

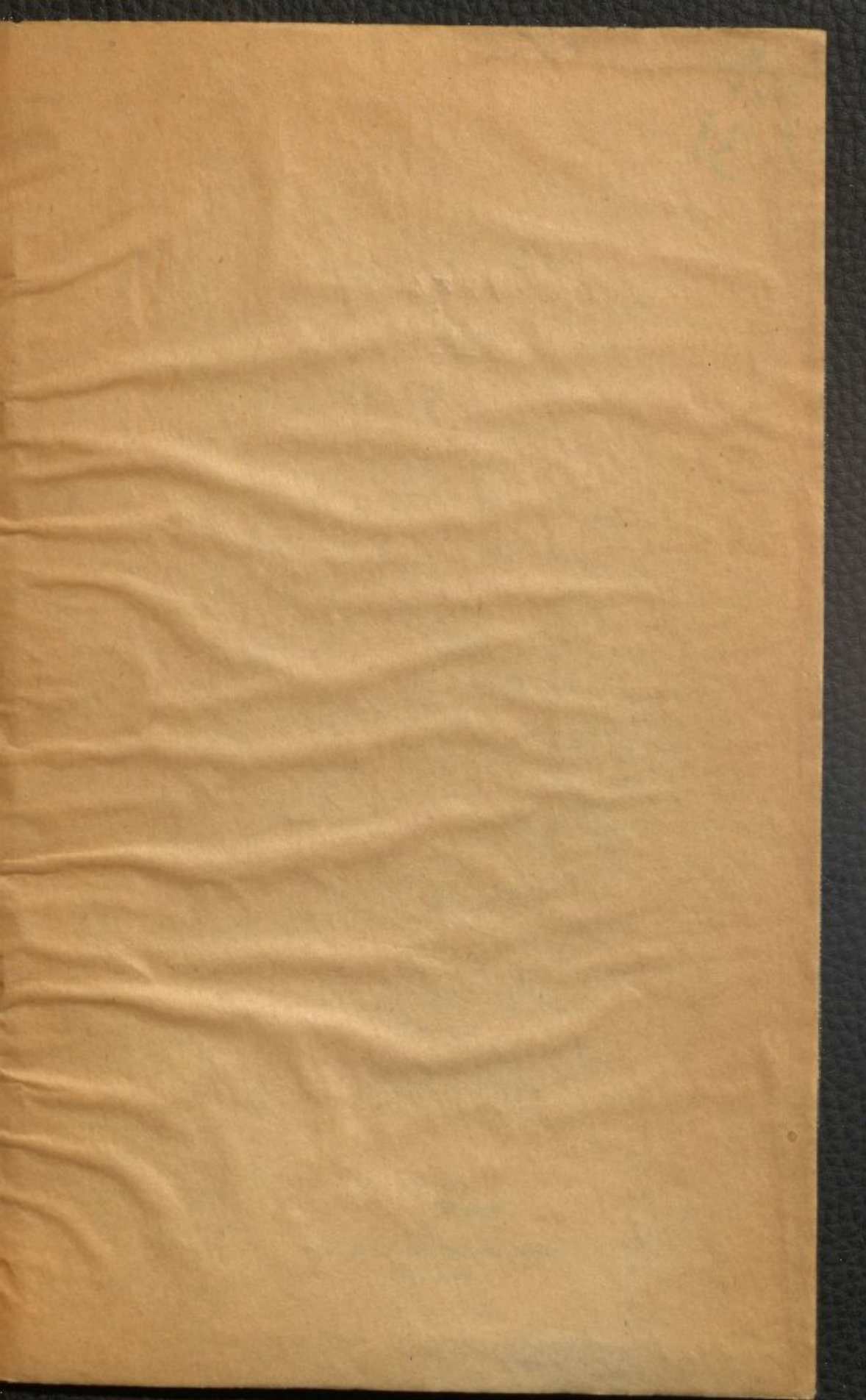
FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7786 53

MP  
31

7786

53



بجانب رومی فیض آفرین سخن چرخ مزاج

رساله غریب و عجایب حاوی تراکیب بتمه طبیعہ طاق احتیاج



تصنیف لطیف آفہ موز حکمت کامل تجربت حق الکاظمین مان السید

مطبع فیض المصنوع مشهور کشتور قلع نوبخت کرمان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شکر و ان تکمیلست بل شانه کز غذای ذکر خویش را ماده حیات بطنی و دوامی فرا موشی غیر را علت رافع ممل و  
امراض روحانی گردانند و گو را شربتی که کام سعادت را ذوقی و ذوق برایت را نفعی تا مقرر خنده نیش  
حازنیت را نفعی که در اشفا می ملت مصطفوی را بنامه دمر لغیان کفره میلدان اجل را ترکیب قرار و  
تصدیق چون علم عمل را محقق ابدی و شفای سستی که امت نموده و سودمند دوی که رنگ شکسته نعلت را  
برقرار دادند و تنمیده هست را بلندی بخشید املاس کمال اطباء آل و باد الشنای جلال نمکای عزت و الایت  
که زیای محبت آن دو مان اجد نوش دار و اخلاص الخاندان اقدس مستقیان مشرب عمل راه اقطار حساب  
تواعت سیراب و بی رغبتان مانده عمل را باشتمال ناکره میدان خواهش شاداب گرداننده ایند تو انانان توان  
دانش و آگهی را نیروی کافی و یارای کامل لایزالی دارد که تساوت قلوب را همین حمد و نعت علاج نموده  
با نضایغ خاطر از محارض بردارند احساس زمان از مناهای نمایند بر برای ر و ضمیر این این فن پوشیده نماند  
که آئین جلاب و قوانین مسهل ارباب به احتیاج ملاحظه مزاج و ضعف قوت بلبلع و حرارت و برودت لفسول  
و سایر شروط آن بدست یاری احدی زبان قلم در وی صحیفه نگارید و از کمن ضمیر بنصده تقریر جز بحمد اطباء و چنین  
علاج انتقال نموده و برخی ازان در کتب مبسوطه بر سبیل تشبیه و پراگندگی در انشای تاویل و مباحث نظیر  
لباس تندر کار پوشیده چون بگی همت و الامنعت مرشد کامل آگاه دل باد شاه جباه انجم سپاه تخت نشین

اورنگ صاحبقرانی چرخ روزمان گور کافی ظل المدحجان پناه آنکزدان سبحان افلاک دکار فرمایان  
 بنده اتیلم که ز خاک در وصف جلالش بدین مقال تبرهنم است که جهانگیر شاه ظل خدای بیست پنجم  
 ندای نیای سلطان سلطین خاتقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک خمر سپهری بازی مفسد اران  
 نورالدین محمد جهانگیر باو شاه تمیزی بر آن بسو طاست که اهل فضل و افضال در درگاه ملائک  
 سیاه تحصیل فضائل اشغال نموده هر یک نور دانش و دریافت نصیحتی کند که بعد تومی از ان دولت  
 پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار رعیت گزین از بهشت بهشت خانه زوارادت آیین امان العبد  
 مخاطب بخانه زادوی خیر و ز جنگ ابن مهابت خان خان خاتقان سپه سالار بن نیور بیگ مغر که مسقطی خراج داد  
 و ز نیای شناسی خدای مجازی و خدایگان حقیقی نقد محبت جنس شمرط را مقرون افاده خلایق و افاضه انام  
 نموده بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون بنات اللئیس بر آنگذره بودند در سلسله شصت و شصین و الف  
 بر در آنه مثل عقده پردهین متوج ساخت کسی گردانید به ام العیال و مرتب بر مقدمه شش باب شصت و فصل و  
 خاتمه انار الله بالظار العین و افاض العبد امیر الراعی العین فمست کتاب ام العیال مقدمه در بیان  
 و اعتبارسباب اول در احوال غلطها و طبیعت طبیعت و اعتبارسباب طبیعت و تضایح دادن و جلاب و  
 موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب سهل و زکار داشتن قوت در نیاب و فصل است فصل اول  
 احوال غلطها از وی اسهال فصل دوم در طبیعت طبیعت فصل سوم در اعتبارسباب طبیعت یعنی تضایح  
 و سبب آن فصل چهارم در تضایح قانون کلی در دادن جلاب فصل پنجم در موانع اسهال فصل ششم  
 در بیان اوقات مسهل فصل هفتم در اسبابی که سبب آن دادن جلاب و آنچه میشود فصل هشتم  
 در تدریجی که پیش از جلاب بعد از جلاب در فصل نهم در نگه داشتن قوت کسی که سسهل باد دهند فصل دهم  
 در کسیانکه بر ایشان مسهل قوی نتوان داد و کسیانکه بر ایشان مسهل قوی توان داد و باب و موم در مضیحه  
 اخلاط و ادویه مفروده سمله اخلاط ملین بطن و مخرج ثقل و ادویه مبرقه و دار و پاک کمر طریق غلطها را میکشد و  
 بچ طریق اسهال میکند درین باب پانزده فصل است فصل اول در مضیحات و مخرج عبارت از است که متدل  
 بیسازد قوام و اخلاط را فصل دوم در مضیحه خون محرق فصل سوم در مضیحه صفرا فصل چهارم در مضیحه بلغم فصل  
 پنجم در مضیحه سودا فصل ششم در ادویه مفروده سسهل فصل هفتم در ادویه سسهل فصل هشتم در ادویه سسهل بلغم  
 فصل نهم در احوال داده مایه ها و الصفرا فصل دهم در ادویه مفروده که سسهل اکثر اخلاط باشد فصل یازدهم در ادویه مفروده ملین بطن

وخرج نقل فصل دوازدهم در ادویه مفروده جبرق سهلات فصل سیزدهم اندر آنکه داروهای مخلوطها  
راکه استخراغ کنند چگونه بخوبی نشین کشد فصل چهاردهم در ذکر آنکه هرگاه ام از ادویه بچگونگی طریقی اسهال  
میکند فصل پانزدهم در بر بعضی ادویه مسهل باب سوم در طریقی بختن جلاب و مخدرات ذالیفه  
و اغذیه مناسبه اخلاط اربعه در طریقی دان جلاب در میناب هشت فصل است فصل اول در طریقی  
بختن جلاب فصل دوم در بیان پریز در وقت خوردن جلاب فصل سوم در مخدرات ذالیفه  
فصل چهارم در اغذیه مناسبه اخلاط اربعه فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم  
در طریقی دادن جلاب فصل هفتم در طریقی دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریقی دادن  
جلاب سودا باب چهارم در آنکه اسهال راکی باید باز داشت و تدارک و علاج حالهای بد که در  
استخراغ پذیرد آید و اندر باز داشتن اسهال چون افزاط کند و علاج داروهای مسهل که کارکنند در بیان  
چهار فصل است فصل اول اندر آنکه اسهال راکی باید باز داشت فصل دوم اندر تدارک علایم باز  
در استخراغ پذیرد آید فصل سوم اندر باز داشتن اسهال چون افزاط کند فصل چهارم در علاج آنکه داروهای  
کارکنند باب پنجم در آنکه داروهای مسهل با بلغم چگونه دهند و همچو دادن جلاب بکودکان و پیران و کیفیت  
خوران چون اینفون و بنگ و شرابی و جلابی دادن بمردهم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب  
بجوائل و درین باب شش فصل است فصل اول در داروهای مسهل که با بلغم دهند فصل دوم  
در دادن جلاب بکودکان و پیران فصل سوم در دادن جلاب بکسانیکه عادت اینفون بخوردن کیفیت  
دارند چون اینفون و بنگ و شراب فصل چهارم در دادن جلاب بمردهم که زخمی باشند فصل پنجم در  
دادن جلاب بمردهم که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بجوائل باب ششم در قانون  
ادویه مسهل و مقدار شراب و مرکبات آن مثل بر سبت فصل است فصل اول در قانون ادویه مسهل  
و مقدار شراب آن فصل دوم در شرایط رعایت و مراعات ترکیب مسهل فصل سوم در آمیزش داروهای  
مسهل فصل چهارم در ذکر حاجین مسهل فصل پنجم در ذکر حیوانات مسهل فصل ششم  
در نقوعات مسهل فصل هفتم در نقوعات مسهل فصل هشتم در نقوعات مسهل فصل نهم  
در بکنجینات مسهل فصل دهم در ایاریجات مسهل فصل یازدهم در مطبوخات  
فصل دوازدهم در اطرکیفات مسهل فصل سیزدهم در جواریجات مسهل فصل



چهارم در شرابهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم در تدریر شافیه است  
 مسهل فصل هیفدهم در تدریر جفت است مسهل فصل شیزدهم در طلا است مسهل فصل نوزدهم  
 در ادویه مسهل اسرار ابطار فصل بیستم در تدریر ساختن بار الحین خاتمه در لطافت مسائل مسهل فاطمه  
 در جویطون کلی مقدمه در بیان استفراغ و احتباس استفراغ عبارت از بیرون مواد و فضول بدن است  
 و احتباس عبارت از ماندن مواد است و در بدن استفراغ هفت قسم است اولاً انواع آن نیست  
 اول قی کردن دوم خون بیرون کردن و این برشش و چه بود اول نقد دوم حماست سوم انگیزدن  
 چهارم شتر زدن پنجم در ادوار طمست و نفاس ششم بر عاف سوم راندن ششم در این نیز برشش و چه است  
 اول خوردن در ادویه مسهل دوم بلین سوم شیاف نهادن چهارم حقه کردن پنجم طلا ششم کردن  
 ششم گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که در ار آن رگویند و این نیز چهار وجه پذیر  
 اول بخوردن چیزی در دوم باحقان سوم بطلان چیزی بر جوشی آن چهارم استعمال چیزی در راه  
 اعیان غذا شستن و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم در  
 آن بخاری سوم ریاضت غلیظ چهارم گرم پوشیدن تن و این بزنج قسم استفراغ بر دو قسم است بیان طبی  
 و غیر طبی بر دو نوع است ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمست و نفاس از بجای  
 نفاذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل جمیع و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبعی مثل اسهال در عارض و ادوار بول  
 و عرق و طمست که با فراط بود و از حد طبیعی گذشته و وجه احتیاج با احتیاج ظاهر است که بدن را چاره نیست از  
 انگزاشتن جدا و بدل تا تجلیل دبیر و منحوسن حد است و احتیاج با استفراغ آنست که ماکولات و مشروبات  
 یا تمام جزو بدن نمی شود بلکه از هر غذای و مشربتی فضل واجب النفع در بدن می نماید که بر دفعه بعضی طبیعت  
 قادر است بطریق برابر بول و عرق و طمست و بخارات غیر محسوس دفع می نماید بعد از آن قبل است که  
 بعضی طبیعت بروغ آن قادر نیست و چون در بدن همانند یکبیت و کیفیت ضرر رساند و سبب پتهای عطنی  
 او او رام شده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج می شود بعد دفع و فضول محتج را پیش از آنکه اثری بدان  
 ظاهر شود دفع کند خصوصاً در بدن جماعتی که ریاضت و لقب بنمایند و از خوردن غذای کثیر الفضول خود  
 را نگاهدارند پس تا چاره است که نقد احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه سچا دفع می شود معلوم است  
 که اقی در قوی بجای نمی نیست اگر از حال طبیعی برگشته باشد سبب آن معلوم نماید و بازال آن مشغول شود جان تریسط

بقیة اولیة  
 ماسک بر سبک  
 رسکون با  
 حلا غلیظ

مرعی داده اگر به طبیعت نجس شود و بر از بر قدر عادت تیاره برادرش همان است بر دفع آن در بدن  
 در بول دیگر فضل پاسب اول در احوال خلط اولینت طبیعت و اعتبار طبیعت و نصاب خود اوان  
 جلاب در موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاه داشتن قوت دوران داده فصل است فصل اول در  
 احوال خلط از وی اجمال فصل دوم در لینت طبیعت فصل سوم در اجتناس طبیعت و سبب  
 آن فصل چهارم در نفع کافور و کلز در اوان جلاب فصل پنجم در اسهال موانع فصل ششم  
 در بیان اوقات مسهل فصل هفتم در اسباب که سبب آن دادن جلاب واجب شود فصل هشتم در  
 که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارند فصل نهم در نگاه داشتن قوت کسی که مسهل یابد و بعد  
 در هم اندر کسانیکه بر ایشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بر ایشان مسهل قوی توان داد  
 اول واجب است بطیب که اول بدانند خلط چیست و چند است میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بطریق فرق  
 توان کرد باید دانست که خلط طبیعی است اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که میان  
 او شان می باشد چون سینه و ریه در این احتیاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضی  
 بی آنچه نیک باشد انیست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت باون ماذق در وقت حاجت مایحتاج صرف نمک  
 و آنکه بر باشد آنست که برین کار نشاید و این که تن را ازین پاک کردن واجب است بدانند و پای  
 مسهل و جمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این احتیاط در بدن ضروریست  
 مخفی نماید که هر چند خون خلطی نیست که آن را با دوی مسهل توان اخراج با کرد و لیکن شمه از احوال آنست  
 که شمر لطیف است از احتیاط درین مخفی بطریق اجمال میان می نماید چون طبیعت گرم و تر است و هر خوردنی که  
 خورده شود آن وقت غذا گردد که خون شود و خون طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سببری و تکی متداول  
 باشد و سنج و شیرین خوشبوی بود چنین خون از جمله معتدل خیزد و از غذای مستعمل اما صنعت خون آنست  
 که تن را بر درش نماید و از حرارتهای او قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد با هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون  
 غیر طبیعی دو گونه یکی آن باشد که مزاج او گردد و تریا شود چنانچه گرم و تر شود و یا سرد تر تا آنکه غیر قوی نیامیزد دوم آنکه  
 صفرا و سودا و فرونی با بلغم فرونی با سردی بیامیزد و آن را تریا کند بدین سبب بوسه و رنگ  
 و تریا بگردد و بلغم فرونی و سودا است طبیعی و غیر طبیعی غذای است خام که حرارت عزیز می و قوت طبیعی  
 آید از نام بگردد از تریا باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوتها با ضمه قوتها تریا گردد و بگردد

و غذا سازد از بر آنکه چون خاص است با بخت رنگ او سفید باشد و سبتر تر از خون باشد و چون غرض از سردی  
 او بقیاس چون صفرا سرد باشد آید کار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه بدینگونه چنانچه صفرا سرد  
 را اندر تن بر همه مردم پراکنده گذاشت همچون از بر آنکه بلغم طبیعی میان خون است و تن را حاجت با بدن  
 ضروری بسیار است یکی آنکه هرگاه سببی افتد که غذا با نوا جمادیر تر رسد و یکسبب هم از ای چیزی حاصل از آن  
 باشد که حرارت اصلی و قوت یا ضمه هر اندامی راست روی بدان آرد و آنرا تمام نیز در مگو اند و غذا با س  
 گزود و حاجتها مذکور و رسود و صفرا نیست و حاجتهای بلغم از آن پیشتر است که درین محقق گویند تا بران  
 همین یکی حاجت نمود و باید دانست که گاه حرارت کبیره کمتر باشد و قوت یا ضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تو کند که  
 اگر غذای سرد تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت و رنگ است که از امای گویند و دیگر سبتر است که از  
 مخاطی گویند سوم چون آبگینه که اخته است آن را از جایی گویند چهارم سبتر تر از همه است آن را جعی گویند  
 جعی از بهر آن شود که اندر بندگ با دیر نماید و آنچه به صفرا است از او صخر شود باقی ماند و فرو بر یک شیمی دیگر گردد  
 اما آنچه تنگ تر است شیرین باشد اگر حراته اندک باورسد آنرا بچو شان پس شود همچنانکه آب سید است از حرارت سوم  
 بچو شد و ترش شود که حرارت قوی تر از سردی کار کند و چیزی سوخته باوی یا میزد و آن را شور کند و آنچه سبتر  
 سبب سبتری او فانی است و اگر سبب دیر ماندن سبتر شود و صفرا سوخته باوی یا میزد و درون کار کند و در آن  
 تلخ باشد اگر سود ابادی آمیزند و آن ترش بود و غفص باشد که در آنرا از ازم کند و اگر همچنان خالص ماند سرد تر  
 از همه انواع باشد خلط صفرا نیز بر گونه شمالی است یعنی بر دو وجه است جعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلط است ترا  
 و گرم و سبتر از بر آنکه در کفک خون است و رنگ خاصه او زرد است و طبع او گرم خشک است و دره او  
 تلخ است و تولد او اندر جگر است چون از جگر بیرون آید بعضی از او سبب با خون اندر کما بگذرد و حکمت و دولت  
 یکی آنکه اگر چه خون خلط روانست صفرا از درون تراست و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار است  
 پاره صفرا با وسه آمیزد و در نجاری دقیق بر دو خون و سبب تری بدان گذرهای تنگ را گما باریک فنود و در  
 بعد از آنکه خون را از آن بنجارسه گذرانیدن بمرکت رجح التمهق یا آبی که میورد و خلط بیرون رفته بر گشته  
 کبیره بسیار دوم آنکه باندامی که اعتدال اوست که بهر تمام بر تابدار از صفرا با خون آمیخته غذا است او شود  
 ششم که بیاری آنرا ریگوریند یا کوه ریگور صفرا آنکه او را خزیه است با جگر پیوسته و آن نهبر است  
 تا آنرا رنگ خود از خلط مذکور جمع شود از بهر دو کار یک آنکه نهبره انوا میست که غذای او صفرا یا کوه باشد

تا تحت این خزانه غذای خویش بازگ خون که با وی آمیخته باشد نماید در دم آنکه تا بگهی صفرا یا خون اندر  
 بهترین بران و نشود اگر بوقت غذا آنها بیاید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی و همیشه مردمان  
 در میان تلخ بودی و در همتا معلول بعلت مردن شدی دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد میشود از وی برود  
 فردومی یا برود و بار از بلغمها سبب از غلطی می شود تیزی آن عقلها مقصد را خبری دیگر تمام مردم بحالت بر  
 خیزند و بسیار دانست که تولد این غلط بیشتر اندر وقت غشمه اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کارها  
 بار خنکند و بدوست با پیوسته ای گرم خشک نمایند در خون و این صفرا تا چندانی بود که پایه با خون اندر گما بگذرد  
 و با ندها برسد و آنچه با ندها زهره شود از ان برده های زود آید طبیعی بود هر چه کمتر یا بیشتر باشد از این سبب  
 بیماری شود و غیر طبیعی است و چنین با ندر گرمی و خشکی از ندها بیرون نشود یا چیزی باد یا میزد طبیعی باشد اما  
 تا طبیعی یک دانست که با رطوبتی یا میزد و رنگ او زردی با زردی نر از حرارت او در نیز کمتر بود و هر گاه که  
 خون تمام جدا شده باشد سرخ او سرخ باشد و طبیعت آن را سرد گویند و این بر هب بعضی غیر طبیعی باشد و  
 گرمی نبود که صفرا خالص باشد و هر گاه که بلغم سبب با وی آمیزد هم حرارت او کمتر بود هم سبب بود مثل زرد  
 سفید مرغ و طبیعت آنرا خنک گویند نوعی نوعی از صفرا است که تولد او اندر معدی گرم باشد در دلون نیز بود  
 گندنا طبیعت آن را گرمی گویند و از صفرا که آبی تها تولد کند از هرا که طبیعت آن را زرد از زرد و قهوه  
 بقی یا با سهال و باشد که این که آبی با گویند دیگر از صفرا یا میزد و بسوزد و رنگ و طبع زرد را شود و طبیعت  
 آن را زنجاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زرد بود و گشاده است و باشد که نوعی از صفرا  
 بسوزد و سبب و سیاه بود آنرا صفرا سودا می گویند و چون سیاه باشد در ویش و نیز در ترش و گس گردد  
 آن نگرود و زمین را بچو شانند و هر جای که بگذرد و بسوزد و بجز اشند و یا از همه تیزی زنجاری از این تیره  
 باشد حال این وصال زنجاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند که با چوب نیم سوخته شود و نیز از  
 تری یا دی ماند باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و بیج تری در وی نماند خاکستر شود بر رنگ سیاه  
 و صفرا زنجاری همچنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا رنگ زرد گاری باز آید و این غایت از سوختن باشد  
 لاجرم علان پذیر باشد بهیچ وجه غلط را بحد سودا است و آن نیز بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی دردی  
 خونست و بدین سبب سبب تر و گران تر ازوست و طبع و مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ و  
 سیاه است و مزه آمیخته است از شیرینی و ترشی و فرا هم گشتگی و تولد او اندر جگر باشد چون از جگر خون آید

فصل اول  
 در بیان  
 صفرا و طبیعت  
 آن و در بیان  
 انواع آن  
 و در بیان  
 اثرات آن  
 و در بیان  
 علاج آن

از وی یا خون اندر گها میرود از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهر بعضی اندامها از ویست که اعتدال آن غذا  
 که غذای آنها خون میباشد که باشد که بهر تمام از سودا بادی آمیخته بود و آن استخوان است دوم تا خون  
 بد و قوی گردد هر گاه که با ندامها رسد و غذا گردد در رنما و نیاید اندامها بر جامی با ندم چنانچه بر صریح است که  
 هستی مختص خاک اندر هر تنی از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین دارد دیگر باید دست که  
 هر چنانچه صفا را خواهد ایست که اندر وی کرد آید و سودا را این نیز خوانده ایست برابر جگر بنماده و آن سپهر است یا  
 اندر وی بگرد آید از بهر آنکه سپهر غذا نیست که غذای او سودا باشد تا این اندامها غذای خویش ننماید دیگر آنکه  
 سودا با خون اندر زمین آمیخته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سپهر مجعه شود از راهی که میان هر دو  
 است تا سه رسیده رای قوی کند و بخار رود و از وی غذا پدید آید بقدری و قدری آفریدگار جل و علی در این سودا اگر  
 قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود اندامها از وی نصیب خویش بر گیرند و پاره پس بر آید و آنچه  
 کار دست بکنند طبیعی باشد هر چند ازین اندازه افزون تر دیا کمتر باشد غیر طبیعی بود بیماری خیز و تور و  
 تر اندر فصل خریف باشد و در سن کمولیت که این سودا از غذای سرد و خشک خیزد خامه که کارهای مختلف  
 است با ریح که فصل دوم از باب اول در لیت طبیعت هر روز فراغ طبیعی بر از دو نوع است  
 که غذای اصلی و نهامی دفع گردد و عادت متغیر شود بعضی باشد که روز یک نوبت زیاد و نزد خون طبیعت  
 پیدا کند و در آن گردد و صف بدن و خشکی اعضا پیدا شود چون متعادی شود مریق و تشنج و گرا میسند و هلاک کند  
 به صفت ماسک باشد یا خوردن غذای نرم مرط یا دفع سودا یا سزده ماسار یا بطحال مشغول باید شود  
 ای مضجات قابض مثل مکار در اندود در رقی حالسات و قابضات عمل آرنه و آدویه قابضه ایست  
 که چین شق کشک سبب با مرد و بشرطی که بالایی طعام بخورد و الاطین کند ز غر و حماض الا سرج شاة  
 سبب نوا که تخم خامس تخم زعفران در بریان مثل این برز قطنو تا تخم زنجبیل خشکاش انار دانه ساق دیوانه مثل  
 است بیرون بسته دانه مورد کرد و با کتا سبب انیسون که مخموم گل زنی بندر البیخ افیون میو تر رشک سبب  
 بریان کرده اتماع لور و بیض لوق سماق هفتس بزکستان بریان هلیله زرد سیاه کابلی بریان کون کرمان  
 تا بشیر طبع بریان کک انکات لوم مثل طیر منوی بط یک کتیمو و جهت اسهال مرادی خصوصاً که سر که  
 مثل بندی مدبول و حاجب شکم است سدر و س شویق شویق رنگ کالی بسد عصاره بقلة الحقاوت فاسق  
 خاکستر خوب الجیر که نازج حب الرمان دوم الا از سبب دم الا بل رحل المعرب بجزه میسک و رقیه سبب

سبب متشنه شوخه بنق را یک خروب خرم بلوط با ناله بریان کرد و آن جز آن مکشری بخته سوین بسبب سوین  
 بنق کمتر مطبخت گوشت ارنج سماویه خرم سیه ماهیه رمانیه سفر علییه مصلیه عدیه جوز سردج کاوس از خرم  
 الاخوین و رقی زرد صغلی کند نشاسته باز تنگ طراشیت افاقا انجار الفوفه فرخس بزرلسان الحل بزر گوشت  
 بریان تخم کرات بریان طین شاموش طین الصفرو امثال آنها چون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض  
 سفوف خروب و سفوف انار دانه و سفوف طین مختوم دهند **فصل سوم از باب اول در احتیاج**  
 طبیعت است یا ضعف و لغع بود یا قوت ماسکه یا باضعه ضعف آما بشیر است که ضعف باضعه سبب طبیعت  
 شود یا سده ضیق مجاری امعا بالروحیت خلیط ماده با فوط تحلیل و پیوست نقل یا عدم احتیاج با احتیاج  
 وضع نقل همچنانکه در قویع میباشد یا در طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج  
 معده و جگر رود یا گرم شود و نشیف رطوبات کند و فضل بر دفع عاصی گردد یا غذا کثرت از عادت خورد پس نقص  
 این اسباب باید نمود یا باز ال سبب مشغول شود اگر سبب آن قوت ماسکه باشد غذا ایهای قابض شود یا در او  
 چرب بخورد آب و پالوده و علو ایهای دروغن کبچوداشته باشد تلین طبیعت نماید در غذا ایهای اسفناح و حقیقت  
 داخل کند و قمر مندی ترش سازند تا مسیه شود از غذا به نرم تجاوز نماید و اگر با نینها طبیعت نرم نشود بخبر  
 بنفسه و کلقتند و قمر مندی و آلو بخارا و شیر خشک و ترنجبین شکم نرم نماید و ضعف باضعه را مسقویات معده مثل  
 نوش دارد و جواریات تقویت کند و مسقویات بر معده طلا کنند و آونجین حشریم بر مجازات معده در تقویت  
 معده و هضم و فعل تمام دارد و اگر از سبب لزوجه غلط و غلط شده باشد به سگچینات و مسقویات و بلطفات  
 مقلطات از آن نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیره شکدانه داخل غذا نمایند و بسفناح در خود آب اندازند  
 و عمل نرم جعیل پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاده شود شیان خیار شبنم یا شیانی که از نمک سنگ  
 و کل خنطی و صابون و شکر ساخته باشد پروراند و اگر از آن احتیاج زیاده شود حقه نرم که روده را از  
 پاک سازد آب سوس و آب برگ چغندر و دروغن کبچوداشته و شکر سفید و ترنجبین و نمک ترش نماید و اگر با  
 بسیار باشد آن کلمه باورده از بنی داخل کند اگر تمام بدن فضول باشد لائق آنست که خلط غایب دفع کند  
 اگر خون باشد آنکل کیشاند اگر سن زمان و وقت مساعدت نماید و الا اجامت کند از معده غنیم و سابقه  
 تا اتم متاع صفا است و اگر غنیم غالب باشد آب انارین کند و آب قمر مندی و ترنجبین یا سبب جلیله زرد  
 سگچین و آب سرد تلین کند و اگر خلط سودا باشد سگچین و قمر مندی و رب شامه و نمک سبب است و اگر خلط

ایاره فقیر العسل شسته در هفته یکبار یکبار داشتن موده و روده و دماغ و عصب را پاک سازد و در طول تمام موده را  
زایل گرداند شش برمی چهار درم است تردید و مؤخره که از آن کوفته سفید است صفت ایاره که موده و روده را و اعصاب  
پاک از سرد سازد و باد بشکند و شد و بگرد و سپر زیکشارد و ششوت غذا بچیز آرد و در هفت روز پاک و صاف کند و جو انی  
و صفت نکا بدار و بلغم دفع کند صفت تخم کرفس و انیسون از هر یک چهار درم را از زبان تا خنجر اصل السوس  
ترایشده و آستین از هر یک سه درم مصلی عین و از صینی از هر یک دو درم صبر سقوطی سی درم او و نیم فته  
بجر بره پنجه و شیمی از دو درم تاسه درم است اگر صفر غالب باشد یا سبک یا سبکین خورد و اگر غلبه غالب باشد  
با عسل و اگر سودا غالب باشد و درم افیمون افراطی داخل تاب با انگه یا دینه نری بخورد و اگر جو اسیر  
داشته باشد قتل ارزق بود انگه داخل کند یا سه دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد و صاحب  
کامل گو بیان و و احلیل النفع و عظیم القدر است اگر بر وجه الاق استعمال فحصل چهارم از باب اول  
در نقیض کانون کلی در دادن جلاب است که جهت هر عضوی که میزند و اجابت که امرعات العفود قوت  
آن و خروج مواد از آن بهر طریق که باشد و تبدیل مزاج بعد از آن مزاج العفود آوردن بمزاج اصلی بهتر است  
که باشد داخلی یا خارجی و بگذارد که العفود چون نشود و بر تکلی نیست دیگر آنکه در امراض غیر خفته شش چپ او و رام اگر  
تواند امتقار برود ای واحد کند بگرد ای غذائی و الا پنجه مناسب است فحصل مزاج دهن و عین تجرد باشد اصل از دوش  
از یاری و هاب العطا یا خواهد تا کارش ببرد رسد قبال بقدر اطوار بشارب الدواد الایقطع اسمال الم اعطش یعنی  
گفته بقراط نوشیدن روده اسهال را قطع میشود ششمالش تا نشسته گردد فحصل پنجم از باب اول در مواضع  
مسئل و آن نزد اطبا چهارده است ضعف قوت اشتها بخوردن کورسکه و پیری گرمای سخت گرم و سردی  
سخت سرد و ضعف دل و ضعف موده که گوشتی درم فقلما شکر خزال و شترستی و پاکلی تن ضعف روده و اسهال  
و آن کسی بود که بجای سینه شاگرد بر آنکه مسهل از کورسکه در دارند زیرا که مسهل ایشان را از نشود غمائی  
بکمال باز دارد و همین از پیران ضعف قوت ایشان او را ممتلی الدم جهت عدم نفع مطلوب دوم کشاوند خون  
آرد از درون و از اهل تعب جهت حدس پیش و امحباب مده قبل از نفع جهت حدوث غشی و چیدن  
اسهال و در سردی گشتی اعضائی و از امحباب و تنج قبل از تسکین و از گرم سردا و اسهال و هروق جهت  
سحریت جسم دارد و ضعف القلب جهت وقوع غشی و از ضعف الموده جهت عدم قبول دوا و قوت  
غشیان و غشی از ضعف الاضلاع جهت حدس و از لاغری و اهل پیش جهت مجرم و از امحباب

اعراض نفسانی مغرط بحبت تحلیل روح حیوانی و از مردم فیه بحبت عسر اجابت و هم سده و از کسی که در است  
گویند بحبت اعصار دماغ و از بحبت الطبع و قاتل اسما و از رب تخم وضعف الماسمانع باشد و حکما  
یونان طبع ایشان پنج اسفراغ قوی در مدت چهل روز که بست روز قبل از طموج سفرای یونانی و بست  
بعد از آن که در هندوستان از یازدهم تیر ماه بست و پنجم مرداد است بواسطه گرمی هوا اجازت نداشتند اندامها  
هند در آن وقت هم میدهند اما در بعضی اوقات مگر با سفراغ قبل از فصل صیبا اندک بلینی برصت بوده  
گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاصل بود فصل را مقدم دارند و اگر خلط سرد فاصل بود فصل را بر فصل مقدم  
کنند بدانکه مسهل در وی رطوبت بدن را کم می کند شبی روزی شخصی مسهل خورده باشد انگشت تری در دست  
او نرم شود و آسان بر آید باین جهت است که لاغری و خفیف و ضعف القوت در گردن و شتر باشد گرم  
مسهل میدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت  
جلااب دادن اصحاب را وقت بهار و یا بستر است بهار و اسط آنکه خلط بمرکت آمده خود میباشند و بدانکه  
النفاس آسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه جزو لطیف ماده را بمرکت  
می آرد مثل تبها و خناق و اورام و تبها و انهد اولیست از جلااب دادن بواسطه آنکه بهار مناسب  
روحست و روح مناسب خون و در آن هوا نیز از خون خلطی دیگر بمرکت می آید الا لطیف چون بعد از  
بهار تابستان است و آن نیز مجمل است پس جلااب بهار ضعیف می باشد و یا بستر است جلااب بسیار است  
بود بواسطه اکل اقسام خوا که مواد فاسد بهم رسیده و بعد از آن یا بستر زستان است بواسطه کثرت سرما که در آن  
متوجه اندر می شود اقسام الموم غلط خوردنی می شود و بدل ما تجمل مع شی زانکه حاصل حاصل می شود  
و جلااب نیز دفع امراض بهار میشود اما در امراض هر وقت که ضروری شود بحسب ماده چنانچه ماده صفرای  
محبوبه و سودای محرق بلبل جایز نیست بل دفع آن واجب است و همچنین بلغم مالح و غلط سودا که بحسب تا در  
ایام زیادتی سن بهم میرساند بحسب آنکه کشیده میباشند خصوصاً آنکه در آن ادنی نقی یا نته شود دفع باید کرد از  
آنکه از زیاد در احراق بهم میرسد و باقی را نیز محرق می سازد بواسطه آن غلط و کثرت گشت میکند پس  
آنچه مستعد دفع شود در حال دفع کند و ازین جهت است که اطباء نفع سودا را با لیسینه کرده اند **فصل**  
**هفتم از باب اول** در اسبابی که بحسب آن واجب شود دادن جلااب و آن ده چیز است اول  
بدانکه علامات امتلاظا هر باشد مسهل بد بد بعد از نفع چنانچه پرسی نبض و سنگینی سردگی اشتها از جهت بلغم



که در معده باشد و اگر علامت امتلاء نبود و علامت خلط در روظا هر بود و بیخ و وجه مسهل نهد آنجا مسقویات  
و تجلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب بیند که بیار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدو  
جلاب دهد و اگر ضعف دارد مسقویات بکار و از دو علامت قوت و ضعیف در روظا هر است سوم سن  
بر آنکه در سن طفولیت و شیخوخت مسهل منع است بوی اسطوخودوس آنکه طفل را مسهل دهند از بالیدن  
و نشو و نما باز ماند و شیخ و هرم باعث ضعف و فساد رطوبت و حرارت عزیز می گردد آنجا مسهل بدو نتواند و طفل  
کوچک است و شیخ فانی یعنی پیر قوت و اگر ضرورت شود ملین بکار بر دیابلا یا علاج کند چهارم مزاج باید که  
طبیب اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدو چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد و منبج و مسهل بکار  
برد یا اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همین در شست مزاج دیگر حاجت به تفصیل نیست بدین حکیم  
طبیب ظاهر است پنجم سنجیدگان عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف و بی گوشت و لاغری نماید البته  
طبیب مسهل نهد و اگر ضرر کلی برسد مگر آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بوی اسطوخودوس آن شخمه کشته باشد آنجا  
یتواند و در شیخیه که بر عکس جلاب این بودند بدو ششم امراض بدانکه طبیب باید واقف بر امراض مزاج باشد  
تا بر عکس آن جلاب دهد و اگر بیماری آن قوی باشد و در ابتدا بود و آنجا مسهل نهد و بگذارد که قوت او  
فرد آید و بیماری در انحراف آید آنگاه مسهل دهد جلاب یعنی مخالف مزاج بیمار دهد و موافق قوت بیماری  
دهد و اگر جلاب قوی دهد و بیار قوت تراشته باشد ضرر آن کلیست و همچنین در هنگام بیماری ضعیف و اوای قوی  
نتوان داد اگر بیماری قوی باشد جلاب ضعیف بدو فائده معتدیه بر روظا هر نشود و یا بکار حاجت شود و یا ضرر او  
بیشتر از نفع باشد هفتم فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد نهد مگر ضرر خود هفتم عادت هر کس  
را بخورد جلاب عادت دارد و جلاب دهد و اگر کسی جلاب هرگز نخورد باشد احتیاط باید کرد هم کار و عادت  
چنانچه آنگاه که همیشه در پیش آتش میباشد و اکثر رطوبت او تجلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد اگر ضرر  
شود ملین کافیت و همچنین جماعی که همیشه رطوبت او تجلیل رفته باشد او را احتیاج جلاب نیست و هم بلدی  
باید که طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل نهد و همچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در آنجا نیز  
نهد و مسهل نهد و اگر ضرر نشود جماعی او جای گرم بسیار سازد و در آنجا مسهل بدو چنانچه ازین دو بیت ظاهر  
است قسطه آن امور عشر مانده شربت مسهل شد پسندم که دم آن رطل در یک بیت بهر خود عدد و استاز او  
قوت و سن و مزاج سنجیده است با این امراض است و فصل عادت و کار و بلدی فصل ششم از باب اول

تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند بسیارند و آنست که پیش از دارو بر شیر باید کرد و  
 طعام و شراب روزه الکیوس بناید خورد و هر چه صده و جگر زرد و بار اضعیف کند و زبان دارو بر شیر لازم  
 دانند و از روده و از گرسنگی و از سرچ و از جماع و هر چه قوت را ضعف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید  
 بود و چیز بناید خورد که سنده بکشد و غلط را صاف کند و از جاری تنگ را تو اندکد اشت و ثقل خشک دفع  
 کند و اگر چه بجنه باشد آن ساعت که دارو خورد که طعام تمام گواریده باشد و از صده گذشته و جگر تنی  
 شده باشد و هر گاه کم دم ضعیف و ترکیب معف صده و گرم مزاج را یکم یعنی برار و با مسهل احتیاج اند  
 او را پیش از او یک ساعت شربت کشکاب یا آب انار شیرین و ترش مانی شکر یا چیزی لطیف بناید خورد  
 پس دارو خورد هر گاه که دارو خورده باشد صده و لیسر قدما را گرم بناید داشت چند آنکه طبع مردم از نفرت دار  
 ساکن شود پس اندک اندک حرکت مینماید یعنی حرکت می یابد کرد تا دارو کار خود کند و در حجت حل کردن  
 آب گرم بناید خورد و در مطبوخ آب بهیج و چند تا یخ خورد از هر آنکه طبع را مطبوخ زقیق کند و قوت آن را بشکند  
 و بعد از خوردن دارو حرکت نکند و معائن بناید بود چیزی تا آنکه دارو در حرکت آید و در دارو با می صحت بهیج برین الوجوه  
 کند تا دارو استفرغ تمام کند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد دیگر آنکه صده گرم باشد و صفر او صده میر خسته باشد یا  
 بر شیر بسیار کرده باشد و یا از تاخیر طعام و شراب مفرقی میر سیده باشد و صفا در صده میر خسته پس از آنکه دارو بکار  
 آید اندک مایه نان انور شراب الکیوری خرید کرده بخوراند تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و آنکه  
 دارو خورده در طعام او خشک بسیار کند اما رفتن اندر گریه چند روز پیش زرد او و احتیاط را لطیف کند ساخته  
 اسهال گردد و پیش از آن ساعت که دارو خورد اگر اندر گریه رود بیرون آید صواب باشد چون آید چند آن جسم کند که اثر  
 از گریه و عرق آمدن نسبت گریه را نسل شود در خوردن پس از دارو در گریه برود و در رستان که جای او خورد  
 آنجا گرم دارد هر گاه که دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز چوپسته اندر گریه میاید رفت تا باقی فضل را که اندر نوبتی  
 پوست باشد پاک کند و چون دارو خورد با دقترا تو کند که در اجابت نشود چیزی قابض مهبیه و شراب انار در کل  
 شکریا پز تا اندک خورد تا صده را قوت دهد پیش از سه روز نفع کند و صواب بود تا سه نوبت گشتن باز دارو خوردن  
 از خوردن دارو با بیرون آید و نشستن را از رنجها و آنچه ضعف آرد هم و غم و دلگیری و غضب سنگی هر دو در جماع  
 بدتر از همه حالماست و از حرکت های قوی و آنچه ضعف آرد عرق آرد و از شراب و سستی خود را نکند پادار  
 و غذا ایامی سبک و لطیف زرد و بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار بناید خورد و همچو بخورد و سرد کرده

باید خورد و از پس دار و رنق و مداراد آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسیار است از دار و قانع شود اکثر بجزوت است تخم حب الرشاد یا تخم گمان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد و چنانچه اسپنول باشد گرمی خود را اگر نامرطوب سردی نماید در حب الرشاد و باروغن زیت جرب کرده در شربت بخورند و اگر دار و خوار محروم صفا و سه باشد اسپنول اندر شربت برده و اگر تشنگی غلبه کند اسپنول را باروغن گل باروغن بنفشه جرب کرده در شربت برده و اگر مزاج معتدل باشد بوجوه اسپنول تخم شاه بسفر مرکز و مردم معتدل و خشک مزاج را کشتاب ببلند دارد و سخت نفخ باشد بواسطه آنکه کشتاب اختیار از بقیه دارد که مانده باشد بشود و خشک دارد و راتراک کند و اگر اندکی از دار و در صده مانده باشد بوی دارد از آن بیخ ظاهر شود و جلاب بشکر بر بندد و اگر در تخم کبک کل از سخی اندر آب آمار شیرین بر بندد همچنین اسپنول بر بیان تخم شاه بسفر بر بیان کرده و خراب خوردن پس از دار و پسندیده نیست و هم تواند پ باشد و اگر از ایندهای بوی دارد و از بوق و غیره ظاهر شود بیان را در گریباییه خوشبو بشوید مثل سود و پوست ترنج کوفته مالده اگر از گریب لذت باید دلیل شفاست اگر لذت نیابد تا سه روز بپزید شود و در بوی که ضرر دارد و دلیل یعنی نیست و چون حب سود و بیدر همچنین در دفع سود بپزید و همچنین در حب بلغم دفع بلغم جو شانه دانه بلغم بد فصل نهم از باب اول در نکاه اشتن قوت کسی که مسهل باو میدهند باید دانست که اخلاطی استقرخ آن میکند اندک است یا بسیار اگر خلط بسیار باشد قوت ضعیف باشد بفتح حال دار و قوی که تن را بیکبار پاک کند نشاید داد لیکن استقرخ آن بدار و های سبک و لطیف باید خورد بدفعات باید کرد و در میان دو استقرخ غذا لطیف باید خورد و قوت بیفزاید و عوض غلطی شود که با استقرخ اول کم شده باشد هرگاه که قوت قوی باشد و خلط بدانند که باشد یکبار استقرخ بامد کردید اروهای که موافق آن باشد هرگاه قوت قوی باشد و خلط بدانند بسیار بدار و های قوی بتدریج مراتب استقرخ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک بود سونف و شرب یا یوسج بطبع لطیف استقرخ کند فصل دهم از باب اول اندر گسیانیکه بر ایشان مسهل قوی توان داد با استقرخ که مسهل قوی توان داد سه فرقه اندکی مردم خشک مزاج که ایشان را در وی نرم و لزج باید داد و چون قلوبس و خیار شنبه و شربخت و شراب آلودم مردمانی که در شهرهای گرم باشد بواسطه آنکه فضول ایشان بواسطه گرمی بود آنجلیل سرد سوم کسی را که دار و خوردن عادت باشد و با آنها مسهل قوی توان داده شد سه طائفه اندیکه مردم شهرهای سرد میروم آنکه در وی که آب ایستاده میخورده باشد بواسطه آنکه در ایشان

خلط غلیظ دامراضی که از خلط تولد کند بجمیر سرد سوم فداوندان سبز باب دوم در منضجات  
 اخلاط و ادویه مسفزه مسهله اخلاط و بلین لطن و منخج نقل و ادویه مسدرقه سسلا  
 داروهای که بچیز لوق خلط را میکشند و بچیز لوق اسهال میکند درین باب پانزده  
**فصل اندوه فصل اول از زباب** دو قسم در منضجات و منضج عبارت از آنست که مستدل  
 می سازد توأم اخلاط را و میامیازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلط میکند رقیق را و منضج می سازد  
 نفع را و آن مثل کبکینین برزری است و یا صم پس معلوم شد که نفع عبارت است از میاشدن مواد فاسد  
 و دفع در نفع عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استغفار و احتیاج  
 بواسطه آنکه از بهضم بدل یا تجلیل میرسد از نفع اخراج طبیعت که از صحت شد بار صبح میشود و بی نفع هرگز حاصل  
 ندهد بواسطه آنکه اول آنچه نفع یافته آن را در حرکت آورد و بی نفع نتواند دفع کرد و ضرر او پیشتر از نفع باشد  
 دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آن را منجمد و ضرر از آن بمجمده بیشتر میشود و اخلاط  
 بر چهار گونه است هر یک را منضج جداگانه است چون منضج دادن از قاروره و نمض نفع معلوم شود و در  
 حال مناسب آن خلط سسل باید داد و پیش از نفع احتراز واجب است جهت احتیاط کثیر که لازم است  
 اما در غلطی که سبب باشد چون صفرا در آن اشتغال نفع با خطر است مثل در جمود او رام حلق و قویج صفراوی  
 پس آنجا بی نفع دفع واجب میشود اگر دو خلط یا پیشتر در بدن زیاده می شوند منضج مرکب دهند و همچنین مسهل  
 آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد اول فصد کند پس منضج صفرا دهند دفع نماید باینکه مراتب نفع مختلف باشد  
 بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات زاله بران یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی بران عارض شده  
 چنانچه ماده لطیف در حال نضج می یابد و کثیف برعکس آنست خلط که بسیار آن در نفع باید و کمتر آن بر  
 یا بحسب کیفیت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون وقت تومی باشد در حال نضج می یابد و حاجت تقویت  
 و پزیر آن چنانست اما در قوتی که ضعف باشد در نضج می یزید و آنچه لازم است که قوت را قوی کند چنانکه  
 مناسب تا نفع ماده کند بنهایت در نفع می دهد یا بحسب هوا و فنون که در برج در حال نضج می یابد جهت  
 یاری دادن هوا و در خریف بکس و در میا گرم جهت تخلیس قوت من کرده اند از سسل و این در آنچه  
 بلاکست مگر آنکه ماده بسیار باشد که در آنچه ترس اخفای روح است و بکثرت حرارت کیفیت می بهم رساند  
 هم چنین در هوا سرد من کرده اند جهت لطیفان ماده از نفع قبول و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

آن کند پس منفع و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زیستان در خانه گرم می باید نشست و خود را اگر بپاید  
 نگاهداشت و جلاب را وقتی که آفتاب بر آید بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و جا  
 خشک بوقت صبح باید خورد یا بحسب عوارض نفسانی چون غموم و مهوم و مالوم و مثل اینها مانع نفع اند جهت آنکه  
 طبیعت متوجه اینها است و درین هنگام مضررت بیشتر از نفع است متصور است مگر آنکه مضر شونند پس نفع است  
 و مسهلات و مفرجات و مقویات بیشتر و بندها بحسب عادت که آن سرد مانع است چنانکه تریاتی که ایفون نفع  
 و مانع از نفع مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک روز مسهل اسهال در زند و در خوردن در آیه من نفع  
 منضجیات یا مثل آن اختیار نمایند و یا ایفون چون ایفون مانع از نفع است او را به نفع تو به بندند و از  
 چینی و اگر تریاک و ایر سار مانند آن در منضجیات ایفون داخل کند چون زعفران و بنید ستر و مصطلکی و  
 مشک صابن ساختن در ساختن بول نفع در بول برین طریق است که بول در صفر از رنگ تریاک  
 بهم رسانند و در بلغم بول رنگین می شود و در سودا که درت و سیاهی بهم رسد و در رسوب برین طریق است که خون  
 اندک نفع در ماده پیرا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون طاقی متفرق باشد نفع کمتر باشد و چون رسوب مجتمع  
 شود نفع خوب شده باشد اگر مجتمع نبود رسوب نفع نماند نفع بهم رسد و باشد در حال در ساختن  
 بنض مسل پیدا از نفع بنض چنان توان یافت که اگر اول نفع بنض صاب باشد و نرم شود یا العکس و اگر  
 بر باشد خالی نماید و بالعکس اگر ضعیف باشد قوی شود چون غلظت چهار است منضج هر یک از فصلین شود  
 دوم از باب دوم در منضج خون محرق یا غلظت حمام مرتب هر روز یک روز در میان بردند این  
 جو شانه که منضج خون نماند است به بند صفت آن غباب است و این بنفشه در مشقال تخم کاسنی تخم  
 قشاز هر یک دو مشقال اجاص ده دانه تر سندی خجدرم جو شایند یا پنج مشقال شکر شیرین نموده یا  
 شربت نیلوفر یا شربت بنفشه در عرق بید یا عرق نیلوفر به بند و غذا آنچه کمیت و کیفیت خون خرق را زیاد  
 نماید به مثل زرشک و اجاص خاص منضج خونست و اگر اعال از خصوصیات باشد و غباب در آنها داخل  
 کرده باشد غباب و اجاص خاص منضج خونست چون سرفه اسپیدان بازده باشد به بند چون سه روز بگذرد  
 نفع در قنده و بنض ظاهر شود پس نفع کند و با از اصلاح و نفع ماهه نماید بعد ازین در غذا ذریع داخل نمایند  
 تا وقت قوی شود با تحلیل بهم رسد فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا نفع کاسنی نیلوفر  
 بر و سیوشان آلو سیاه نفع همک آلو بخارا خطمی این بنفشه غباب تر سندی آلوچه تخم کاسنی کتو کتو است

امرد و لعاب بنگولوب بدران شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب قوت شراب تمر هندی  
 شراب آلو سیاه شراب آلوچه فصل چهارم از بیاب و هم در منصف بلخ مرغ از بیاب تخم رازیانه  
 در چینی مویز منقح زنجبیل گاو زبان بالنگ و تخم کرفش کرفش انیسون نخ نمک عود الطیب بایزگان  
 میخ او خرفه سینق زعفران ماهیز زینب الشعلب بلخجین گلخانه شراب اسطوخودوس یرسار زردیانا  
 باد او در جلیه صغیر سیاه و شان اسطوخودوس سلجین غصلی مار العسل زرد فافصل پنجم از بیاب و هم در منصف  
 سودا یا در بجمبویه گاو زبان پستان سفنج فستقی بیج کاسنی قرنفل بیخ رازیانه شاپور السوسر انجیر  
 کشمش انیسون شربت گاو زبان شربت پستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب مرد رسکه درق  
 خطمی شربت بنفشه فصل ششم از بیاب دوم در او یه مفرده مسهل صغیر او این دو اکسی  
 و هندی که او را سحر اللون باشد و هنرول صاحب دومی و در سن شباب و فصل تالستان و در ششامل  
 حرارت کبد و قمر انعطیس و خصیه و ما شرا و قروح مقشر و ناله و می غیب و شور و در جمیع بدن و صداع حاد  
 مردار بیشتر از آن و در و کسانیکه اغذیه ایشان دائم فاسد شود و ایذا بیندازد جس طبعیت و بر از ایشان  
 خشک باشد و بول ایشان کم یابند و اکثر غذاها گرم خشک خورده باشند و در امراض تولد از صفرا هم صغیر هندی  
 ایله و شکر گویند آن گرم خشک است در درجه دوم مسهل صغیر او بلغم باشد و دماغ را پاک سازد و بهتر است  
 زرد رنگ است شربتی نرد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدر داشته مثقال گفته اند در  
 وقت شدت حرارت و برودت از آن احتراز کنند و آن با الحامه مویکد بواسیر است و مصلح او معطلی و مقل  
 و گل ترنج است و دادن صیر مار العسل یک مثقال دفع صغیر کند و بعضی اول شب دهند و بر روز جات  
 فرمایند و بعضی از طعام بعد دهند جهت دفع صغیر یا خلط و غلط و خامیت او آنست که پاک میکند معار او قوت  
 میدهد و جلا میکند و شکر است صغیر را پاک میکند و خشکی از دستین پاک می کند خلط صغیر را از معده و کبد  
 عروق و طحال می کشد و اسهالی می آرد و بول نیز بر آن هفت شتم است بهترین او قسطوی است او قوت  
 معده و کبد است و منفع سده و لطیف اخلاط می کند و جلا میدهد و شربت تمامه او لطیف یا قمع از بیخ درم تا هفت  
 درم تنها یک مثقال و یاد در درم خرق سیاه مندی کنکی مسهل مژه صغیر اغلیله است مثل قهوه یا سیاه  
 او را در امراض گرم آن از امراض مزمن مثل مانیوا و صداع و شقیق و در و جسم و عمل سینه که از صغیر باشد  
 او پاک می کند احتشاد و هم در مثانه را مصلح کننده و تصبیه ریه و یرقان و خازیر و قشر و ناله و ما شرا و قروح مقشر

و آنچه شکر شده تمام بدن را دفع می کند شربت او از بیخ او یک مثقال است و ادویه قوی تر از سفید است و او با  
 بامار الحسل و هند و حکما حال زیاد از نصف مثقال بخیند هند ستمو نیا و اورا محموده نیز میگویند که گرم و خشک و سهل  
 صفاست بدل و جگرید باشد بر ریخته خورند یعنی ششوی درست مایه کند بهترین او راق صافی انطا کنست  
 شربت متعارف است و حسین بن حسن تا نیم درم جانزد داشته است و شیر خوردن او اول مساک نماید بود از آن  
 یکشاید و شاید که کشاید شربتی از ششش جو است و شیر خوردن فقیر ششش را دیدم که بقدر یکدرم محموده  
 بغلطی خورد با سهال بود و امیر انزهره صفا را شیره از فریون سیاه دو است که بان خلط کند او و بیست و هفته بقوه  
 چون عود و عنبر و مصطکی و عصاره انور در آب السفرجیل تخم خنظل میرانند و صفا را خلط یا رطوبت برنج را حکما  
 هند زمان شربت او از نصف مثقال میدهند و در دمانیا یک مثقال داده اند و استعمال او آنست که با راحل  
 دهند او جهت علت دماغ ریشک او و شقیقه و وجع مغز و صداع و سکت و تشنج و اگر از رطوبت عین که شده باشد  
 و انقباض النفس حادث و مزمن از ماده بلغم بود و سهال مزمن و وجع مفاصل و عرق التماسار ماده غلط  
 و خلل کلیه و مثانه را تا دفع بود و خنظل را بهندی اندر این گویند غار یقون گرم و خشک و سهل بلغم و سود است بقدر  
 گوید مقوی ابران مشایخ است و دفع مصارحج او و بیست و هفته که در حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است  
 مانند نیری از نیم مثقال تا یک مثقال متعارف است و در و مثقال گفته اند نظری میگوید که جمع نیاید که میان  
 صبر و غار یقون و بالینوس در ادویه صده ذکر می کند سهال او امثال خنظل است الا آنکه این ضعیف تر است  
 از دو فعل نیست اما ضرر بجهت ندارد و در و مثقال مسحوق این بامار الحسل میدهد اندر این دو قسم است آن  
 و ذکر آن شی بهتر از ذکر است عصاره فشار الحما را در ا بهندی که ریه خشکی گویند و الططر در نیز گویند او هم سهال  
 میکند مثل ستمو نیا شربت او کثیر اطباء و وجهه بامالین حلقی است که شیر تازه دروشیده است مقدار یکینیم اوقیه  
 بعضی شربت او تا نصف درم نیز قرار داده اند بنوع نوعی از بادزیلوان است سهال و نیز مثل سمقونیا است و  
 اندکی شیر یا انجیر یا سوسق در حال نرد بر ناز زبان بر انگیزد لایو بریدوس و آن حب ما بودانه است و او را قره  
 شجره عشق نیز می نامند سهال و مثل سهال سمقونیا است بلکه این شدید تر و قوی تر است شربت او نیز و متقدیر  
 از بهفت دانه یا پانزده دانه است و نزد متأخرین است پنج وجهه اگر صده قویست همه درست میدهند و اگر صده ضعیف  
 است سحقی کرده میدهند ایرسادان اصل السوس آسمانگونی است سهال و مثل غار یقون است بلکه قوی  
 و کثیر است سهال این دمنیز پانزده صفا که احوال ماده بیشتر بیان خواهد شد بقوت و شربت او بقول بهترین

و متاخرین دودرم است و گفته اند این خطا است بلکه شربت اول نصف درم است فنظریون اگر ترمازه  
 باشد میرانده و صفر اولیغم محاطی نافع است جهت عرق النساء و شربت او در مشتقال است و قتی که طبع او کند  
 بارنج رطل آب تا یک و نیم بماند از یون اسهال مثل اسهال خریق است شربت طبعج او در مشتقال است  
 بسه او قیه ما العسل و دو برابر او فستقین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مشتقال استین و دو  
 مشتقال بسفیانج فستقی هندی او را گن گالی گویند و آن گرم است و مسهل بود او بلغم است و بهترین  
 او فستقی است چون در بخورد آب بر نرسد شکم نرم گرداند و قوی لیس و شربت او یکدرم یاد و درم است  
 و از تقوی و مطبوخ با این دودرم تا پنج درم است و او اسهال اخلاط بلغمیه و پی امله از صده و مفاصل میکند  
 مثل خطل حادث میکند فیشان را و اگر کج کند زنج او در مشتقال و بنوشند یا با راسل یا با شکر بهتر باشد  
 زیرا از بطول گردانید مشتقال با با راسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال خطل آن نافع است جهت احشا  
 بلبلج اصفر اسهال و صفر اوی میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت است و اگر مسحق او تنها بخورد  
 شربت او میان سه درم است تا پنج درم بهالد باروغن بادام و داخل کند با شکر نافع مزاج داده صفر غلطه و رقیق  
 است بلبلج سود اسهال مر صفر محرقه میکند و مقوی صده و مقعد است و شربت منقوع و مطبوخ او پنج درم  
 تا هفت درم است و اگر تنها سحی کرده بخورد شربت او از دو درم تا پنج درم است بروغن بادام چرب نماید و بکا  
 بریزد بلبله کاملی مسهل صفاست و اسهال مره سودای کند بقوت عصاره و مقوی صده و بطین است و نافع بود اسهال  
 و عشاء و عصبانی را نیز سود دارد و شربت او مثل شربت بلبله سیاه است بروغن چرب کند و بکار بند بریان آتش  
 و الحلو اینرین بجز صفر آرد و فشردن با تخم اثر زیاد دارد و اگر دانه های انار در پوست بکشند و شب بگذارند  
 و صبح بنشانند بهتر باشد و اسهال شیر کند و شربت او نصف رطل است با بست درم شکر و اکثر ار و شت  
 او قیه یاده در شکر بکار میزند و فعل و قریب بلبله اصفر است ما و القیق الحلو بغارسی آب کنار شربین و  
 اسهال مره صفر اوی که جمع شده باشد در صده و اما بکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل نصف  
 رطل است بخار شنبلیله که ناله معتد است بهترین خیار شنبلیله است که غلیظ رقیق المزه باشد و مغز او بسیار بهتر  
 است اصل او که در قطعه بگذارند در وقت احتیاج بیرون آرند صفر اولیغم و سود او غلطه سوخته و کند و صده  
 در دود را پاک کند و در دستمال میریزد قوی لیس را بکشد و بلغم بسیار بیرون آورد که تریب با مغز اندر این فعل می توان  
 کرد و اسهال بنفش و آسانی باشد حتی آنکه زین آبتن را بخوریزد کرده اند که در وقت باین اسهال نمایند شربین از

طبع بلبلج سیاه  
 شربت و فاعده با قیاس  
 است که فطرس بلبله  
 عمل او آنکه اندک  
 بسیار است  
 طبع بلبله



سه درم است یا ده درم و در ضعف اسهال قبض آورده بر روغن بادام بقدر اصلاح در دو کوزه مفرقش و دفع  
شود و تاروده پر پیچیده او تسکین نماید درم تحلیلی او برام جاده کند و ملین اخلاط صده نماید و اصل کرده آب  
گرم بخورد ترنجبین منبتی است که بر بخار سبز در خراسان بخار او قریب یعنی تشبیه بهترین او آنست که مانند  
حب بلند و سفید باشد از نیشاپور آورند بر ترندترین او زنبی است و طبع او بجزارت مائل است صفرا آوزد  
شربت او از ده مثقال تا بهست مثقال و ملین او ضعف است بنفشه خشک معروتر است شکم نرم سازد  
و صفرا آوزد و مثقال تا سه مثقال و وقوع و مطبوخ متعارف است در این را انسون گویند سه تا هفت درم با آن  
گرفته بخورد آب گرم و او سهل موه صفرا و تسکین صداع و خوابت است و اگر اراده اسهال یا قی کند باز آن  
سمعتی تا و ترید میزند اگر اراده اسهال صفرا بلغم نماید پس نصف او را بسوسن اخل کند یا اللبلا سب  
گیا هست که بر دخت می چید او در روم بسیار است اسهال موه صفرا میکند و شربت او نصف رطل است تا  
هست درم شکر صاف کرده بخورد و بجزو شود اگر چه بچو شاند عمل ضعیف شود و ترنبری یعنی انلی موه خشک  
است اسهال موه وقع صفرا میکند و تسکین حدث می نماید و شربت او از آب نصف رطل است و در  
منفوع از پیچیدرم تا پانزده درم شیر خشک منبتی است که در خراسان برید نشیند مائل با عود الی است گویند  
در باطن بدن تسخین دارد و در نظا هر سرد و قوتش زیاد از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است  
یا بست درم و بهتر آنست که خست او کلان و سفید باشد اگر در آب شامه تر کند درم صفرا متحرک کند درم را از  
کدورت صاف نماید و دفع حکم و جرب و خور و احراقات سازد و خصوصاً منقوع با بلبله زرد و تباه بلبلجات اگر احراق  
بسیار باشد اجلاس الواست سرد تر باشد صفرا از بزرگترین او ملین بیشتر دارد بست عدد در مطبوخ و نفع  
انوارند و شربت مطبوخ او نصف رطل قرصیا آلبا پوست بار دیالیس است و در جودوم ملین طبع و  
با اسهال موه صفرا کند و در بست نفع دارد اما الجین آب پینر دوله بود و سیل بجزارت دارد و جهت بوقیت  
یعنی شربت اسهال موه صفرا کند خصوصاً اینجا از شیر زرد گو سبند بود و چون اندکی غسل داخل کند بهتر بود  
بلبله بندی هر گویند سرد است و در اول و خشک در دوم اسهال موه صفرا متحرک کند شربت از جرم او  
و درم است و در مطبوخ آن سه درم یا پیچیدرم لسان الشوری بند کاظمه باند بسیاری گاوزه بان خامک  
آنست که اسهال موه صفرا کند چون از منی داخل او سازند در لعاب قوی شود شربت او از ده درم تا  
پیچیدرم است یا ده درم شکر و یک درم طین از منی و اگر خشک او یا مثال او شکر با قانیده بنوشند ملین

گرم کند و اخراج مره محره صفر او سود انما ید کثیره البر بر سیاوشان هندی راج پنس سنبل گویند گرم است  
در اول خشک در دوم اسهال مره صفر از معده امعا نماید سش نخو بامیت صنمخ او سهل مره صفر  
است چون بنوشند در دوا حمه برترین آن فارسی بود اسهال مره صفر میکند و یک پنجه او یک است بر سه  
بر دو سهن الحدو خمس اسهال مراری میکند و گاهی اطلاق صفر میکند چون ماده زیاده باید بار القشال  
الجناز آب باد رنگ و خار سه رطلها از هر یک باشد که مسهل است صفر از معده و امعا برفق مار البطح  
الشری آب هند دانه دو رطل خصوصاً باشد که یا ترنجبین یا شیر خشک مسهل صفر است مار القراج آب کدو  
در تنور سخته یا شیر خشک یا ترنجبین یا شکر تخم مسهل مره صفر او صفر محرقه است بر زقطنو ناگفته و شقال  
باب سرد نشد طین طبیعت فصل سفتیم در او و یه مفرد که اسهال مره صفر او سود کند و او این دارد  
مردمانی راست که لون ایشان سیاه باشد و بدان ایشان لاغری و خشک و خون در ایشان کم بود در سن کوهل  
بصاحب طبیعت و مزاجی دهند که او با غضب و با حدة و عقده و طش باشد و سیند و ضیق باشد و در امراض مزمن  
سود او می نیز دهند چون جذام و سرطان و سایر علل سود آنه افیتون هندی اکاس سبل گویند گرم و  
خشک مسهل سود است و بلغم نیز آورد و مناسب صاحب صفر است چرا که در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب  
و غشال می آورد بهترین او اقریطی سحر رنگ است شرتی از جرم او یک گرم یا دو گرم است و در مطبوخ  
و نقوع او دو دو گرم تا چهار گرم گویند از پنج گرم تاده درم است و شقال تاد و شقال و با شیر دیامار الحسل  
نافع است و چون افیتون کرب و طش است بدین جهت بروغن چرب میکند باید که در آخر طنج داخل کند  
در میان بسته جهت بقای قوت او نافع سرطان و مالنجولیا است است پودنه بری مسهل مره سود است  
شربت او از یک شقال تاد و شقال است یا مار الحسل ققاع جاشا مسهل مره سود است چون از  
است یا اولح داخل کند و با سرکه در بلطن زیادتی میکند ققاع صا تر مثل ققاع حاشا است حجر لاجورد مسهل  
مره سود است و از حسل و یک شقال شربت است و قد با غیر منقول میداده اند و این غطافا حش  
است ورق الحظیل پنجه در خشکی برود قوی تر است از آنکه در کنار آب باشد از او و یه سهله بارده است نفع مالنجولیا  
و صرع و داء الثعلب جذام کند و قوی پنجه را تحلیل و بهر سهل مره سود است شربت او از دو درم تا چهار درم است  
اسهال مره بلغم برفق کند مخص نمازد و زیاده کند طیبیب با و او روی که مناسب اند سفلیج و مسهل مره سود است بر تن  
و کیوس یعنی را برود صفر از قوی را نیز اخراج کند و دفع خدام و مالنجولیا نماید و احوال او در فصل صفر گفته شد

اسطوخودوس گرم و خشک و سهل بلغم سودا است و در باغ فائده برساند بهترین آن غنچه است شربت او در  
درم تاسه درم و بعضی او را بار و گفته اند و متاخرین معتدل دانستند شربت او یا سکنجین خوب است بالنگو  
و گاؤزبان و کثرت که تسمی ایتیمون سهل سودا باشد بلیله کابلی سهل سودا و بلغم است و منقی سده و قاص  
و شربت مسحوق از درم پنج درم است در مطبوخ از هفت تاده درم بلیله هندی مثل بلیله کابلی است  
فصل و قوت و شربت او سهل بلیله کابلی است در دفع صفراست حجرالارزنی اسهال و قوی از حجرالاجرد است  
عاقبت گرم در اول و خشک در دوم نافع است بر یخ تپه‌های کند و اورام احشایه شربت او نصف مثقال است  
از اعضای او در مطبوخ دو درم از جهت اسهال موه سودا میزند خشک بپندی گوگرد و گویند سرد در اول  
و تر در دوم است عصاره او سهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام و بالنجویا است فلفل  
اجینس بپندی تخم سبزه گویند اخراج سودا می‌کند ملح نمک بود و بانواع است بلع عین اندرانی و بلع لفظی که  
سیاه بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زایل شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه آنست که سیاهی او را سنج با  
وجود هر دو بلع هندی آنست که سرخ رنگ بود و جمع اقلام ملح گرم و خشک باشد خواجه سودا و قطع بلغم  
تخفیف دم کند و شربت او مثقال است توت اگر پوست او بپزند بهشت درم یا یک رطل آب نصف  
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عروق الیائین مثلش درم از دمان مثل مثله نشاسته بجزند اسهال  
سودا کند و نافع بود و عسرت نفس و بالنجویا بود و فرق الیک الدم از سهل سودا است اگر او را با شربت  
رطل آب بپزند تا سه رطل بماند و اندرون او نمک زیاده کنند و بنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کنند  
مطعم که معصفه باشد و بپندی که گویند یا سفاج اصافه نمایند نفع سده و حمیات مزمنه و ارماس بر بند و حج  
مفاصل در بل یعنی راناف بود فصل ششم در ادویه مفروده سهل بلغم و این دو اجماعی دهند که برودت و  
طوبت بر ایشان غالب بود در سن شیخوخیه و در فصل شتاد امراض استرخاء و سکت و سهج انسان و  
یادتی مو اوراسن و نم و آنکسانی را که در سده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و یادتی که حاجت سرفه  
بی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه محله بسیار داشته باشد و فریه شوند و شهوت و خورش طعام کم شده  
شد صاحب عرق الفاسر و صل حقوق یعنی مفاصل لثت گاه طی استقام و خدام و برهن بلغمی  
بعض سالیله او را غسل بپزی گویند و بپندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ نصف درم است و آن  
م است و سهل بلغم و بعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یک مثقال عسل ایتا که بفارسی سفر گویند

او نیز مهسل بلغم است و شربت او بر برای متقدمانی دودرم است و نصف وقتیکه بکوبند جب کرده  
 خرد و پزند اما متاخرین دودرم جائز داشته اند شتر اصل قنار الحما یعنی پوست کزله صحرایی وقتی که  
 بنوشند نصف دانگ از او بر است متقدمین و متاخرین مهسل بلغم بقوت بود فطاح حاشا و در شتال با سرکه  
 مهسل بلغم است اصل السوسن الشجره مریم است بفارسی جو یک استان گویند شربت یک شتال در  
 نیم بود یا یک شتال علك بنطاب ساخته فرود برند اسمال بلغم تقویت کند خرد و خردی ارند بود مهسل بلغم  
 است و جسامی و متشکر کرده بدیند یا زده حب و اکثر بفرده بلغم بر آید مقل از رتق بهندی گوگل گویند مهسل بلغم  
 است شربت او در شتال است یا مار العسل شحم خفظل مهسل بلغم لزج و کمیوسات لزج است و منقی  
 راس و عصب مفاصل و فالج و لقوه و لزج کابین از بلغم لزج و سوسن بار دو او منصف و مسج و نقطه و در اسهال  
 کند مصلح او صمغ عربی و کثیر او و مبالغه در سحت او کند شربت او از یک دانگ تا دو دانگ بود تر گرم و خشک  
 مهسل بلغم رقیق است چون تقویت یابد بلغم غلیظ را داغ کند بهترین او موضع جوف سفید است شربت او از  
 یک گرم تا دودرم چون در مطبوخ داخل کند چهار درم است و مصلح او ترین است بدین طور بار دوغن بنفشه تقویت  
 او زنجبیل است و نفع شده نماید و منقی و داغ و دفع اوجاع مفاصل و مسج و فالج و زلات سعال متولد از رطوبت  
 کند اگر با بلیله کابلی داخل کند بهترین دوا می صمغ است و آنرا هندی بقوت گویند غار بقون مهسل بلغم و صفرا  
 در سود است صمغ امراض بلغمی را نافع است ناقص عارض عقوبت او را شربت او نصف شتال است یا دو  
 درم سورنجان بھندی سنگاژہ جنگلی گویند گرم و خشک است مهسل بلغم بود بلغم خام سر را نیز دفع کند و داغ بود  
 در علك فقرس و صمغ مفاصل او و تریاق مفاصل است اما ردی است بمرده و مسج و سیاه او بسیار بد است  
 بهترین او سفید ظاهر و باطن و صلب کثیر است و شربت او یک شتال است با شکر در عفران و چون باد  
 داخل سازند شربت او نصف شتال است یا دودرم و مصلح او کون و غفل کرب بود در فقیون است و  
 را بهندی شیر خشک شده و فارسی شیر زقوم گویند گرم و خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسمان  
 است و بلغم غلیظ لزج از در کین و طهر و اسهال انا کبرب و مسج است مصلح او مقل سحوق و صمغ عربی و مصلح  
 و غسل در چینی و سلینیه و سارون و قرد و قرد کتفه فرازند و یا مجموعه و نهارا و صافی خریف اصفر است حرب  
 او را بدین بود و شربت او از نصف دانگ تا دو دانگ است یا میرزج مهسل بلغم است سکنج قسمی از انگونه  
 و آن حار یا بسبب است در سوم مهسل بلغم لزج و رطوبات است و نافع علل مفاصل و عرق النساء و لزج و ریز

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دواست جهت زیادتی دفع از امعاء و کین و بهترین اوصاف مسخ  
 ظاهر است و سفید باطن و خرفیق و سیم با مرارات و شربت او از یکدم است یا دودرم لب القرم طعم مغز تخم  
 بود مسل بلغم بود و شربت او ده درم است یا فانید سفید و اگر منزه او را در آب گرم بسپارند و باوا الحسل  
 با فرق و جاج بخورند مسل بلغم لزج غلیظا بود و نافع است قاحی و رقی اما مسخ بود بمجده و نجبیل گرم است در  
 درجه سوم و خشک در دودم او در اندک رطوبت فضله است و یکدم مسخق او با شکر مسل بلغم لزج و مره  
 سودا است نیز بطریق اسهال او در مسهل بل تجلیل رطوبات از امعاء در جای غلیظا از روت یعنی بخورد گرم است  
 و در دودم خشک است در دودم و برغم بعضی است که سرد است در اول و این درست نیست و مسل بلغم غلیظا است  
 بقوت خصوصاً از و کین و مره صفر را نیز میراند او را بر روغن بادام چرب جهت دفع اذیت او که سخی آرد و شربت  
 از نصف درم تا یکدم است و اگر اجتناب غلیظا او دید دیگر شود هلیله و ترید و صبر و مقل و مثل اینها غلط نمایند  
 قطف که بهندی ساگ تبخوه گویند خوردن و رقی او با عصاره و رقی او مسل و مقلی است و جمع در اسهال  
 تنهاست دهن قنار الحار مقدار دو درم با رقیق شعرا الحذر بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و عمل این نکند میکنند  
 حبالسهمه قسمی از چرونجی است که بفارسی نقل خوانده گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است و عصاره و رقی  
 او نیم رطل بلین طبیعت است معلقه بود مسل بلغم مره صفر است ایر سانج سوسن اسمانکون است گرم و خشک  
 است در رخنه و در دودم شربت او از یک درم تا دو درم است یا از شغال یا در شغال و عصاره او باوا الحسل  
 مسل بلغم ضعیف است و بعضی بهترین اندک مسل بادا صفر زینیت حلیت بهندی بهنگ گویند مسل بلغم  
 بلغم خام و اخلاط غلیظا است ملبه بفارسی سمیت و بهندی یلتی اگر حلیج او با پنجه مر قوه که بهندی جمیده گویند مسخق و  
 مسخول بنوشند مسل بلغم لزج است لصل الحصل بهندی کانه گویند اگر عصاره او لصل سپند اسهال کمین  
 بلغم غلاط لزج میکند بخورده بفارسی کرده بهندی انکن گرم و خشک است و در دودم چون بنوشند بسبر که مسل کوی  
 بلغم بود و نرم او بجلا و لطیف و تجلیل مسل بلغم است و مسل بلغم خام بقوت و دهن او نیز مسل بلغم است  
 شربت از نیم شغال تا یک شغال آب گرم باوا الحسل و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از او  
 اندک روغن گل بخورند تا دفع ضرر او کند ریونند از النفع او دریه است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است  
 و نافع مجده و با اسهال و قوی بلغمی و ریجی با طلاق طبیعت و تجلیل یا شربت از مثل شربت غار یقون است اشق کنند  
 قینه نیز گویند مصلح او دریه مسل است مصلح بلغم لزج بی سمیت نافع است سح و فالج و قوی بلغم را شربت او از نیم شغال تا دو

منقال است و استعمال او مقدر و مرکب میکند شجره البق سفید از است اگر از پوست غلیظ این درخت دو  
 منقال بآب سرد بپوشند مسهل بلغم است زوقایا بس خشک در سوم سهیل کیوس غلیظ و بلغم است سفید  
 را محذوره گویند مسهل بلغم باطبیح و مسهل صفر باطنی صیت است و مسهل بلغم فلج و غمطی است جاوشیر  
 مسهل خلط بلغم است و مسخق ظاهر بود نافع است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه  
 از ریج غلیظ مثل فلج و سکت و جدر یعنی بی عسی و صرع و قوچ لیمی و ریگی و بهترین این جمیع که در وحدت  
 نباشد و مائل بسرخ و سیاهی بود و شربت او از نصف منقال تاد و منقال است فصل نهم در احوال اوده  
 و ما الصفر بآنکه بواسطه ضعف جگر و عاجزی قوت او را رسانند باند آنها گذر باشد که در و اندامها  
 از جگر آب خواهند و این را استسقا گویند یعنی آب نواستن و هر آبی که خورده شود از جگر ضعف برآید  
 نقصن نتوان کرد و باند آنها نتوان فرستاد و بعضی از جگر باز کرده و آن یکی کرده آید و بعضی که جگر از روی  
 نقصن نکرده باشد یا خون ضعف که هضم نمانی آنرا تمام بجزند باند آنها رسد اما س شکم و اما س از جگر  
 پدید آید از بهر آنکه باسهال و نوباد را ببول و نه بعرق ازین بیرون شود و این اما س سه گونه باشد یکی  
 را بتازی استسقا زتی گویند و آنچه آن باشد که آب در شکم کرده آید و باشد که دستا و پایها باسد و دوم را  
 لمی گویند و این چنانچه باشد که آب با ماده بلغمی باند آنها رود و همه تن همچون مرد با گرد آسیده و نرم شود  
 را طبعی گویند و این چنان باشد که باد در شکم کرده آید و شکم بر آساید و گاه باشد که باین باد آب نیز باشد  
 و آنچه در استسقای زتی جمع شود آنرا اما صفر میگویند و آنچه در استسقای لمی جمع شود آن را نایه گویند  
 از و استسقای ما صفر و مایه صفت آن شاهره چهارم درم انستین رومی در درم غافش در درم کاسنی  
 یکدسته جو شاینده بخوراند اما صفر فرو دایه همچنین شیر الیه معقود یا شکر برابر بخوردی حب ساخته نگاهد از نوبد بکار  
 بر نوبد و یکدازه ریون یکدرم شیر انجیر بقدری که حب شود ساخته بکار بر نوبد اما صفر و مایه فرو آید مسهل مجرب  
 ما صفر و مایه پنجه سیون آسمان گون از یکدرم تا سه درم یا ایک دقیقه سلجین بنوشند صفت دمال النحاس که آب  
 مایه ما صفر را بر نوبد فرو آرد دکر دمال برگ مازیون انیسون از هر یک برابر حب کند شربت که منقال و اگر قوی صفت  
 باشد یکدرم پدیندر و در و مایه صفر و استعمالین ادویه صاحب استسقا زتی و زتی که او را  
 اشرف حیض باشد و با حیض او رطوبتی نیاید و صاحب قروح که قانع سود از زبیده یعنی چرک در اعضا یکدفع و پنج  
 در تهل یعنی سستی باشد تو بال النحاس نیم منقال و ما العسل مسهل را صفر بود پنج درم با برگ تمبول نمود بلغم و مایه

بیج

درغ کند زبر الاخچه مقشره سازند و سق نمایند و بجل محین ساخته فرودند و چنانچه بریان نرسد چر اگر کج سازند  
 و شربت او از بسبت دانه یا سه دانه است فرنیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ غسل نبوشند مسهل بلغم و  
 مار اصفرد بولب القرم پنج مثقال از مقشره او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و مار اصفرد بود این غیر آن گویند  
 خطای محض است استعمال او چنانست که در سه اذنیه گرم تر نمایند و صاف نموده با غسل نبوشند مسهل بلغم  
 بود که متحمل باشد و کفراشته باشد و مسهل سه ملوح بود اشق دو مثقال مارا العسل مایه بود و بعضی مطول  
 یعنی صاحب سپرینج حب شروع داده اند اما در دو مثقال او خطا است و او مسهل بلغم است بمقدار نیم  
 درم آن مسهل مار اصفرد و اخلاط غلیظ فوج و سود او مفتوح شده کد بود الا آنکه مورت غم است گر آنکه غلط کند  
 با و بعضی او ویه مفتوح شده و مقویر کبد و اصلاح مضرت او با العسل بود و شربت از مطبوخ او از یک  
 مثقال تا چهار مثقال است و از مفرد و دیگر درم تا دو درم با عسل مطبوخ اصل فثار الجمار مسهل مار اصفرد  
 بود یا دو شتاب و شربت او از چهار قیراط است یا پنج عصاره غرقا و الحار جرم پنج او است و شربت او  
 مابین یک قیراط سه قیراط است با نشاسته و مارا العسل عصاره الباقا خاصیت او از اسهال مار اصفرد است  
 و شربت او از نلث رطل تا نلثین رطل است یا ده درم شکر مارا الشا بهتر بریان بنویان بت پاره  
 مثل او است در فصل بوزیران مسهل مار اصفراست و مزایع مار اصفرد غر نامناد الشرم بندی سهو  
 گویند شربت او یک مثقال است بخور مریم فیضا ماذریون نیز شروع پیدا بخیر بود که بندی از پنجین است  
 قطور یون رقیق مثل کما قیوس و جب کر برانه و ساق نبات عا قاطبی و برگ و مثل او است در حوردن خواه  
 تازه باشد خواه خشک بخت بد بند تا جرم جو شایسته اب او بد بند تا بنوشند و بلغم لفظه این از جمله مسهل مار اصفرد  
 تعویب و کیفیت طویل جهت تکرار گذشت فصل دهم در او ویه مفروه که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم  
 و مره صفر است و دفع یرقان میکند و مستقی بلغم از فضول است و بلغم و منع بخار از صره سینماید و مصلح او مصطکی و  
 اکثر او مقل و عسل و شربت او تا دو درم است عطر ننگ یعنی افشوده برگ قنب نیم رطل شکم میراند و بلغم و صفر  
 با سسل بیرون آورد و حب البیل تخم عشق بیجان نقش است که آنرا ابندی کھشوره گویند شیخ فرماید که بعضی گفت اند  
 که گرم و خشک است در اول حوج آنست که گرم و خشک است مائل بدرجه سوم چون تنها استعمال نمایند  
 منفع کرب آورده بهتر آنست که بلیله محموده دهند و اگر نیز مخلوط سازند بلغم و زرد آب و رود اسهال قوی کند و  
 شربت او از نیم درم تا یک درم او میکشد و حب القرع را بهتر آنست که با بلیله زرد و بمقویا بد بند برین گل شیخ

بعضی از مسهل بلغم است در اصل است اصل فثار الجمار مار اصفرد بود

کرده قنطاریون بلخ او سسل بلغم خام و مره صفرا و شربت بلغم او در وقتی است فناء الحار چون عصاره پنخ او  
 پنخ قیراط بنجر مثل کیوسات غلیظ و بلغم و سود است و مانع استسقاد و وج مفاصل و قنطاریون و قنطاریون و لقوقه و منزه او  
 آنست که صبر و سوزنجان و قوه الضباغین که بهندی محیثه گویند و قنطاریون دقیق و کما قنطوس خلط کند باد  
 بانفخش بیشتر باشد در بقیه سود بهندی کنگلی گویند سسل بلغم و مره سود است و شربت او از نیدرم تا یک شقال  
 خریق ابعین فعل این در اسهال میانه است و قویست و رقی و شربت خریق اسود است جوز البربرنجی  
 رطبه گویند و آن بندق هندلیست عصاره سسل بلغم و سود است در مایه اصفرا نافع است اسهال حجت  
 برص و یرقان و کلفت و مثل این امراض را و محمل قولنج است شربت او شش قیراط است با نثره حاره و  
 سکنجبین و چون فطر اسالیون دره و قود سمقونیا با دواخل کند او قوی می شود شیر مجاز کشمیر از نیدرم بهندی زربلی  
 گویند شیر او خشک است در اول چهارم سسل بلغم غلیظ و مره سود او مره لرح است دان صفر بلغم آمیخته است  
 و اخل کند او را در جوب کنار مثل حب النجاج ترمس با قلا مرست چون مقشر کرد و کوفته و در یک نما پخت  
 ملین بطن میکند سسل صفرا و سود او بلغم خام و لرح است و چون صفرا و کندی سسل بود بلغم اندرانی و آن کس  
 سفید است گرم و خشک در چهارم سسل و بلغم و سود او کیوسات غلیظ مختلفه است و خاصه او اخرا است  
 از سده بورق که بهندی که مار گویند و مثله بلغم بهندی سسل بلغم از معدره سود او بلغم غلیظ مار اصفرا بود و بسیاری از  
 سبج و ملتب معدره است و منع میکند بخار و قوی را که صاعد باشد نجات سردا و خمره سود او در سنگلی بهندی پنخ  
 گویند حار یا لبس است در اول سسل بلغم و مره صفرا و سود است و چون او عرض میکند در عمق اعضاء برین  
 حجت نافع است حجت فقرس و وج مفاصل که کلبن باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در مطبوخ تا هفت  
 درم است و مقدار شربت خشک او تا در درم است مصلح او شفا است یا شل نبفشه انجوان بغار بی بو  
 گویند گرم و خشک در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمل سکنجبین سسل بلغم و مره سود است تا درم با درین  
 سسل بلغم و مره سود است شربت او از درم است خصوصاً که خلط سازند تا او سسل مثل او استین لبس حب  
 سازند و چون استعمال کند آن حب مل شود در امرون بلکه غلبه خود کرده خارت شود در دست با بر از گویند  
 اسهال نار اصفرا و رطوبت بلغم نیز میکند و بجز در زمان و مکان حار و سرد و او را بر وزن بادام چرب کند و سبت  
 او از یک دانگ است تا چهار دانگ شتره سرد و خشک است سسل صفرا و اخلاط سخته و کرب ندارد و بخلاف قنطاریون  
 که کرب غم آرد و شربت انجم اوسه درم تا هفت درم و از مطبوخ و لقوقه از پنچ درم تاده درم و شربتی از آب



مسصوره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه و اوقیه اطباء مشت مثقال فصل یازدهم در ادویه مفروضه بلین  
 بلین و مخزق لعل بلون بفارسی مارچوبه گویند چون جو شایندن بخورد بلین شکر باشد مثل تربل است چون  
 بعد از طعام بخورد و بنوشد آب بلین اولین بلین دستقی بود کرب رومی بفارسی گرم گویند سهل بود چون  
 در او و غش دوست کرب بلین الفصان شرمیش بود بلین است شرمق بندی ساگ تبوه گویند  
 بلین است بخته و خام او شکر و صومغ شکر است بلین طبیعت گرم و کدو بلین است اکلا شکر یا شکر سیوس نام  
 است در خواهی که بندی خرد پوزه گویند بلین است سبز تر یا بلین و متدل است انجیر باره و سهل بلین  
 است و انجیر خشک موقوف یعنی کوفته با نظردن یعنی بوره و قمر طم مهسل بود سلق چقدر است بلین او  
 مهسل بودی س بخته یعنی متفشر بلین است و یا قشر عالس بلو یا خطی گویند پرسی و بتانی بلین است  
 اسفناخ مثله مرده و درم با ماء السل سطاق بلین و مخزق بلغم است تخم خرقه خام در بلون مهسل است  
 تخم جویریشانی که قسی از سر شرف است مثل تخم خرفه است حله بندی قسی گویند بلین او با غسل بلین بلین  
 منقی اصفا است از فضول رویه لوز حلوا با دوام شیرین باشد و مانند او بلین اندک لوزه تازه مهسل است که سینه  
 بزبان بندی مثر نوشیدن آب قیق مسحق او با ماء العسل منقی بلین اصفا است روغن نیلوف خورون او از درم  
 است و پنجه بلین روغن موس ترا و سهل ضعف اندی بخورد مهسل بخوردن و بلین است بالیدن بزاق و دماخه روغن  
 بلین بلین نیلوف است نفع میرشد آشنه بندی چمر گویند محرک بدن است بسر که کرات و آن کند با است بهترین  
 بلین است و بیخ جالس نجاست بندی سنبها لو گویند سه درم او آب برک او نوشیدن آب گرم منقی اصفا  
 میزد ساله بندی سلارس گویند و مثقال یا دو اوقیه آب گرم بلین بلین است نیز تازه یک اوقیه یا سل  
 اصفا یا با ماء العسل میدرد آب بلین ساق یک درم غار بلین بلین بلین است حمل عصاره بخورد و درم بلین  
 مسحت و مثل انیسیت حمل جمع مرار با خصوصاً جهت البیان و تخمین بلین است احتقان بلین مخرج اخلاط بلغم است  
 قمار الحار احتقان بصاره و با ماء العسل دفع خلط از نظر نماید بین جهت نافع و جف ظفر است بود و جلی مسحق او با  
 غسل بلین است حزن تخم تیره تیزک مثله بلین بزرگان که بندی السی گویند و جلب با غسل بلین است بوره  
 و بلع الجعین که نمک خمیر است و کمون که زیره گویند و درق شد آب و تخم ترب هر یک ازینها که شیان سازند با  
 ماء العسل بلین بلین است و صابون مثال لسان است نیلوف قوی تر است در اسمال از بنفشه و دو  
 قطره از تنوعات یعنی درخت شیراز و مهسل می گویند فصل دوازدهم در ادویه مفروضه در دره مسلمات

مصطفی از زبان سپستان بهندی لسنوره گویند و معتدل است طبع را نرم گرداند و فرسولات از انقباض بازدارد  
 ازین جهت بست دانه در جلاب باداغل کنند برز الکفرش بزبان هندی اجمود گویند میرساند قوت ادرت  
 مثانه و دفع اذیت بمناید از ادویه مسهل از سنج و کرب کثیر که هندی گویند و صمغ که هندی گویند گویند  
 ناربت یعنی سچیدگی دفع اذیت و واسه مسهل نماید مقل که هندی گوگل گویند بالغ عالمه معرفت دوا می  
 مسهل خاره است مانند سمقونیا و خنظل از سنج ناخواه نافع است پیش شکمی که از ادویه مسهل هم رسیده  
 باشد صفر کاتونی بر میان کرده بعضی دوا می مسهل کند چون باد و اواد هندی در رساندن کتب انواع او همین است  
 بر اسمال و قوی و تقطیع ماده مخصوصا سودا و در طوبات لزجه را هم بهترین آن سقوطی است چون باد و او  
 مسهل آمیزند و دفع فر را زنده نماید و فایالس ملین است تخم خیارین تخم خلی ابو علس دفع اذیت ادر و او  
 حصه کند چون همراه آن باشد طریون دفع حص از زبان نماید باد و او می مسهل را بشوق توان نوشند و دفع  
 غلبان شود و ورق عناب سرخس زبان را سه و علی که بعد خاییدن او چون شکر خجانی با سحر مزه یا زیند و قوی غیر  
 آن آرد و جو است کثرت ادر ویه نماید چون عین سازند یا تقویات جنبدیست بفراسی آس بچکان گویند  
 چون مقدار سنج درم بخورد و مطلق و صدمات سازند اختلاط را جمت دفع دوا چون همراه او داخل بوداری  
 و در نیز دفع ماده و مطلق نماید فصل سیر و تخم اندر آنکه دار و او که خلط را استقر کند چگونگی بخواهین کشند و بگویند  
 از آل آن کشند آنکه دار و مسهل باد ادر و قوی که بعد اندر آید جرم دار و گوهر او اندرین گستره بر آید و نشود  
 و موم وضع خلط نماید لیکن طبیعت قوت دار و او اندرین گستره و موضع خلط رساند و آنرا بکند از خون بر آید  
 و هم بدانکه طریق که از موده و جگر رفته است یا موضع میرسیده باشد و اختلاط را با خود اندر گمانی که از اند  
 یا بچکر باز آید و از چکان آن رگ که اول نایب گویند بیرون آید بروده آنها عشرين و روده صائم با آن آید برگاه  
 که اینجا رسد قوت دفع اندر حرکت آید و آنرا فرو شود و دفع کند و کم اتفاق افتد که بعد بر آید برگاه  
 بجهت بر آید بطریق قوی دفع شود سبب آنکه بعد بر نیاید آنست که جرم دار و می مسهل رود از موده  
 بیرون شود برود با موم و آید و طبیعت را می جفا کند تا دفع میکند و اگر در روده بود و رسیده باقی ماند باشد  
 و قوت جاذبه دار و خلط را سوسوی خویش کشد آنرا از یک دفع کند پس بقیه جرم در روده است را  
 که موده قوی باشد و اگر ضعیف بود بهر دو طریق دفع کند و بدان یا بد که قوت دفع آنرا کم نیست  
 تا برگاه قوت دار و خلط را بدان موضع باز دارد از کین بیرون آید آن راه که از بهر دفع خلط و اولی ساخته شود و برگاه

اگر خلط اندازد و خنجره و قصبه شش باشد بقوت دارو آنرا بجمده زد و کشت و قوت ماده آنرا بطریق ماده اسهال بخزند  
 و آنچه خلط میجو مانند قوت دارو است مثلاً غنظل کچو برهند وقتی که آن مستغرق شود و بعضی در راه از وی سیریه باشد  
 و چون تو اند که مکین خلط بجز با نرس قوت دارو می مانند بجرم دارو قوت دارو را با اعضا رسیدن حیات  
 اخلاط است که برود چنانچه ضما دآن از بیرون می نمایند دفع در اندرون میکنند و اینها معلوم که قوت  
 دارو است که با ندرن می رسد بجرم دارو و فصل چهارم در ذکر آنکه هر کدام از او به طریق اسهال  
 میکند اولاً باید دانست که جمیع ادویه مسهل یک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی شمالی دارند مثل  
 بلبلجات و گل سرخ و بعضی بجزا مثل نمک و حلویات و بعضی بحدت مثل فرنیون و بعضی بجزو جت و ارلان  
 یلین دارند مثل لبلات و آلو و بعضی بقوت جاذبه که و اسب العطایا در و خلق کرده مثل محمود که مسهل است  
 و بعضی دارو مسهل را پاک کنند چون تربد و بعضی خلط را پاک سازند چون غار یقون و بعضی از پیوند با سفاصله  
 پاک سازند چون سورنجان و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غار یقون و بعضی عصبهای چون  
 تخم قنظل و بعضی از جگر چون با زریون و بعضی از سینه چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون خیز و او اسهال  
 و بعضی خلط غلیظ قطع و رقیق گردانند چون شش مانند جنبد سیدستر و قرا سیون دایر ساء  
 و زوفا خشک و عاشاره و غنظل و بعضی با خلط غنظل را رقیق گردانند چون صمغ عربی و کثیره و شاسته و فصل مانده پنجم  
 در تریه بعضی ادویه مسهل صفت شوی ساختن محموده بعضی بریان و آن چنانست که بیازند سیب یا به اگر اینها  
 شلغم و گندم و مثل اینها نجار است میان آن خالی ساخته و محموده پر کنند و سر آن سوراخ از جنس همان سگ در  
 بالای او خمیر گرفته در آتش خاکستری بگذرانند تا خوب بخته شود و صبر از محموده بر طرین شود و درستی وی که محموده  
 بخته باشد آنرا چون حلزنده بشکریا عمل خیار شنبه است آن نیز مسهل لطیف بود طریق بر آذرون عمل  
 خیار شنبه است که او را با پارچه تریه چیده در خاکستری بگذرانند که آنرا کاش داشته باشد پس بزدن آورده  
 بر سر سازند و صفت آن چنانست که روغن بادام در و داخل سازند و طریق تویر تر باشد است که تر برده و صفتی  
 سفید صمغ یعنی صمغ دار و مجون باشد آنرا تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سوده بکار برند  
 طریق عمل ناچوبه و گبیر و مشک لاچور و خوب صلابه کند چنانچه عیار گرد و پس کچو مسهل و نیم در روغن ریت  
 یا تش نرم بقوام آرد و نشان قوام آنست که چون قطره آب سرد بچکانند متلاطم نشود و در شش جت بسته شود  
 پس لاچور و مسهل و آب آن همچون کند و آب آنرا بشویند و بدست بمالند و مسهل آب آنرا بکیند اول دوم سوم

آب اول اعلى است و دوم اوسط سوم ادنى و اگر خردمند روغن از سدر و سبزه بنزد بکند و بکشد و بچشم  
 روغن کتان بطریق روغن مصطکی بچشم بکشد و آب آنها بکشد از تنه بالا جو در نشین شود و آب است آن  
 آب را دور کند و لا جو در کشته نشین شود به نمط اعلى شود خشک گردد و سوده بکار برند طریق شستن لک را با  
 گرفت و چوبهای او دور باید کرد و باید بساید و آب انداخته جو شامند و بدست باون باید ساید و باز در  
 صاف باید کرد و آن نقل کرد و آرد بیرون مانده باشد ریاید انداخت و آن آب صاف کرده را باید بگذراند که  
 صاف شود و آنها را از بالا دور باید کرد و اگر احتیاج شود بار دوم آب جو شان باید انداخت دوباره سوه کرده آب  
 دور باید کرد و نقل لک را در سایه خشک کرده در ظروف شیشه باید کرد بکار برند طریق سوختن ابریشم بر قراض کنز  
 قطع کن مثل غبار شود و بر بالا سفالی گذارند و در آن انگه گذارند تا که بریان شود بجای برسد که قابل سایدن شده  
 باشد باید که بر باله دور سوختن کند طریق قراض کردن ابریشم است و او بسیار بار یک قراض کند و از بار دیگر اندک  
 چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم محرق است و طریق جو شامیدن بهتر در قوت بهتر از ابریشم محرق است و طریق  
 جو شامیدن ابریشم نیست بسیار نه بهت سرد مزاج ابریشم سرخ و زرد مانده و بهت گرم مزاج ابریشم سفید جو شامند  
 آب چنانچه بقوام بار محسل آید و آن را بهت فزونی بخورند و اگر خواهند برای تقویت دل دندان شربت سازند  
 نشو آن مشهور است طریق است تجویز مازدیون است که بکند زامادیون تازه بزرگ برق او در هر کوه که فیه است  
 و در شانزده روز از آن سرکه تازه کند تا سه نوبت بشویند در سایه خشک کند و اگر تجویز بود در آفتاب خشک کند و بکار آید  
 تجویز کون است که زیره کرانی را در سرکه دو وزن برابر سرکه باشد چنانکه یک خانم زین بیرون آورده در  
 سایه خشک کند و بکار برند باب سوم در طریق چختن جلاب و مخدرات ذالیه و اغذیه مناسبه و اخلاط  
 اول در طریق صاف کردن خون و دادن جلاب اخلاط نکانه و در آن هفت فصل است فصل اول از باب  
 سوم در طریق چختن جلاب و خوردن اول ریشها را نیم کوفته در دیگ کند و میاید که در دیگ سنگین او گلی باشد  
 بیون دوسه جوش بخورد بعد از آن تخمها را در دیگ کند چون دوسه جوش بزند پس آتش نیم مثل چراغ در  
 دیگ کند و آب بسیار اندازد سه پیاله میانه کند تا یک پیاله بماند بعد از آن صاف کرده بیکریم بیاشامند  
 در روز مهمل شش پیاله آب کند تا دو پیاله آید و پیش از خوردن مالعاب سقه نماید مثل تخم  
 کباب شود و مغز پسته شود و بادام در یا مین بپزند و تا قو اندق را رنگها را نند اگر بعد از ساقه تی  
 کند و گذارد و پیاله پایلی بخورد از یک پیاله اول ساعتی سه کند چون دفعه غمی کردن بر طوط شود دیگر

نخوردن آب و شربت بخورد و خود را از آب نگذارد و اگر تشنگی غالب کند آب مضمضه کند و اگر قیاب باشد آنکه  
گلکاب باب و عرق بید و مشک میل کند و همان روز بجام رود و اگر ناپاوار شود از انزهام بیرون آید و بکثرت نکند  
فصل دوم در بیان برهیزد در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات غیر نجس  
مناسب باشد و آنچه طلب تعیین کرده باشد بخورد و خوا که جمیع مانع است الاجت تغیر ذائقه مثل سبب و سی  
و امر و دو شاپورت مناسب است و شربت نبات و قند جائز است یا تخم ریحان و گلکاب که آخر روز بپزند  
و بسمل مثل بادام قندی و دارچینی قندی و در از یاقه قندی و اهل قندی و قرفل قندی و غیره بقدر حاجت  
توان خوردن و قشر در اول جلاب اصح سر روز تلخ روز قهقه شور با میدادم بعد از آن نخورد آب تا خاطرش  
از یک طعام لگن نشود و برای بعضی بزرگان بجای جو شانه پنج شش عرق گرفته مناسب خلط میداده ام  
در روز مسهل بر حسب تمنا و شیر خشک با عرقا که تقاضا نموده ام در وقت مسهل چون تشنگی زود میشد عرق بید  
داده ام و در جلاب از جمیع برهیزد کند و از اغراض نفسانی چون غصب و غم و دم احترام از تلخ و فکر بسیار نکند قیاب  
و حرکت بسیار مغز بود و خود را از بهمان نگاه دارد و برهیزد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام  
مسهل برهیزد واجب و این را ایام قریب میگنند و این سه روز از اغراض نفسانی چون غصب و غم خود را  
نگاه دارد و جمیع نکند و چیزیکه ملائم مزاج باشد بخورد و بواسطه آنکه بدن پاک شده اشتها غالب شده است  
طبیعت بدل تا محصل می طلبد و این وقت برهیزد واجب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را از زمین شایسته  
یعنی قلبه رانده شده آب داده تشبیه کرده اند که هر تخم درین وقت جای گیر و حکم شود و در حال روید و قوی  
و روح و اس باندگی زکی شده اند زتی کوفت بسیار بهم میرسانند و بعد از آن تدارک و مشاوره می شود و  
مراعات متوسطی روزه باشد که یک ماه است و بعضی سه هفته قرار داده اند که نسبت و یک روز است که  
ایام چیزهای لطیف خوب مناسب مزاج و ملاحظت خوردن تا بدیل تا تحلل برسد و اغراض نفسانی نکند  
و مراعات چهل روز است که عالم آنرا یک چله گویند چرا که مرضی که در چهل روز نمود کند آن را بعضی اطباء می  
کس گویند و بعضی آن مرض میداند چون از چهل روز بگذرد مرض دیگر میداند و بدین سبب حذر از خوردن  
بعضی چیزها تا چهل روز مرضی دارند فصل سوم در مختصات و جلاب و غیره که مانع منقش گشتن خود و بر کرم نمند  
خوردن دو اگر اسیب داشته باشد بخوردن برگ عناب یا بلغم خون ذائقه را بخورد بکند همچنین گرفتن برف نجس  
در میان و آبی گل سرشوی و چای مسکه یا بید تریمی و پسته و بادام و فندق سر کرده حاضر در اشق منبذ خوشبو کرده

داشتم و سر بسر که بر زده بود کردن و جهت قی و غیشان باز و یا راست بند و تا مو او را بسبب الم متوجه اطراف  
می شود و بعد از بستن دو ابرو هم سره بند با بسته را بکشایند تا عمل کند او در حریف مثل در پستی و غیره مثل  
شربت جلاب خاییدن تخم زرخس کند **فصل چهارم در اغذیه مناسب احتیاط از اجزای موافق و موافق**  
ز سکیه بمرثیه اناریه اجاصه اسفنداج یا پسته و بره بلخ موافق صفراوی شور با ماش آتش جو متشبه شیر بادام  
و کشیز نازه و اسفناخ و عناب و این هر چهار چیز را در شور با ماش هم میتوان انداخت و آتش لیمون و آن  
در شک غذای بلخی نخود آب بشیر خشکانه نیمه شور با سنج و آسید گوشت قروح و دارد وی گرم مغز و او در جلاب  
گوشت غذای موافق شود از بره بلخ نخود آب بشیر خشکانه مرق دیک بزرگ یا بشیر یا خشکانه و اسفناخ  
مرق گوشتا چرب یا ششی تند و لیمون و اسفناخ و آن غذا نیست نیک و مناسب است در اکثر احوال  
و جمیع اوقات و جمیع امراض و جمیع آسان و معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از ذیست بود اسط آنکه سخن قلم  
السخین است و در سفر ظاهرانه نزدیک و این غذا امضا موافق است دیگر می در طب و سخن بول او موافق  
است جهت دوی و صفراوی و امضا صفت آن چنانست که از گوشت و نخود اندک بزند و در عن اطبای  
این را شور باغ گویند هیچ دارد گرم و پیاز و غیره جاشنی داخل آن نمیکند و آن را بطریق قلیبی پزند تا آتش  
و آن چنانست که اول یکس جو از پوست باز کند آب جوشانند و آن آب را بریزند تا سه بار چنین کنند و بار پنجم  
که آب کنند چندان بزند که جو با شکافه نشود و در آب از ظاهر شود و این طماست مبارک جهت و موسی صندل  
و نپ یاد اگر خواهند باین گوشت خروس بچه یا مرغ یا حلوان داخل کنند و اگر برای صفا سازند آب لیمون  
یا تمر در آن اندازند و گاه که در اسفناخ در روغن بادام نیز داخل کنند نخود آب و آن را بی گوشت می پزند  
و یا گوشت بز و آن چنانست که خواهند بی گوشت بزند و خود را بجوشانند و روغن بادام و نمک داخل  
کنند و اندک پیاز زردیره و قرفل صافه نمایند و در روغن جوان فربه اندازند و حلوان همچنین فربه و روغن  
از خافه سازند و نخود با پوست داخل کنند و در چینی و در عقران افغانه نمایند نیمه شور با طماست که گوشت  
را که حیوان را تهیه کرده بچوشانند نمک در روغن و از روغن بادام چون قرفل و در چینی و غلغل و زیره داخل کنند  
و باره برنج و اسفناخ و ناره و سه پایه که در اندامه نمایند و این موافق امراض باغی است در سکیه و آن آتش  
ز رشک است و آن نیز است که باغ جهت صفراوی و موسی و بزرگم را باغ است و مستوی سوره هار است  
و روغن بخت او است که در رشک را در دیگر سنگین بچوشانند و سفال دانه کند خیارچینی صفت متقال

زرشک را گرم کرده در واندازند تا زخمی او بر دو روز برود و بر رخ اندک انداخته و گاه روغن بادام فگار در روغن کاه  
 و اف می کنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار بندند آتش تریزم میکند شکم را و صغیر امیران و نافع است جهت  
 تها می صغیر اوی که در آن قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده و سه و سه و سه  
 و آنجا که تب بسیار باشد روغن داخل میکند و گاه جهت قوت خروس سینه و حلوان را اضافه می نمایند زیرا  
 نافع است و امینست جهت سوداوی و دفع سودا است و اصل وضع فربه است و بخورد باید از زیره و نعنعان  
 و هر گاه که قند مناسب چاشنی گرفته بکار بندند و این در استقامت و تب سه و یا نخود یا بسیار نافع باشد و  
 گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طلا میست قابل غذا اسطرالعرب و یا بسه بسیار نافع میکند برای  
 بلغمی نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سکنجبین در آخر است بطیخه و آن طلا است که جهت سوداوی نافع  
 است و روشن بخشن او آنست که در پرچه پرچه کند در اول در آب جوشانند پس در روغن بریان کنند و آنکه  
 بپزد و زیره و در اصفی و داخل نمایند و بکار بندند برای اسهال که گلاب بپزند بهتر از نخود آب و قویه شور یا  
 یا طهانی امینست فصل سحیح طریق دادن گلاب فحاشنت که در ایام بدستخ نبوشند و در تابستان چهار  
 کهری شب مانده و در صیف سه چهار کهری روز بر کرده و در زمستان یک چهار روز بر آمده در وقت هر خاکی که  
 خواهد این کلید است و نظام میان روزه بخورد اگر خورد در آخر شب در اگر خفتند غذا نشود شور یا تمام شود یا  
 انار بخورد و مثل او و پیچ و در شب چیزی نخورد و آب با گلاب و مصلح نخورد اول مرتبه چهار است  
 و اگر خراج بابا شوند آب را سرد کرده بخورند آنرا در صغیر اوی که بنا بر مزاج عار است و این روشن که نوشته شد  
 جلاب اندر روغن صغیر است اما در زمی که جلاب تاثیر دارد یا صاحب یا ایا سح خورده باشد آن روز به سح و صبح  
 الی وجود آب نخورند که فر بسیار در دادن خند است چون تشنگی غالب بود و دلیل نفسی و غده آزار باشد این سح  
 بنوشند در زمان بلت و اگر در روز حرکت نیاید بسیار حرکت نباید کرد یا جارانت گرم ترنج کند و اگر گلاب گرم شود  
 بهتر است یا سی در دفع بر آنکه نشان دادن جلاب در اصما هر گاه اندرین مردم قدر است سینه اعضا  
 در و پشت دیگر در و نانو برید یا بر و است که او را به اروی سمل حاجت و اغلا مثل بومی یا کین جاب  
 و اندر زمستان سمل روزی باید خورد که یا به سینه آید و در آن تابستان آخر شب و قته  
 باید خورد که یا سمل یا جلاب که در صغیر اوی چهار روز اکثر آن نفع روز و یا در از چهار روز  
 سکنجبین یا ترنج روز و اکثر آن سینه و یک روز گاهی همین روز میکند و سودا نقلش سمل

میکنند تا به ماه و اکثر آن شش ماه نیز میکشد فصل ششم در طریق دادن جلاب صفراوی روز اول  
 بنفشه تخم کاسنی رازیانه پوست بوج رازیانه هر کدام دو مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب پست دانه  
 پستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج و نخود با چوز مرغ و زیره و دانه پسته آفر روز نهم  
 سفید عرق بیدمشک عرق کاسنی تخم شترتی و آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود  
 بلنگو که اسپنول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بوج کاسنی رازیانه پنج مثک که کله پی پی گویند  
 تخم کتوش که بوندی اکاسریل نامند منقی زرشک عناب پستان جوشانیده صاف کرده با قند گل حل نموده  
 بنوشند غذای شترتی آفر روز برقرار در سوم شاه تره آلو سیاه تر سندی سبزه اضافان بر روز دوم بنوشند جوشانیده  
 صاف کرده یا ترنجبین بیاشامند غذا و شربت آفر روز بهر کلاب زیاد سازند روز چهارم سنا و کله پی پی  
 مثقال گل سرخ بلبله کالی از هر یک سه مثقال این چهار دار و دوسه اجزای دو درم آفروده جوشانیده و  
 اگر هو اگر م باشد جوشانیده صاف نموده ماده مثقال ترنجبین ده مثقال غیر شربت حل نموده بیاشامند شربت  
 ده مثقال عرق بیدمشک کلاب تخم شترتی آفر روز بنوشند غذا به دستور و درین روز با ناطر طعام و شراب  
 بنخورند و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد اعتقاد مسلم ندارد و اگر تمام دفع نشود خلط باقی مانده  
 روز دیگر از منضجات که در روز اول دوم و سوم نوشیده شده بر بند بالهون و عذبت آنچه طبیعت اندنیا  
 سازد که مناسب و لائق داند و اگر در بدن غلط غلیظ و فاسد باشد روز هشتم این حب بهر مجرده یک انگ  
 غار لیقون دو دانه گصبر سقوطی نیم مثقال پوست بلبله زرد یک دانه گل سرخ مثل رازیانه یک انگ  
 کوفته سنجع باب رازیانه تازه یا کلاب حب سازند سحر فرود برند از عقب خواب روز نهم از این جلاب روز  
 مسلم بنوشند بنفشه سنای کله پی پی کلسنج کاسنی رازیانه شاه تره پوست بلبله زرد تخم کتوش پنج مثک آلو سیاه تر سندی  
 زرشک شمشیر و آن خوبانست عناب پستان جوشانیده صاف کرده یا ترنجبین غیر شربت بیاشامند و در طعام  
 و شربت بنخورند و شربت آفر روز غذا برقرار و اگر اعتقاد بحسب نباشد نیز در دو به بند چه سحر کم تر از جلاب است  
 صفت آن غار لیقون دو دانه محموره یک دانه با جلابی که بود در یک قاشق اول اینجته بنوشند فصل  
 هفتم در طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه رازیانه تخم کاسنی کاتوبان شاه تره پوست بوج رازیانه عناب  
 پستان سی دانه جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا بنوشند آب بگوشت جوان مرغ کتوش  
 یعنی کوسف یک ساله است بازیره و در چینی از مغز آن آفر روز نهم سفید کلاب عرق رازیانه تخم بلبله بنوشند



روز دوم انیسون و آن بادیان رو میست پنج کرفش بر روز اول فضاذ نموده جو شاینده صاف کرده با گلکند  
 ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفش  
 دوم افزوده جو شاینده صاف نموده با گلکند دو مثقال و اصل آن دو مثقال گلکند است که در کتب  
 آفتاب ترتیب یافته باشد در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفاج فستقی و  
 قنطاریون دقیق منقی هر یک دو مثقال بر روز سوم افزوده جو شایند و صاف نمایند یا ترنجبین حل کرده بیاشامند  
 روز پنجم بادوسی و روز چهارم گل سرخ هلیله کابلی از هر یک دو مثقال جو شایند صاف نموده با گلکند عمل حل  
 کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزیان بالنگوا اسطوخودوس  
 بسفاج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم کرفش از هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال عناب هفت  
 و هشت دانه پستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم سارگی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاوزیان  
 بالنگوا فیتومون از هر یک دو مثقال انیسون در کتان بسته بسفاج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم  
 کرفش از هر یک دو مثقال عناب بست دانه پستان سی دانه جو شاینده صاف نموده ترنجبین  
 ده مثقال و شیر خشک ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بخورند یک  
 روزی بیماری را سنانند در آن روز بادیان بدهند که بالخاصه سنا و بان با هم بلغم نمی شود و همچنین کاسنی  
 جمع نتوان کرد بواسطه آنکه او را منج برساند و در هشتم روز استراحت بود شربت بالنگوا هفت مثقال شربت انا  
 غذب مثله عرق رازیانه دو مثقال گلاب بست مثقال تخم شترجی دو مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم  
 کاسنی دو مثقال رازیانه دو مثقال گاوزیان بالنگوا شاهره انیسون قنطاریون دقیق مویز منقی هر یک دو  
 مثقال عناب بست دانه پستان سی دانه جو شاینده صاف نمایند گلکند اصل حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز  
 درهم بنفشه دو مثقال بسفاج فستقی پوست پنج کرفش هر یک دو مثقال بران اضافه نمایند جو شاینده صاف نموده با گلکند  
 اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم صبی بدهند از محمد و لیکر انگ غاریون  
 دو دانه ترنجبین مثقال مسکه یک نیم دانه رازیانه یک دانه گل سرخ و مقل و انیسون از هر یک یک دانه  
 کوفته بنجیه آب رازیانه تازه حب سازند و آخر شب فرو برند و خواب نروند و از عقب آن جلاب از سارگی  
 پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست پنج کرفش دو مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگوا شاهره  
 اسطوخودوس بسفاج فستقی هر یک دو مثقال انیسون در کتان بسته تخم کرفش پوست پنج کرفش

هر یک دو مثقال غلاب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نماید باز پنجین ده مثقال شیرت  
 ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا نهم صبح طعام و شربت می بخورند و اگر در عمل کند  
 روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گادیم گرم بر شکم او بمالند و از آب چرب بخورد آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و  
 شیانی از بوره از منی و صابون از هر یک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال سنار کی دو مثقال نمک گل سرخ  
 خطمی گل بنفشه از هر یک یک مثقال کوفته بخیه شیان سازند و استعمال کنند و شیان بخار بشنود اگر احتیاج بچوب  
 باشد بیشتر دارو بدهند صفت آن غار یقون نیم مثقال تربید نیم مثقال محموده یک دانگ با جلاب مذکور  
 بیاشامند در پیال اول مالتی ریخته شود فصل ششم در طریق دادن جلاب سودا روز اول بنفشه تخم کاسنی  
 رازیانه گلوزمان بالنگو شاهتره تخم کنوشت منقی از هر یک دو مثقال غلاب بست دانه سپستان سی دانه  
 جوشانیده صاف نموده باقند سفیده مثقال بیاشامند غذای بخورد آب یا گوشت جوان مرغ بازیره زرعفران  
 و دارچینی آخر روز قند سفید عرق بید مشک ده مثقال گلاب ده مثقال و تخم بالنگوده مثقال بنوشند روز دوم  
 پوست بجز رازیانه اضافه نموده بخوشانند و صاف نموده با گل قند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور  
 روز سوم اسطوخودوس دو مثقال پوست بجز کرفش دو مثقال اضافه نموده بخوشانند و صاف نموده با خمیره  
 بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفنج فستقی بلبل  
 کابلی تخم کنوشت منقی هر یک یک مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گل قند حل کرده بیاشامند غذا و شربت  
 آخر روز بدستور اما در آخر آن شیر و خسکدانه که بپندی گوهر و گویند اضافه کنند روز پنجم قنطاریون دو مثقال صاف  
 نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گل قند ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم  
 اقیتمون در کتان لبته سه مثقال اضافه نموده بخوشانند و بطریق روزهای دیگر عمل آرند روز هفتم اگر در  
 قاروره نفیجی باشد این تلین بدهند سنار کی اسطوخودوس دو مثقال بسفنج فستقی دو مثقال پوست  
 بلبل کابلی تخم کرفش دو مثقال پوست بجز کرفش سه مثقال دقیق اقیتمون سه مثقال در کتان لبته گل  
 سرخ برزاول اضافه نموده بخوشانند و صاف نموده باز پنجین ده مثقال شیر خشک ده مثقال حل نموده  
 بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور سرد آرد محموده یک دانگ غار یقون دو دانگ نافع است این  
 اضافه نمایند روز هشتم اسهراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بید مشک گلاب تخم بالنگو از هر یک  
 دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفنج فستقی دو مثقال پوست بجز کرفش

دو شقال منقی و ده شقال بر روز اول اضافه نموده با کفند عمل ده شقال بیاشامند غذا و شربت آخر روز  
بر ستور روز دهم اسطوخودوس بسفنج فستقی پوست بوج کرفش هر یک دو شقال انیسون چهار چهار شقال  
در کتان بسته پوست هلیله کابلی و ده شقال قنطاریون دو شقال دقیق بر روز اول اضافه نموده بچوشانند  
وصاف نموده با نمیزبفشد ده شقال بیاشامند و شربت آخر روز بجان ترتیب منفعی برهند تا نفع تمام در قاروره  
پیدا شود بعد از آن حب بدهند برین صفت هم بر مقوطری نیم شقال غار بقون و دو انگ محموده یک انگ  
ترند نیم شقال شمشیر نیم انگ لاجورد و دو انگ مصطکی دو انگ انیسون یک انگ گل سرخ یک انگ  
مقل یک انگ کیترا نیم انگ کوفته بنجی حسب سازند و شربت نیم شب بخورند و اگر جو مائل بگرمی شده باشد  
و وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب از سارمکی پنج شقال گل سرخ سه شقال بنفشه دو شقال  
رازیانه دو شقال گاوزبان دو شقال بالنگو دو شقال اسطوخودوس دو شقال بسفنج فستقی دو شقال پوست  
هلیله کابلی دو شقال انیسون سه شقال در کتان بسته منقی ده شقال عناب سپستان لیست دان  
بچوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیر شست ده شقال بگلابه حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر  
روز بر ستور چون عمل دیر کند روغن با نند و شیان عمل نمایند با ب چهارم در آنکه اسمال را کی باز  
باید داشت تدارک و علاج حالها بده که در استفراغ پیدا آید و اندر باز داشتن اسمال چون افراط  
کند و علاج داروهای مسهل که کار بکنند در آن چهار فصل است فصل اول در آنکه اسمال کی باز  
باید داشت بدانکه هرگاه که در تمام استفراغ گردد و تشنگی پیدا آید و زنت باز داشتن اسمال آید هرگاه  
که تشنگی پیدا نیامده باشد اگر چه دارو کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و نباید داشت  
که تشنگی اند پس دارو پیدا آید همه راست استفراغ نباشد ولیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده و جگر  
باشد تا بعضی را سبب گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هر کی که تشنگی پیدا آید  
این اسباب یا رانگاه باید داشت که تشنگی سخت شود و اسمال یا نازده شده باشد واجب بود ترسید باز داشتن  
آن و بدانکه هرگاه دارو خلط را که بدو خلطی استفراغ تمام گردد و استفراغ خلط دیگر آغاز گردد در حال باز  
داشتن مثل اگر دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسمال با غم آغاز گیرد باز  
باید داشت که افراط میکند اگر بعد از آن که صفرا اولی را رانده و نگاه بسبب و اسراف از حد گذشته باشد و چون کار  
باسمال خون خطرناک بود و نباید داشت که هرگاه که دارو خورده شود و تشنگی و استفراغ خلطی در این سبب

و اگر هنوز وقت دار و مانده باشد غلطی دیگر را که نیک تر است بخیسانند و استفراغ کردن گیرند مثلاً اگر دارو  
 باشد که با استفراغ سودا تعلق دارد نخست استفراغ سودا کند پس استفراغ سودا پس استفراغ بلغم پس  
 استفراغ خون اگر چه خون از بلغم و سودا رقیق تر است آفریدگار تبارک و تعالی انزوتن مردم این قوت نهاد  
 است که خون را نگاه دارد و بر او بندد از بهر آنکه حاجت بدان بیشتر است و غذای استی است و تن بدان  
 برپاست و هر گاه که دارو قوت طبیعت را ضعف کند و بروی قهر کند خون از وی بستاند کاری با خطر باشد برین  
 سبب نگاه داشتن قوت اندر استفراغ با هم ترازد و استفراغ باید داشت از بهر آنکه هر گاه که با استفراغ حاجت  
 آید و قوت ضعیف شده باشد مسرفت ضعیفی قوت پیش از مسرفت آن خلط باشد که استفراغ آن میکند هر گاه  
 ضعیف پذیرد آید اندر حال استفراغ باز باید داشت اگر چه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هر گاه که ضعیف نماند  
 تر سرد در استفراغ تمام باید کرد فصل دوم اندر تدارک استفراغ و علان حالها بعد که در استفراغ پذیرد آید هر گاه  
 که مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق پذیرد آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد بنزد و بدینند  
 اطراف بر و مال یا نوار بندند و در نهایی عطسه آورنده در بینی و مندر هر گاه که سوزش و حرارت پذیرد آید حساب  
 اسپغول و پهبیدانه بار و روغن بادام و یار و روغن منتر تخم کدو بهم زنند و هر ساعت بخورند هر گاه که از خوردن نافذیون  
 بر بجا نولد کند هم برین لعابها از کوره در روغنهای و مسکه در روغن کبچد تازه هر کدام که باشد تسکین کند پس از آنکه  
 چند کت از این لعابها در روغنهای خورد و باشد و اندکی سرکه باب سرد آمیخته بخورند و روغن پنبه دار و کت  
 هر گاه که از خوردن ادویچی پذیرد آید رب آبی و سیب بخورند و آب سرد غسل کنند و آب سرد بر سر بریزند از  
 خوردن فرقیون سرد سوزش و یا مسهول و تشنگی پذیرد آید روغن گاود مسکه و لعابها در روغنهای و کلاب  
 سرد کرده و کتکتاب بار و روغن بادام و صمغ عربی را باید با ناسفالی بریان کرده و صغایه نموده هر شربت  
 که باشد هر کدام باشد بلیه و او آب سیب آب انار و سشور بای مرغ همین سودا را و افراط فرقیون را یکتاب  
 در روغن گل و صمغ عربی و گل انسی با زردان داشت و صندل و کلاب و کافور بوییدن باید هر گاه که پس از داروی  
 مسهل خون بر آید شراب انگوری یا شیر تازه با مسکه و شیر فروتر باشد و میخورند یا مسرفت دارد  
 زائیل گردد و پیاز بسکه که پرورده پیش بستن را که از دارو ما توله باز قرار چون مسهل بخورند و حال کنند  
 در زمان یاد و سیرش بستن و پاشند و بهم کشیدن معده و سستی پذیرد آید لیشاف نرم با صغایه شکم فروزنده  
 و در وقت حال مصطکی سوده آب خوردن سده را قوت گرداند و در اعلی آرد و یاری دهد و بسیار بود که چینی

چون آبی در سبب بزمیدن سده را قوت دهد پیش نشین باز دارد و در او را بقدر سده و مائل سازد و حاصل آن آرد  
 جالینوس می گوید که شخصی راسته و نیا دادند شانزده ساعت استفرغ نکرد پس او را اندر سده خویش در ریانت  
 که گویا با هم می کشند و می فشارند گونه او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بجزید در حال آن نخست زراک شد و  
 استفرغ نباید کرد سبب آن بود که دارو در فم سده مانده بود و خلط را با آنجا می کشد و میوه قابض فم سده را تقویت  
 کرد و فراموش آورد و بعد برانند و دارو را فرود سازد و هر گاه این تدابیر نیز نافع نیاید و تمدد پیدا شود و چشمها پیرون  
 و داروی کت بسوی بالا کند و پیشان شود و چیزی بر نیاید و در اعضای که رنگی پدید آید البته قصد باید کرد  
 و اگر این اعراض نباشد و در وی قوی بود نیز قصد لازم باشد و اگر چه بعد از سه روز یا شد زیرا که اختلاط کرده  
 آید حرکت بهم آن بود که بر عضو ریزند و سبب ریش بر رویا مانس شود و با اعضای رسیه سفری رساند و در  
 غیر مسل دی تعذیل مزاج کافی بود و احتیاج به تجویف و قصد نباشد مگر آنکه می شود که آن هنگام قصد لازم  
 بود و اگر دارو از سده بدین طریق فرود و میل بر اندن کند لقیه سده را پاک باید کرد چون دارو در درازا  
 تجفیف در جهات الماء المسهل گرم خورند و بانگ آب در سده گذشتن دارو از سده است که هیچ گرانی نکند و  
 تاب و سوزش دل نباشد و از آروغ بوی دارو ندهد اگر فی و اسهال هر دو افتد هیچ کدام را نتواند نباید کرد دیگر  
 آنجا که از افراط یکی بی باشد و اگر بعد از اسهال فوق پدید آید چون آمدن گید و یاز هر حیوانی چهار چوب دروغ  
 گاو نافع آید و بالجمله روغن گاو و اسکر و لبنیات در باز داشتن مضر است حدت دارو و پیش عمل عظیم نافع آید هم  
 بخوردن و هم باید بر شکم و دست و پایی و دروغ سوزش و پاشنه و صدف و تشنگی این روغنها و احوال  
 و کتاب بروغن چرب کرده و مصلح عوبی بروغن چرب نموده و آب آبی و سبب و انار و زرشک سیاق و  
 شوربای مرغ چرب فرود تجویف آب سرد و شستن در آن آن سبب است فصل سوم اندر باز داشتن  
 افراط اسهال که از دارو سکی کار یعنی دارو سکی قی افراط کنند  
 دستار ازین فصل و پایهار ازین ران بطنا با یا بنواری بار یک پچی و آغاز پچیدن بنل ازین ران  
 باید کرد و باید پچیده فرو آوردن تا سردست و سردست و تریاق فارغ یا فلونیا و دادن اگر ممکن باشد  
 بگر مایه یا پیو بر و تاعرت کند و آب گرم در زیر دامن او باید نهاد و خاصه سویی نسبت و پارچه دوت کرده بر سر  
 گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات بدو اندر گیرد و عرق میاید هر گاه که قی افراط کند شش آب سبب  
 و شرب آبی و شرب انار و یا طباشیر میاید و داد و آب آبی و آب مورد تر اندر اندازد اما باید باید

اندر بست و گلاب و کافور و صندل بوییدن میباشد و اسهال صفت آن بست بواجب است  
 طباشیر خرفوب شامی ضماد ساخته بر صده بنهد سخت صواب باشد و هوای خانه معتدل کند از هر آنکه هوای گرم  
 تحلیس کند و ضعف آرد و هوای سرد و مخاط را باندرون تن بازگرداند اسهال زیادت کند و لغز چند نان  
 اندر آب انار ترش تر کند و بدیند و پس از آن انوک کاک و آن قسی از نان است سوده اندر شراب انگوری تر  
 کند و قاشقی چند از آن بخورد و صواب باشد و بست جوینی آرد جو یا انوک تخم قشاش سوده سخت نیک باشد و شیر تازه  
 جو نشانیده چند آنکه لختی آب تاکی او کتر شود سوز دارد و بواسطه آنکه او قوت تیزی دارد و باز دارد و سوزش  
 نشاند لیکن اگر جراتی بافرات کند تو لدر شیر نشاید در هر گاه مزاج سخت گرم باشد اسپنول و صغ عربی بریان کرده  
 و گل ارمنی بر روغن گل چرب نموده بر ب بر سرشته یا بر ب سیب یا بشراب مورد بدیند و اندر باز داشتن تیزی  
 از رود با مسکه و روغن کاکو سخت نافع باشد و اندر ضرر که بروده رسد غذای از چند روشن و آن گندم سبزه  
 که در روم میدهند بدیند و ادون نافع بود و چون اندکی پیش آید ساق داخل کند و نان اندر شراب قالیق  
 یعنی شراب زخمت و دوا می نافع است و از میوه یا آب دروغ و مناسب بود و آب سرد هم بخورد و اگر اسهال  
 با و با ایستد اطراف او را بطریق که مذکور شده بر بندند و این دارو با بکار بر بندد گاه قلیونان و تریاق این  
 و ترمس و عشاوان مرکب است و ادون و فناد قالیق بر صده مالدن و حسب الرشد بر بیان کرده سرد هم  
 دروغ گاو جوشانیده چند آنکه سیطر شود ادون محروم غیر آنچه در دست مناسب است آید و آنچه در خون بر آمدن  
 مناسب بود نافع بود و تقویت یعنی عرق کردن آب گرم با فرات خوردن و بوییدن عطرهای خشک و معتدل هم  
 نیکو آید و فرات اسهال حب السالطین خوردن پلا و چرب مجرب است یا ماست نیز نافع بود و بالینوس مگوید  
 سردی را استخوانی دادند استفرغ تمام کرد بعد از دو روز سوزش و در روی در رود پای او پدید آمده و  
 هر گاه نفاغ کردی ثقل بسیار بیرون آمدی چون در حال او نیک نظر کردم و نفس بواجبی نمودم سردی  
 قوی بود و بیرون دواهای سهل خورده بود و دوا وضعیف شده چون ستموینا خورده روده از حد خراشیده  
 شده و فصلها که اندر تن او بود چون رود یا ضعف و هوف یافته بود سردی بدیاجی نهادند و هر گاه فصلات جمع  
 شدی رود با ریختندی و دفع شدی لغز نمودم با غذای او را از خوردن و باروان ساختند حتی مکرر شد پس  
 از آن ساق نیز فرمودم تا ر و دوا قوی کند و نان اندر شراب قالیق خوردن فرمودم از میوه با زعفران می دادم آن  
 عرق انوک از آنکه بکلی خلاص یافت بدانکه بسیار رود و او بود که چون نمل خود تمام کند با ایستد و اگر داخل خود

تام نکند هنوز عمل نکند و خواب و تشنگی پیدا نشده باشد نباید پرسید و منع اسهال بکند مگر آنکه در و با اسهال غیر  
 مطلوب برادر در بستن آن مضطر شود و در باد رخ گاو و پا و زهر حیوانی باد رخ گاو و جویب است خشک  
 با ماست فصل چهارم در علاج آنکه دارو با کاز نکند هر گاه دارو کار نکند نافع بچیدن گیرد و سرنگی و صدام  
 تلسه و خوشیتن یاریدن آید هر گاه که این حالتها پیدا آید در حال حسته باید کرد تا ایشان نیز بچامد برادر تا  
 استفراغ کند و مشقال مصطلک سوده باب گرم بخورد تا فم صده را قوت دهد و در او را دفع نماید و بسیار باشد که  
 چیزی قابض چون سیب و آبی تا فم صده را قوت دهد و در او را دفع نماید و هر گاه که تدریس یا سوسو نیتقد و عرق  
 جسم استفراغ بهم رساند آروی حرکت سوسی بالا نکند و چیزی بر نیاید چه که در حال فصد باید کرد و علاجی است  
 و اگر آروی هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر بعد از دو روز باشد صواب بود از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط  
 حرکت کند و بعضوی از اعضا و ریسه بریزد و بسیار بود که دارو مسهل دیر اندر کار آید شربتی که دارو را قوی  
 کند چون اخلاط را مار العسل را یا آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو در اندر کار آید و هر گاه  
 این علاج اثر نتخشد تدریس حقه و دیشان نکند و هر گاه مسهل از صده فرود برود این تدریس یا سوسو در در حسیبا  
 پذیرد آید تدریس تی باید کرد چنانچه ممکن گردد تا صده از دارو پاک شود و از بس قی جلاب و آب سرد باید خورد  
 مراد از جلاب درین محل شربت مصری و قدست و گلاب یا بچم در آنکه داروی مسهل بلغم بگونه دهند  
 و همچون دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیون و بنگی و شربتی و دادن جلاب  
 بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب بخوانس در آنش فصل است فصل اول در و مسهل که  
 از بهر تنم دهند رب بلیله یا بلیله بسازد طریق ساعتن رب بلیله کوفته در شیشه کفزد و آب تر نکند و در آفتاب  
 دارند و بچتا ندان را بر روز تا پیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده ز نشین کنند و اگر در نگاه  
 داشت در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود مانند صبر اندک از وی کار بسیار کند بمقدار شربت آن از دو درم  
 تا سه درم و گاه اندک از سقمونیاب بدو یا کفزد قوی تر باشد و هم بدین طریق از تر بدرب سازند و قوت او  
 نزدیک بقوت سقمونیاب شود با فایند هر شسته بدهند اسهال قوی کند و مره از وی بسیار در این سخن از محمد زکریا  
 است و بهتر او بیگو بد که من از شحم فطل رب کردم هم بدین طریق با منزه با دام و کیترا و شکر شربت بدادم که است  
 دارو در و نبود اسهال بلغم تقویت میکند و چشم و سر را سوسو داشت و از اقیقون و بلفان نیز بدین طریق سازند  
 و اندر غذاهای اینها را بر لبقیه توان کرد یعنی غذای را چون خواهند خورد آویز پاشیده متداول نمایند و اگر اندکی

سقمونیا در کشکاب حل کنند استقرخ کند لیکن پس ستوده نباشد مگر روضه شود بکار دارد و گاهی بجلاب  
یعنی قند سقمونیا را دهند بدانکه اهل تنوم کسانی را که از دارو گریزان بود علاج دو اها بکنند باید کرد و بکم خوردن  
اطلاعی و بیثبات اسهال یابد کرد و بعد او دارو خوردن که گرا سبیت داشته باشد سداب پودنه در کش و به  
وگن خراسانی هر کدام که باشد سبک و گلاب چکانده می بویند و اگر از پیش گشتن این بنا شد بازو یا به  
بند و دیگری قابض چون آبی با گل سور و حب را اندر جلاب گلاب دارد که قوام او سخت باشد چیده فرو  
برد و همچنین با عسل اگر محو و باشد رایت دهند و آنچنان باشد که دوع ترش در باز خشک نهند در یک شب  
با رو آب زرد عسافی بر سر او آورده باشد و فیلظرا است شده آن آب رایت است و او تسکین حرارت کند و اگر  
بیشتر خورده شود طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندروی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب رود و آو خشک یا در آب  
عز مندی یا در شربکه لویا در آب انار و یا در جلاب حل کنند و با باشد صفت داروی که گرا سبیت ندارد آو یا بزند  
و یک سیب زرد جلابی نهند که در وی سقمونیا موافق شربت و حدس طبیعت حل کرده باشد یا در آن جلاب بخورند  
و از آن آو ترانه چند بکار در از طبع اجابت کند و هیچ گرا سبیت طعم از و نداشت باشد صفت داروی تریاک گرا سبیت دارد  
و تریاک گرفته یک شربت اندر صدوم آب بچوشاید چون بیچاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در او اندکند  
تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندر و نش نهد یک شب و یا در آبی بشیر و قند زده بخورد و صفر او رطوبت  
کنجی استقرخ کند آب انار شیرین و ترش را که با شحم او گرفته باشد افزوده و شکر در و اندکی حل کنند مسهل  
لطیف است لیکن کسی را که اندر رطوبت و سینه در شستی باشد نشاید سسلی لطیف کردن را گرم نکند و شوت را ساسک  
نکند صفت آن سقمونیا یک درم سفر تخم خیارین مغز تخم کرد و از یک پنج درم رب السوس یک دام ترنجبین  
که معجز ترنجبین است و در او دینه سقمونیا با مغز تخم یا یکجا سوده و آب آبی ترش صافی درین ترنجبین کند چنانکه او را  
بنوشند و بالتش نرم بچوشانند و بقوام علی بشود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و بسببش این جلد در او زده  
شربت سبک و شش شربت معتدل باشد صفت حب السهل که اندر پتهای خونی و صفراوی توان داد  
سرخ بخورد کثیر رب السوس نشاسته از هر یکی یک درم تریبده درم صندل سفید و دوام نیم کافور با نوازده  
حرارت د اندرین جلد شیرین نیم درم و کترین دانگی سقمونیا مشوی دافل کنند شربت میگردم حب که اندر چسب  
صفراوی توان داد گل سرخ جلا شیر از هر یکی نیم درم عصاره زرشک درم سقمونیا مشوی دانگی صندل  
سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر شربی و کترین جوی باب کاسنی حب کند جمله یک شربت



ام المصلح

باشد گوارش عود که مسهل است صفت آن رب سبب سه درم تر بد یک درم و نیم معقونیا مشوی نیدرم مسهل  
 بنورم عود خام نیدرم جمله سه شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت دهد با لطف مسهل و آن حلوا میست  
 صفت آن ترکیبین گرداننده پا لوزه بقیه ام آورده نیم من معقونیا مشوی یک مثقال اندوز پانزده انش زهر طبع  
 کند و سفید و بقیه من نیز آنگند و یا پنجه گرم است مقدار یک اوقیه شرفی نیک باشد دیگر ترکیبین کلکات آب  
 آبی گذار تا با و اگر ترشی نواهند یاب غوره گذارند سلطونی مسهل خداوند نذر را سود دارد و بیفتد خشک بنجدرم  
 پنج سوسن تراشیده نیم کوفته ده درم در یک من آب تر کنند یک شب پس با قش نرم بچاشند تا به نیمه آب است  
 درم ترکیبین دروی حل کنند و با لایند یک شربت باشد صفت مسهل که تدرستی از بزرگانگه است  
 تدرستی هر وقتی که شاید نگاه دارد صفت آن معصحب الحفر اگر آن را غلک البطم گویند از معصحب مقدار یک درم  
 یلا و درم و با مقدار دو دانگ یا چهار دانگ یا چهار دانگ معقونیا یا میز نوز طبع اجابت کند مسهل تدرستی  
 که تدرستی را نگاه دارد سفز تخم معصف چهارم درم انیسون نیم درم مغز بادام چهارم بکوبند و با گلین برشند  
 مسهل مصطکی لطیف صفت آن مصطکی یک مثقال شکر دو مثقال هر دو برابر بسایند وقت خواب یاب  
 سرد بخورند و نجیب طبع نرم کند و معده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده دانگ بنج خشک بخورند طبع نرم کند و  
 سود دارد و مجرب از کرم یا گوید چاب نیم برشت پیش از طعام بخورند طبع نرم کند و آشامیدن روشن نقل خشک  
 اخراج کند **فصل دوم در دکان طباب کودکان و پیران بدانکه در وی کار چنانکه بکودکان نتوان**  
**داد و همچنین پیران نیز نمیتوان داد و لیسکن اگر مرده بدان محتاج شود و ضرر گردد شربت های**  
**تلین دهند اگر بدان کار تمام نشود شربت های مسهل که قوی نباشد بدهند حب مسهل که قوی نباشد اما ایلهجات**  
**مناسب است و در کودکان اول اگر تو اندیشیان و قبل طبع رازم کنند و همچنین در پیران نگاه بطلا بهل**  
**علاج کند بهترین و در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف و بیوشی نمی آرد و کودکان را شیر خشک**  
**و در همچنین و یا شربت مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال ریوچینی و غاریقون مناسب تمام**  
**دارد و از مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیر و بنفشه و همچون بنفشه و عروق بنفشه و عروق**  
**خیارشیر مناسب است و در پیران ایاریجات خون ایاریجات جالینوس و ایاریجات فیقرا و دار المسک تلخ و ایاریجات**  
**بوفش مناسب بود اما شربت کمتر دهد و برای پیران بهترین دار و ایاریجات است که بقراط گفته بخوردن دهد**  
**فصل سوم در طباب دادن کسانیکه عادت بخوردن کیفیت دارند چون افیون و شهاب و نیک**

اگر تخم شوندر در نیکی و شترانی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند آن بنگ را بر روغن بادام چرب کرده  
 بخورند و یا روغن گاو تا بسوسن و قیض اوراد دفع کند و در شراب کب یا عرق بید مشک یا کلاب آمیخته  
 مخزون نموده بخورند و رطوبتی و سوداوی خود شراب تنها بر سه منفع است و در شترانی متداول شراب را کمتر کند و اگر  
 کم کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منفع میان روز یک سیال که بوزن یک گول باشد بخورند و همچنین میان  
 شب این در شراب انگور است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بسیار منفعند و عرق را با کلاب یا آب نرم کنند  
 و اگر دائم الیم باشد بقدری که تواند کم کند اما در ایون اگر آن شخص ایون یکبار بخورد آنجا بسیار سهل و  
 آسان است و همچنین در آن کس اینک و بار بخورد بواسطه آنکه وقت را بگرداند و در آنکه ایون سه بار بخورد  
 بسیار مشکل است مگر آنکه محققه نرم علاج کند و در ایون مصلحت منفعات داخل کنند یا مقوی است  
 قلب معده مثل زعفران و تخم کرفش و ریون و مینی و مصطکی و قرفل مثل این ترکیب فلونیا که سهیل در کتاب  
 قرابادین کجی ترکورست و در کتاب دیگر ندیده شد آن فلونیا سهیل مثل دوار المسک است تلخ ایام  
 جات و جها بخورد و وقت ایون بگرداند و بخند آنکه ضعف آورد بلکه همچنین که سه چار دست بر آید ایون بخورد  
 تا نصف نهار دو سه چار روغن مواد نماید و برای نرمی شکم ایون بهتر از ده دانه آنجا است که دو فاشق عمل  
 را شربت کرده در آن بخیبایند باشد فصل چهارم در دادن جلاب ببرد می که زخمی باشد اگر زخم  
 بر سر باشد و حاجت سهیل بود هیچ عملی بهتر از آن محققه نیست و شیان نیست و اگر زخم در شکم و پشت باشد  
 آنجا سهیل دادن سخت و شوار است که محتاج سخت باشد و ضرر شود آنجا جز بلیات علاج نیست و طلاهای که  
 سهیل باشد بسیار است و اگر زخم در انقبای اسافل باشد او را مسهلات نرم جویند آنجا ترس نباشد در  
 و فقیه سهیل بزخمی دهند از مقویات دن داغ و جگالینه فافل نباشد و اگر در اندر و در او بار روغن جرمک  
 برمانند مقوی در آن روغن دار در اخل کنند و بر فاده محکم نیند و بهترین علاج در آن الطمخ الطفت است  
 و کمتر از مقدار خورده باشد که اخلاط در آنجا تبدیل تا تحیل که غذاست فرج شود و حاجت سهیل نباشد فصل پنجم در دادن  
 جلاب ببرد می که تب دار و اگر نرم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شود روز بخوان را پیدا کنند و هیچ وجه در بخوان  
 را سهیل و تلین نیند و غیر روز بخوان در پنهان سب انیسیت شربت بنفشه و قرص بنفشه تلین و جو خاندن  
 و فیانده بنفشه در پنهان بلغمی جو شایند که دفع بلغم باشد غیر روز بخوان بپزند و در آن روزها که سهیل نیند روز  
 چهارم نگاه سوم بود و سینه و یازدهم و چهاردهم و پنجم و ششم و هفتم تا چهل روز بخوان پیدا کنند چون امراض

از چهل روز گذشته بر وقتی که طیب خواهد و مناسب حدس خود اندلین و مسهل بدیه مسلی و سینه  
 که تمام مناسب است شیر خشک و ترنجبین و گلشنه و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قوی بنفشه و چوشانه  
 که سارگی در آن باشد گانسف مناسب است و مسلمات و ملینات آن بمنفیات داخل کنند و در غیب  
 خالص و غیر غیب خالص و از پنج شربت بهتر است آب انارین مستحکم نیست و گاه در آب کشک که آب است  
 مسوده داخل میکند و در تپهای لطیف تر بود و بخیل و حب بسیار بسیار مناسب است و در تپ سودا  
 پنج چیز است از سارگی و لاجورد نیست و در چوشانده مسهل صفا چون تخم کاسنی و بادیان دگ  
 سنج و طلیجات مناسب بود و در تپ سودا و در تپ و موی بود از فصد  
 مسهل دهند بهتر است آب تر بود و شیر خشک نیست و اگر ضرورت شوک نخود چوده مشوی در آن داخل کرده بود  
 و شیاف از نمک و موم و شکر سنج سازند و اگر خواهد قوی تر شود سارگی داخل کنند و در شیاف روغن گل سرخ  
 در شکم او بماند **فصل ششم** در دادن و طلب بحوال که در حوال طیب محتاج به مسهل شود اول  
 چیز با نرم و ملین بدینند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و همچون بنفشه و اگر مرده از این محتاج شود  
 پنج چیز مناسب تر از فلوس چهار شربت نیست که ضرر ندارد و باستانی دبی پیشین شکل را فرود آورد و در حوال  
 البته موثر داخل کنند که با باغی است نفع دارد و مسهل است و هر دو به ملین با مله مناسب تمام دارد و در تپ  
 نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهل و مقدار شربت و مرکبات آن بر پشت **فصل**  
**اول** در قانون ترکیب ادویه مسهل و مقدار شربت آن چون حاجت مندی اطفال  
 بدای مرکب بحجت آن بود که مرض داده که رفع و دفع آن مطلوب است بخوبی بوده باشد که دوا سی  
 مفردی در آن وقت یافته نشود که تدارک آن تواند نمود و باچار آن دوا را بدیگر مرکب سازند تا مطلوب  
 پیوندد و ترکیب آن است که از کدام از آن ادویه شربت تمام گیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه بکار  
 برند مثلاً در مرکب از صبر و خنظل و غار یقون گرد در بدین صفت صبر دو درم ستمونیا یک درم خنظل  
 نیم درم غار یقون یک درم که چوبه چهار درم و نیم و درم شکر که بی آن نخرت راجع باشد یک درم و ششم حصه درم  
 است مقدار شربت بود و یا آنکه راجع شربت مفرد مذکور در مطلوب است بگیرند برین طریق صبر نیم درم ستمونیا  
 راجع درم خنظل ششم حصه غار یقون درم سه حصه که داده سازد راجع کند و بدین این شربت  
 گفته یقراط و جالینوس که تمام پیش از دوا مسهل واجب است یک روز تا دو روز با سه روز هر یک

آنکه می گذارد و خلط را در نرم میکند و نفیحت می سازد و صلابت را تخفیل میکند خلط را در معتدل می سازد  
 بدن را بدفع خلط و خروج آن خلط با سانی چنانچه جاری میشود از آن سهل آنکه یک روز در دو روز  
 رانش نماید طرخون با ورق عناب جهت تخمیر و ورق با شرف و بیج در دهن دارد که یک ترسد از رائحه آن  
 بندد و نمخزین را تا بوی خوش بود وقت تناول کسی که ترسد از قی به بندد اطراف را قابضات مقوی مد  
 و یکبار مان ریاس و القناع و السفرجل فائده جهت باری سهل آب گرم بخورد و قدری که حل کند و  
 آب با او چون عملیات و مرق چون سهل کار کند آنها را اندک گرم خورد تا کار کند و چون در سهل خورد  
 پیش شکم باشد پس آب بخورد و قدری چند برودند و بعد اسهال دفعی ملذذ جسد آسجود حسن الکیوس چون  
 جوزه مرغ کم خورد از مقادیر آنکه انقضا غالب است جذب می کند بقوت مثل غذا از زیاده از مقدار  
 قی شود اگر بقدر میل بخورد بر مده گران می شود درین صورت مجازب بادی شود بسده و آن امری  
 خطر است بعد جلاب طعام را شکر می خورد و چون کسی سهل خورده اسهال دفع نشده اگر ممکن است  
 سنگین قبل بهتر و الا نه حرکت دهند باقی قوا بضع مثل سفرجل یا بجنه نرم یا شیانت مسهل شایع مسهلین  
 یک روز خطر است و چون کسی سهل خورده چه اگر کسی را مسهلی داد عمل نکند در همه روز خواهد که مسهل دیگر  
 بیم بلاست و این کلیه است فصل دوم در شرایط و مراعات ترکیب مسهل باید کرد ترکیب مسلمات  
 مراعات تقویت دل فم معده و جگر کند مجامین منفجات و مقومات و آنچه قوی بود مسلمات او نیز داخل  
 کنند تا قوت آن بشکند و استعمال مسهل در وقتی باید که بضم طعام شده باشد و اشتها طعام دیگر نشد و تا وقت نکند  
 و طبع کلی بتدریج در استفول شود و مردم ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم منراج را چون مسهل احتیاج است  
 یک ساعت قبل از سهل غذا لطیف خشک مسکن معفر باید خورد و چون کشتک آب باب انارین و بعد از  
 مسهل طعام نکند اگر تر خورد معده نشست گاه را گرم دارند موجب خدر باشد و مگر آنجا که معده گرم باشد و تاب  
 نیارند از نگاه ندای لطیف مسکن عطش از مر قماز مناسب جا خواهد است قبل ازین دو هیچ نباید خورد و مگر  
 که یوس نشوند قطع عمل کند از شراب اگر مطلوب بود و فحشا را نند و آب سرد گاهی تقویت دهد چنانچه از ترتیب  
 مگر چون اندک بیج و سه نوبتی مجلسی اجابت کند و گاه بکند یا صحتن بستگین مفرد بود چاره باشد با احتیاج بود  
 خورد و بیج آب گرم مسهل را باری بود و جهت تشنگی عرق بید خشک کلین است و ادن مانع آید و جواب  
 مسهل اذت و بیاری در وقت طین را بشکند و بعد از مسهل در پی حمام هم باید رفت تا بوق باقی فضلات دفع شود

حاصلات یابد و یا بسبب پدید آمدن علامت عدم تقابست بود و بعد از حصول تنقیح طبامی و شربانی که در آن حسه  
و عرقاتی و طعامی سخت غالب باشند از شیرینی و تلخی و شورین و تلخی بخورند و آنچه سخت سرد تر کنند باشند نرم تر  
و آنچه بجا صیفت صیفی بود در بر سوم و چهارم باشد تلخی بخورند و آنچه سرد کننده شیر بخورند و اگر کفایان نیز مقوی  
میخند و منفرد است که مستاد آن باشد **فصل سوم در آمیختن داروهای مسهل و آنجا صدوقه است که بکار یابد**  
اول آمیختن دارو و فوج شو مقوی دل با دارو مسهل تا دفع مفرطت دارو کنند و مسهل را با یاری نماید تا در اول  
برود داخل نکند بواسطه آنکه مسهل را با دارو سوم آنکه دارو مسهل سخت شیرین بسیار از هر آنکه مسهل آن را  
بسبب شیرین غذا خود سازد چهارم آنکه دارو یا یکدیگر آمیزند و مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف بیا آمیزند  
بواسطه آنکه دارو قوت دارو و ضعف بشکند تا آنکه داروی تر قوی کار خود را تمام کند و قدری ضعف در روز عمل  
ناید و محنت در روز گذشته و ضعف پیدا میشود و فوج داروی مسهل را با داروی که قوت او زیاد کند داخل میکنند چنانچه با  
ترتیب بخوبی انقاد می نمایند ششم داروی مرفق را با دارو یا مسهل ترکیب بکنند بواسطه آنکه داروی قابض بعد از  
نگ میکند و ترتیب خون ابوخلط را بلغزاند هفتم آنکه بواسطه دارو یکبار برین تا ضرر باز دارد و هشتم دارو یکبار از طبیعت  
که اخته شود و تف نماید مقدار شربت از وی بآید و چون نمک بندی و صفا دارد که آن را عقل باشد برون  
او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله و درم باید در مطبوخ شش درم میگذشت تا اگر در حجب کمتر  
نیز درم باید کرد اگر در مطبوخ کند و درم باید کرد و هم آنکه سردار و اگر ترکیب خواهند کرد با چهار وزن او در  
او که تنها به بند کمتر باید و او مثلاً ترکیبی که از ترب و غار یقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر ترب بود درم بود غایت  
او دو درم است و هلیله چهار درم و غار یقون یک مثقال و صبر ترکیب کنند و اگر ترب بود درم چون ترکیب  
کنند هلیله یک درم ترب چهار دانگ غار یقون نیم درم صبر چهار دانگ دارد و باین فاش تا از هر یک که بیشتر بتدل  
ساخته شود **فصل چهارم در ذکر معاین کلیه طریق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از  
هر یکی شربت می تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه دارو مسهل ترکیب کرده باشند همین قدر  
وزن است و درم باشد باید و او علی بنذ الیقاس همین عدد عبارت است از نیم درم چنانچه دو نصف و سه  
کنت و چهار را پنج را شش را هفت را هشت را نهم و ده را تسع و ده را  
شتر چون ترسند از این نقرس و او جاع مفاصل را او جاع کلبه و صده قروح اسما را اسود دارد و باد با  
بشکند و خداوند استقامت در تان را و در او را اسود دارد و او جاع نقرس و مفاصل مخصوص است**

قلع و لقیوه و قویج بلخی در یکی و تشنج استرخا اعصاب را سود دارد و فضیلهما که در کرده و مثانه بود فرود  
 آرد و حیض بکشد و سهل تولیت اضلاطش غار یقون و اسارون قرد و اما تخم سداب زعفران قوه کربس  
 مجید گو نیز و فاشک از هر یک یک اوقیه قهطور یون دینق هشت اوقیه حنیفانارومی شش اوقیه ماشا  
 تخم کرش از هر یک دو اوقیه سیخه قرطاز هر یک سه اوقیه زرد و عطر طویل و اصل عطف از هر یک دو اوقیه  
 ناخواه قرفل از هر یک دو اوقیه سنبلی الطیب بود که کمی نظر اسالیون که از یوس اسقور یون از هر یک  
 هشت اوقیه همه را بگویند و نیز در با کیمین صفا بسزند در ایام بیج بکار برند شربت از هر یک یک مثقال  
 هشته یا در عرم در افسک طبع بلوبت معده را بر دارد و اما س جنوه و سنگی نفس و خفقان سوداوی  
 را سود دارد و در مسهل بسیار است اضلاطش آسینون رومی صبر سقوی از هر یک هشته درم ریونینی  
 هشت درم ناخواه زعفران تخم کرش از هر یک چهار درم جذبید ستر کیدرم و خیدرم مشک یکدم اصل  
 بسزند چون قلع اسفند قویج را بکشاید اضلاطش خرباقه فرساج هندی قلقل در از پیل ز کیمین بلبل  
 کابلی آله قرفل از هر یک یک مثقال تخم کرش سنبلی زعفران صفا کلی از هر یک نیم مثقال زرد و مثقال  
 مقهوریاده مثقال با کیمین صفا بسزند شربت درم معجون سبلی صبح همه انواع صعب را بکشاید و طبع  
 مسهل تولیت اضلاطش یکجذبید ستر تخم کرش مقهوریاده زرد مقهوریاد را بر و غن بادام بسایند و یکجذبید  
 حل کنند و مقهوریاده مذکوره را با آن بسایند و باون تا هموار شود پس دار و هاشک بدان بسزند شربت  
 از درم ست تا سه مثقال معجون لوز می صفا و بجمه اسهال کند یا بجز مقهوریاده درم منزه تخم مسفوفه  
 درم بادام شیرین پنجدرم شکر طبر ز دست پنجدرم زعفران یکدم شربت یک مثقال معجون المسفی معده  
 را سید و ارد و علمتای و مزون را پاک کند آواز صافی سازد و او را بول کند خداوند در سپهر را سود دارد  
 مسهل ضحاک اضلاطش ریون بیرون کرده بست و پنج درم زعفران سیخه سنبلی دار چینی دار شیشان از هر یک  
 یک درم نصب الزریره فلاح الاذخر ملک البطم مقل الرزق از هر یک دو درم و نیم مردیار درم کیمین  
 مصفا نشانده درم مقل را البشرب صافی بپنج که قسمی از شراب مثلت است حل کند و موز  
 دانه بیرون کند یک روز پس بگویند و همه بسزند شربت از جهت سینه و علت دم زدن یک درم  
 شربت رخا و از جهت معده و بجز سیر ز آب گرم و در بعضی آنها در شیشه آن نیست و یک یک البطم  
 چهار درم است با سنگ کیمین و از جهت دفع مغز زهر با شراب گرم دهند یا در مسهل معجون مقهوریاده

از رو یا از روی گل و نمک و انکشت و مانند آن هر دو فزاید در دوسر اسودد سهل قولیت اغلاطش  
یا ریح فیترا دوازده درم بلبله کابلی بلبله آمله از هر یک دو درم بلخ لفظی دو درم با شکرین معنی بیشترند  
شربت سرد درم تا چهار درم پنج پودنه همچون سنجاق سه سل سودا و اغلاط غلیظ باشد سهل میانه است  
صفت آن بلبله سیاه بلبله آمله از هر یک دو درم اسطوخودوس کر بد هر یک پنج درم بکوبند و سه سل بیشترند  
سرخنی پنج مثقال همچون تر بر قرص بکشاید و در پشت و باد یا را مفید بود سهل قولیت سقمونیان  
یک مثقال تر بد و مثقال خرما قاقله زنجبیل دار چینی قرقره نار خشک قرقره نلفل از هر یک درم  
و مثقال مجموع بکوبند و سه سل بیشترند شترتی پنج درم همچون سه سل قولیت تر بد است درم بنفشه  
و درم نمک هندی هفت درم از زیانه و انیسون مصطکی هر دو درم و نیم رب السوسن هفت درم  
و عن بادام بست درم دو پیرا بکوبند و سه سل فایند بیشترند شترتی پنج درم همچون سوراخی از  
سرس و مفاصل عرق النساء را مفید است سه سل میانه است صفت آن سوراخیان سفید شش  
م بودنیران با سیرنج پوست پنج کبوتریه کرمانی شیطیج هر یک دو درم پوست بلبله زرد هفت درم کرمان  
از زیانه ورق خاندن سفید نمک هندی هفت درم یک درمی و نیم ورق گل کشتیر خشک محموده زنجبیل  
یک سه درم تر بد پنج درم روغن بادام هفت درم عمل صد و پنجاه درم شترتی از هر یک درم تا پنج درم  
شد فصل پنجم درم که حیوانات سه سل بدانند چون ماده در دماغ باشد اگر بر است آن میان بزیاید که آب  
درک بماند تا در کوره رسیده بماند و اگر در ماده در بندگشاده اطراف باشد حبه یک سازند تا در وصل  
مورد با طراف بر سحر بر روی نود سه سل صفا است سه سل صفت آن سقمونیان دو دانگ ریونیزم مثقال  
ریخ یک دانگ بنفشه یک سه دانگ صبر و دو دانگ مصطکی یک دانگ از زیانه یک دانگ کوفته بنجیه  
رق بدیج سازند و عرق از بید خشک بگیرند و آن خوشبوی مقوی قلبیه مسکن حرارت است و از بید  
بیزند که برگهای تازه از آن برمی آید و آن سه سل مثل نهار باشد و آنرا بشیر از گشت بید میگویند آنرا  
مضرا است و سحر کوزند و بر بالای او مینویسند فواک بنوشند قولیت حشمت چهار که دروغ و سه سل  
فر بود صبر سقمونی یک درم تر بد نیم درم ریونیزمی دو دانگ سقمونی یک دانگ خار لیقون دو دانگ  
م حنظل یک دانگ مقل ازرق یک دانگ شکر یک دانگ زنجبیل از زیانه یک دانگ کوفته بنجیه یا آب از زیانه  
شسته حب سازند و بعد از آن بنوشند و بنویسند در صبح معجون شتر بد بنوشند سه سل قولیت حب لاجورد

مسهل حسود البود لاجورد منسول یک درم صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم بلخ بندی نیم درم  
 ریونجینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ تخم خنظل نیم درم بلبله سیاه دو دانگ مصلی یک  
 دانگ زنجبیل یک دانگ بنفشه یک دانگ مقل ازرق یک دانگ کونته نیخته آب شاهه همچون  
 کنند و بنوشند سحر آب رازیانه نیز و شکر و صیغ بر بالای آن مطبوخ افیتون بنوشند جهت برقه حسب  
 شیخ طبع مسهل قویست ادباج مفصل و لغوه و قبال را مفید بود و طمط بکشاید برده درم صبر سقوطری  
 بست درم زنجبیل حرول سفید شیطون و ج هر یک دو درم فلفل دراز فلفل عقرقره هر یک درم فایزین  
 درم بکونند و آب کنند تا بسزند شترتی سه درم باشد حسب ایاست حسهل قویست تنقیه دماغ کند از  
 بلغم و اخلاط غلیظه و صراغ و سکنه و منسل و غشاده مفید بود و صفت آن ایارج فقیر اثر بر جبین بر یک درم  
 غاریقون انیسون هر یک نیم درم تخم خنظل یک بندگی هر یک دانگی و نیم بکونند و آب رازیانه بسزند  
 این یک شربت باشد حسب ایاره علت سرد سده را مفید بود ایاره فقیر استش درم بلبله زرد  
 چهار درم یک بندگی دو درم و نیم بکونند و آب کرفش بسزند شترتی دو درم درم باشد حسب مسهل  
 قویست ادباج ملوه را و امراض دماغ و ظلمت عین را مانع بود صبر سقوطری هشت درم پوست  
 بلبله زرد درم گل سرخ پنج درم کثیر مصلی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکونند و آب فروع بسزند  
 شترتی دو درم باشد حسب ششیا را زرد بکوبد صبر سقوطری سه درم تریب مصلی پوست بلبله زرد و زرد  
 هر یک درم بکونند و آب بسزند شترتی یک مثقال بود حسب صبر مسهل قویست ادباج نقرس  
 مفصل و فالج و لغوه را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تریب یک درم صبر اللیل غاریقون  
 انیسون هر یک نیم درم تخم خنظل بلخ بندی هر یک دانگی و نیم مقل صغیر کثیر هر یک دانگی آب کرفش حسب  
 سازند حسب اسطوخودوس صیغ دمانجوریا و امراض بلغمی و سنود اوی را مفید بود بلبله زرد کابلی هر یک  
 پنج درم تریب مصلی صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افیتون بسفنج غاریقون هر یک سه درم تخم خنظل  
 یک درم فلفل پودنه هر یک درم بکونند و آب بسزند حسب سازند شترتی سه درم باشد حسب  
 اصطنحیقون مسهل قویست صداع باردار را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم بلبله کابلی شش درم  
 آبله انیسون غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افیتون پنج درم ایاره فقیر او تریب هر یک هفت درم  
 فلفل یک درم تخم کرفش اسارون انیسون دو درم بکونند و عسل بسزند شترتی یک مثقال باشد



حب افیتمون مسهل سودا بود و قویست افیتون دو درم غار یقون تر بدتر آید بر روغن بادام  
 چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر یک درمی بگویند و آب رازیانه بسرشد و این شربت با شد حب  
 افادیه مسهل ضعف است قوینج کتاید و بادا با بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرفل دارچینی نفل دراز  
 نفل نارشک مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بگویند و بشکند و حب سازند و تصدق  
 خود و بهر چه ازان دستی اسهال کند حب خشک شوی مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم باسانی کند افیتون  
 بلبله زرد از هر یک دو درم سقمونیا یک درمی از هر یک یک درم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کند  
 شربت دو درم و نیم حب استین یعنی بومی دهنده مسهل قویست ایاره فیه کرده درم ششم حنظل قنطاریون  
 بادام عصاره قند انار از هر یک نیم درم فریون ده درم جذب سیر سبیل حلیت یکینج جاو شیر شیطون  
 خاکسیر خردل از هر یک یک درم صمغ اراک کرفش حل کنند و در دبا بشکند و حب کند شربت سه درم  
 حب لفظ خداوند لقه و نقرس و قوینج و بیاری های بلغمی را سود دارد و بادا با بشکند مسهل قویست  
 بگنیر بلبله زرد ششم حنظل با بنیر بر هزار اسفند جذب سیر سبیل سیر سبیل حلیت یکینج جاو شیر صمغ سدات لفظ  
 سفید از هر یک نیم درم صمغ اراک لفظ حل کنند شربت دو درم باب گرم حب فریون مسهل قوی است  
 خداوند استرخا و فنج را سود دارد و در مطبوخا م که با عصاب فرو داده باشد بیرون آرد بگنیر و غار یقون  
 ششم حنظل فریون یکینج مقل از هر یک یک درم صبر دو درم حب یکینج مسهل قوی است خداوند  
 داو از انو در درک و همین گاه را سود دارد بگنیر ششم کرفش هزار اسفند از هر یک یک درم یکینج مقل  
 از هر یک یک درم ایاره فیه کرده درم ششم حنظل غار یقون از هر یک درم شربت ازان دو درم  
 حب زبل مسهل ضعف است قوینج راز و دکتاید زبل الذیب چهار و نیم درم تربید نیم درم تخم کرفش  
 انیسون از هر یک سه درم شربت سه درم حب غار یقون مسهل قوی است سده با بشکند خداوند  
 استسقا و بیاری های دیگر را سود دارد بگنیر افیتمون صبر از هر یک شش درم غار یقون چهار درم سقمونیا  
 سه درم نظر سالیون انیسون سالیوس تخم کرفش دو قوا از هر یک دو درم شربت از دو درم سه  
 درم حب مقل مسهل ضعف است خداوند بوسه و شقاق را طبع نرم کند و محرور را موافق بود بگنیر  
 بلبله کابلی است درم مقل ده درم کتیرا نیم درم انیسون عدد انیسون را آب بشویند نیز تا آب سرخ شود  
 انیسون خسته یا لاین و مقل و کتیرا داخل کنند و بدان بسرشد و حب کند شربت هر چه درم حب صلی

مسهل قوی است هر آماسی دختر از بی نوعی که باشد بر دیگرند بنبل سیلخه حب بلسان اسارون مصطلکی  
 دارچینی زعفران از هر یک یک درم صبر شاهره دو درم اسطوخودوس شحم خنظل از هر یک پنج درم بل لفظی  
 دو درم حب کند چنانچه رسم است شربت دو درم و نیم باشد حب ابن الحارث پتهای بلخی بل برود  
 در دمنی را برود و سبوق سفید و سیاه آرموده اند بیه شربت زائل کننده است بگیرند بلبله سیاه بلبله زرد و صبر  
 از دقت قتل بکنین شحم خنظل از هر یک پنج درم خردل سفر پارسی شونیز زیره کرمانی نمک سنگ عکک دمی از هر یک  
 یک درم قتل بکنین را در آب حل کنند باقیات در طاس روئین داروهای خشک را بکوبند و بدان بسهند  
 جها کنند همچون میل بر باد یک مثقال بخورند و طعام زیر ریاح خورند حب بهرامی استقلاطی را  
 سودا و روضه دو از ده درم افتیمون شش درم سقونیان چهار درم سنبل سیلخه ترب مصطلکی از هر یک یک درم  
 زعفران یک درم غار یقون سه درم حمالانیدرم شربت سه درم فصل ششم در نقوعات مسهل طریق  
 نقوع است که شکر را بنجی اند باین طریق که در روز نیکوب کنند و بنجی ادا قیون نمایند و تمام بگذارند  
 صبح بالیده و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شیر خشک در آن حل کرده باز صاف نموده بیاشانند  
 نقوع که صفرا و پتهای را دفع نماید بگیرند ترسندی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سنارکی نصف اوقیه  
 بنجی اند همه را در یک و نیم رطل آب و صاف نموده دو اوقیه شکر در آن حل کنند باز صاف نموده بیاشانند  
 نقوع صداع سوداوی را مفید بود آنستین دو درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه  
 رطل آب گرم در ظرفی در روز در آفتاب نهند و شب جای گرم بعد از سه روز صافی کنند یا بست درم  
 یاده درم روغن بادام بنوشند نقوع نوع دیگر مسهل ضعف است مسهل صفرا بود و صداع گرم  
 را مفید بود و پوست بلبله زرد درم آوی سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد و شکر  
 بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کابو هر یک سه درم خیار شنبه ده درم ترنجبین ده درم بیه رطل آب  
 گرم شبانه در بنجی اند و رطلی از آن بیاشانند نقوع قوا که مسهل صفرا بود آو سیاه کنگی هر یک بست  
 عدد ترنجبین و نبات هر یک ده درم در یک من آب بچوشانند و بکار برند نقوع که در اول وقت  
 تخم بوزه کوفته هفت درم تخم کرفش انیسون را زیانه هر یک دو درم نیم بکوبند با سه رطل آب ظرفی کنند و در  
 آفتاب داند چیل درم از آن بیاشانند نقوع دیگر مسهل ضعف است صفحت امراض بقا عاده  
 را مفید بود و در وقت را از فضول پاک کند آو سیاه سپستان هر یک سی دانها نسی بست درم

حمزندی بست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی کثوت کشنیزمه نیم کوفته هر یک سه درم و زعفرانی کنند  
 و آب بران ریزند و در آفتاب نهند و شب را بجای گرم باید داشت بعد از سه روز چهل دام نبات بر تخمین  
 بیاشامند فصل هفتم در سفوفات مسهل و سردار و صفت سرداروی صفر اسهل قوی است سفوفیا  
 یک انگ و نیم ریون چینی دود انگ یا نیم مثقال بر سر بطونخ نو آله انداخته بنوشند سرداروی کبخی که مطبوخ  
 تر بر انداخته و کنند مسهل قویست صفت آن تر بر مثقال غار لقون ملح هندی دود انگ ریون چینی دود انگ  
 سفوفیا دود انگ سردار و سودا که با بطونخ انقیون دهند مسهل قویست صفت آن غار لقون نیم درم تر بر مثقال  
 ملح هندی دود انگ سفوفیا یک انگ نصف سفوف بلغم صفت آن تر بر سه درم شکر سه درم یک و نیم درم زعفران  
 بوقت سحر آب گرم بنوشند تمام خلط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند ایضاً خنظل هم برین طریق بخورند  
 سفوفیا که در وجع و تهیج بر مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنجمین سبیل مسطکی  
 عصاره غافق اسنتین رومی ریون چینی از هر یک دو درم ققاح اذخر اسارون رب لسون دو درم با  
 سکنجبین بخورند سفوف که طبع فرد آرد و معده را سودا دارد و فضول از تن بیرون آرد و بر سر و کمر سی  
 خوردن رو ابو مسهل ضعف است اخلاط آن مسطکی یک و شکر دو جز شربت چهار درم و اگر شربت بیوسته  
 بخورد تن پاک شود سفوف که معده را سودا دارد گرم خورد در آزار رود پاک کند اخلاطش بلبله کبابی  
 از پاک کرده برنگ کبابی از هر یک ده درم تر بر سفید کوفته بخینه سی درم فانیذ همه دارو یا شترتی دو درم  
 سفوف که با الجبین دیند خداوند آس جگر را که از گرمی بود سودا دارد اخلاطش بلبله زرد دوده درم  
 تخم کسبند تخم کثوت تخم خیار یا درنگ از هر یک دو درم یک مغسول ریون چینی از هر یک یک درم سفوفیا  
 نیم درم و این یک شربت است فصل هشتم در لعوقات مسهل لعوق خیار شنبه ذات التری  
 و ذات الجنب را سودا دارد و اخلاطش فلوس خیار شنبه خجانه درم در اندک آب گرم حل کنند و بیازایند  
 کثیر اینج درم منع نخچیرم سوده با فلهاده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان باشند  
 و مقداری روغن بچکانند و بر بندند و بسزند تا روغن در وی آینه شود و بکار دارند لعوق سیستان  
 ضعف است جهت خوب طلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سودمند بود اخلاط آن سیستان  
 فیر بست عدد موز طالیغی سفیدانه چهل درم فلوس خیار شنبه ده مثقال فرخ مشک نیم کوفته چهل درم درم  
 رادرش رطل آب پیروز تا دور رطل همان بعد از آن از دست بماند و صاف کنند و نیم من قند سفید

بر سر وی کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوق مهمل ضعف است سوزند  
 بود جهت برود سر فرم کن و سینه دشتش را و اخلاط غایظ را یا کتفه صفت آن ایر سازد و ناشکانه هر یک  
 هشت درم ایر سارا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل باز آید از دست بالند و صاف کنند  
 و نیم من قد صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است فصل نهم سکنجینا  
 مهمل سکنجین ساده که اسهال صفر کند و تب را زایل گرداند و تشنگی نبشاند و بلغم پاک کند و محرور را مویز  
 بود لیکن باه را مضر بود و بالاسه حریره می خورد جهت تسکین صفر او مهمل ضعف است ضعف وی بش  
 قد صاف کرده یکین و سرکه سفید راج من بر سر آن کنند و نیم من گلاب اندازند از او سه آن بود در دیگر  
 سکنجین نیزند و بقوام آرند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود سرکه خام نشود سکنجین هر که  
 اسهال صفر کند مهمل ضعف است اخلاطش سرکه دانگین باشکد با اندازه سکنجین ساده بگیرند  
 لیکن گلاب بیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یک من باشد چهار درم سقمونیا و چهار درم عصاره  
 شمار الحار در خرقه کتان بسته در دیگر افکند هر ساعت بالند تا بهی شود و درم پنج بادیان و یک درم پنج کرفش  
 بآن در افکند و بقوام آرند پس خرقه دخی از دست بردارند شربت یکله و قیه یا گلاب یا اجالاب و اوقیه بر نه چنان  
 ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید رب دانگ سقمونیا باشد و دانگ عصاره و شمار الحار و اگر عصاره  
 و شمار الحار نباشد بدل آن بارب بلبل کند و بارب تربد و پنج بادیان و کرفش اصلاح سقمونیا است صفت  
 سکنجین که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنجین بزوری بسازند لیکن سرکه اسفل کنند و آن است  
 که غسل پرورده باشد و مقدار پنج آخار تخم محصفر پاک کرده و حلیت یعنی شیره آن با سرکه و آب بیانند  
 و نیزه چنانچه رسم است و در چنن بست درم رب تربد در خرقه بسته در دیگر افکند و هر ساعت بالند تا خرقه  
 بی گردد پس بردارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنجین که اسهال کند و خداوند استقامت  
 سود دارد و اخلاطش خل الخرقه آثار آب صافی نیم من برگ ما زریون تازه یک اوقیه در سرکه و آب خاکند  
 یعنی نگاه دارد یک هفته پس بچوشانند با نش نرم یا لایند و یک من شکر طرز در افکند و بقوام آرند و اگر  
 بعضی آب گلاب کند و پنج آستار با کتفه عصاره آبی بان یار کنند سخت لطف شود این جمله دره سرت  
 تمام بود سکنجین افضیتمون خداوند یا الخوریا را سود دارد و مهمل ضعف است اخلاط ان ایوب  
 سی درم در خرقه پوری بندند جدا گانه بسفنج کوفته سی درم در خرقه پوری نیز بندند و یک من شکر و

صد درم حل الحمر و یک من آب و در یک بکنده چهار درم خرب سیاه که فته بخته در ترقه دیگر است ان گند و  
 با لث نرم بچو شانه و کف برورند تا بر یک آن نخو هر رسیده بعد از آن خرجه افیتمون در افکنند و  
 خرجه با بته بالندا قوت دار و سیون می آید چون تمام قوت بازدهند ترقه از وی بردارند و همیشه از  
 نگاهداری نشسته از وی سبست درم نافع بود فصل پنجم در ایازجات مسهل ایاره و فیهرا مسهل است  
 امراض سرد معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فبالج و لقهه را مفید بود و صفت آن مصطکی زعفران  
 بلسان سبیل سارون سیلخه دار فلفل دار چینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقو طری مثل صمغ جوز  
 بکوبند و با هم باینه نو یکمته قال از ان استعمال کنند ایاره چال میوس شحم حنظل غاریقون اصل الفار  
 بریان کرده سقونیا هر یک شانزده درم بسفاج افیتمون مقل با ذریون سیلخه فراسیون هر یک دو درم صمغ  
 زراوند طول فلفل دار چینی جاوشیر و خیزرید سطر اسالیون هر یک چهارم کوبند و در مثقال زین شترتی  
 باشد ایاره پوتو عاز مسل قولیت تنقیه بران از فضلات غلیظ از جه کند و سگته و فبالج و لقهه و عسسه  
 جز ام و در انشعلب و در الفیل را مفید و اوجاع مفاصل و برص و بهق و هم و در و در و فیهرا عقل و در و اس  
 امراض کلیه و شانه را نیک بود صفت آن شحم حنظل صمغ حنظل صمغ بلبل الفار بریان کرده و غاریقون و سقونیا و حاشا  
 و خرب سیاه تبریزی فراسیون جده سیلخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دار چینی بکینج بسفاج بکینج  
 فطر اسالیون زراوند آسنین سبیل حمانا زنجبیل حنظلیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افیتمون کما ذریون  
 مقل صبر سقو طری هر یک دو درم بکوبند و بسلسبند شترتی چهار مثقال با جلابی افیتمون بسفاج  
 و زرفا پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس ایاره رویش مسهل قولیت دار انشعلب را  
 مفید بود تنقیه بران از سودا و بلغم کند شحم حنظل کما ذریوس سبست درم صبر سقو طری صمغ حنظل حمانا ده درم  
 بکینج جاوشیر هر یک شش درم فطر اسالیون زراوند حرج فلفل ابيض سیلخه فلفل دار چینی زعفران جده  
 هر یک دو درم چنانچه گفته شد بسیارند شترتی دو مثقال با چهار مثقال ایاره شیخ المرئیس حراج پنجم  
 و سودا کند و مسهل قولیت خرب سیاه یک درم شحم حنظل مثقالی صبر خیزرید ملح هندی درمی و نیم و غاریقون  
 مثقال حراجی نیم مثقال رنق گل درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال حمانا سارون حاشا  
 بلسان شحم حنظل دو درم کدر هر یک دو درم گاوزبان ده درم خرب سیاه اصفر شحم حنظل کبابنگا از جنای هر یک دو درم  
 افیتمون درمی و نیم بکوبند و بسلسبند شترتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار بندد ایاره ارکانی

مسهل قولیت اسمال بلغم و سودا میکند و همه بیماری های بلغم و سوداوی و غلیظ و خام را سود دارد و با جلا  
فرو آمدن آب باز دارد و خداوند در دمه و درد شکم و درم را در بلغم سداب سود دارد خامه اگر سیر قیر اماند سیر  
بروی زیادت کنند و اگر چهار قیر اطمینان قهقهه الحار با دوی ترکیب کنند و با آب قهقهه قهقهه ترکیب نمایند  
سود دارد و اگر خداوند قویا در بلغم شاهره داخل کند تیر سود دارد و اختلاطش شخم غلظت بست و در درم  
قطر اسالیون و اسطوخودوس خربق سیاه کماذریوس سقمونیا بلبلاب از هر یک دو او قیر بصل الفار  
مشوی فرفنون زعفران صبر حنطیا یا فطر اسالیون اسحق جاوشیر از هر یک یکله و قیر حبه و از چینی یکلیغ  
و سبزل از خربوزه کوبی زر او در حرج از هر یک دو درم بانگبین بسبب شد چنانکه رسم است شربت چهار مثقال  
شاد در لیلوس مسهل قولیت و این نام ملکی است که در عهد او ساخته اند و از در او یا شریف و قدیم است  
پیش از عهد جالینوس ساخته اند هم انواع سودا مزاج را که از سردی و تری نمود سود دارد و قوی بلغم کثیف  
و اسمال سیرنج کند و حیض فرود آرد و فرفر سوشی زائل کند و برص و جذام و استسقا را که از سردی و  
ضعف جگر باشد باز دارد و در دمه و جگر و سپرز و کلیه درم سود دارد و خداوند صرع را یک عسل یا شکر  
کند و در بینی چکانند و خداوند لثوه را همین سود دارد و شربت چهار مثقال رطلخ اقیقون و غار لقیون لیل  
شش ماه استعمال کند اختلاطش صبر سقوطری یا نزه درم غار لقیون بست درم زعفران و از چینی و جگر  
روغن بلسان از هر یک سه درم ربون چینی یکدرم پیل حنطیا نارنجی قلع از ترا از هر یک دو درم قسط کماذریوس  
اقیقون از هر یک چهار درم اسارون سیلخه سقمونیا از هر یک شش درم سبزل سه درم نیم حمانا از هر یک یکدرم  
بانگبین مصفا بسبب شد شربت از چهار درم است فصل یازدهم در طبخات سمبل بلغم نو که شمسین  
است اسمال صفرا کند صفت آن سنار کی مانت درم نبغش پنجه برم گل سرخ پنجه برم پوست پیل از چهار درم  
انستین رومی سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کثوث نیلوفر پوست کاسنی سه درم پوست خراج از یانه  
سه درم غناب بست دانه پستان سی دانه آلبیخار آده دانه آنوی سیاه دانه دانه سببش ده دانه تخمندی  
پنج مثقال زرشک ده درم سوزنی ده درم جو شانه صان نموده پس برنجین پنجه درم شیر خشت فرا است  
پنج مثقال فلوس ده مثقال خیار شنبه روغن بادام چرب کرده همچون نبغش ده مثقال انصافه نمود و بنوشند  
و اگر قوی تر نخواهد سقمونیا مشوی یک دانگ و نیم ربون در دانگ یا نیم مثقال برود با یکی از آنها زیاد  
کند بحسب حدس و مرض ماده اگر در شربت او ده مثقال شربت دینار زیاد کند نماید و اگر زیاد خواهد بنوشند

دو مثقال زیاده کنند مطبوخ غار لقیون مسهل ضعف است اسهال بلغم کند صفت آن سارگی  
 گل سرخ بنفشه پوست بلیله زرد و بلیله کابلی و بلیله سیاه از هر یک پنجم درم تریبومو صوف از یک مثقال  
 تادو مثقال بحسب حدس بسفنج فستقی چهار درم قنطور یون دقیق و غلیظ افیتون چهار درم  
 انیتن رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جبهه سه درم بلبلانینج کرفش پنج کمرنخ اذخر  
 رازیانه انیسون تخم کرفش از هر یک سه درم تخم کثوث یک درم زرباد یک درم زنجبیل سبیل الطیب  
 از هر یک یک درم منقی بست و یک درم پستان سی دانه انجیر و سمش از هر یک ده دانه جوشاننده  
 صاف نموده پس شیر خشت بست مثقال تربجین بست مثقال گل قند اصل پنج مثقال مجون بنفشه ده  
 مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نبوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلغمی دهند مطبوخ افیتون  
 مسهل ضعیف است اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود اخلاط آن سارگی  
 هفت درم بنفشه دو درم گل سرخ پنجم درم بلیله سیاه چهار درم بلیله کابلی بلیله زرد از هر یک چهار درم تریبومو  
 افیتون پنجم درم مسلو خود سه درم بسفنج فستقی قنطور یون دقیق شاهتره از هر یک چهار درم رازیانه  
 تخم کاسنی سه درم تخم کرفش دو درم انیسون پوست پنج رازیانه پوست کاسنی پنج کرفش پنج اذخر تخم کثوث از هر یک نیم  
 عناب پستان هر یک بست دانه سمش پنج دانه اجاص صفارده دانه کبارده دانه انجیر سفید زرشک  
 تمر بنبری از هر یک ده دانه جوشاننده صاف نموده پس تربجین ده درم شیر خشت ده درم خمیره بنفشه یا زوده درم  
 گل قند یا زوده فلوس خیار شنبه ده درم در بر حل نموده نبوشند مسهل ضعف است اسهال بلغم کند سارگی گل سرخ  
 بنفشه پوست بلیله زرد و سیاه و بلیله کابلی از هر یک پنج درم تریبومو صوف یک مثقال تادو مثقال بحسب  
 حدس بسفنج فستقی چهار درم قنطور یون دقیق و غلیظ افیتون انیتن رومی از هر یک چهار درم گاوزبان  
 بادرنجبویه جبهه پنج رازیانه پنج کرفش پنج کمرنخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفش هر یک سه درم تخم کثوث  
 زرباد زنجبیل هر یک یک درم سبیل الطیب یک درم منقی بست و یک درم پستان سی دانه انجیر ده دانه سمش  
 ده دانه جوشاننده صاف نموده پس شیر خشت و تربجین هر یک مثقال گل قند اصل پنج مثقال مجون  
 بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده نبوشند و اگر احتیاج شود سرداری بلغمی  
 دهند مطبوخ بلیله مسهل صفرا بود سارگی پنجم درم پنجم درم بلیله زرد و کابلی هر یک هفت  
 درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم موز طائفی ده درم عناب ده عدد پستان آلو سیاه

هر یک بست عدد و چهار خنجر ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ غزالقیون سهل سودا و بلغم غلیظ باشد  
 پوست بلبله زرده درم پوست بلبله کابلی و سیاه هر یک هفت درم بلبله آمله هر یک چهار درم مویز طالع  
 ده درم آو سیاه و دی و گاو زبان پانزده گرفت اسطوخودوس هر یک سه درم بسفنج نیم گرفته دو درم غالیون  
 یک درم اقیقون دو درم نو عدد یک مسهل ضعف است پوست بلبله کابلی و سیاه ترندی هر یک ده  
 درم بلبله آمله گرفت آسنین گاو زبان پانزده هر یک چهار درم آو بست عدد مویز طالع هفت  
 درم سنارکی هفت درم اسطوخودوس کماقیطوس کسفاتج هر یک سه درم رازیانه انیسون  
 قریض سازج هر یک درمی فخر خشک دو درم اقیقون هفت درم بچوشانند و صان کنند غزالقیون  
 صبر ستوری هر یک درمی بلغم لفظی تجر لاجورد هر یک دو دانگ سنج خطال دانگ نیم شکر دو درم  
 بر سر آن بریزند ترندی مطبوخ خیار شکر مسهل ضعف است اخلاط طریق و صفراوی عارضا  
 دفع کند پوست بلبله زرده هفت درم ترندی مویز طالعی هر یک پانزده درم آو سیاه عناب هر یک ده عدد  
 درون گل پنجدرم خیار خنجر پانزده درم مطبوخ سوربجان اخلاط حرق و بلغم لزج دفع کند و ادعای مفید  
 بود شاه تره هفت درم پنچ همک سوربجان روپاه تر یک هر یک پنجدرم تر پد رازیانه نیم کاسنی  
 هر یک درم انجیر عناب هر یک ده دانگ پستان بست عدد و گل خنجر شکر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ  
 شاه هتره خداوند کرد خارش را سود دارد اخلاطش بلبله زرد پانزده درم سنارکی شاه تره از هر یک  
 پنجدرم اقیقون چهار درم هایران چینی دو درم آسنین سه درم گل سنج نیم کسنی نیم ساک مسهل  
 از هر یک سه درم تر پد چنانکه رسم است و تقاری ترکیب کنند فصل در دوازدهم اگر چه اطراف  
 حج مسهل است لیکن در دسه و ذائقه کلی میکند اطفال اقیقون مسهل ضعف است خداوند بیماری سودا  
 اسود دارد و سیاهی مویانکا هزار و بادیر نفعت شود اخلاط آن بلبله کابلی بست درم بلبله آمله از هر یک  
 ده درم سنارکی اقیقون تر یک یک پنجدرم شیطج سه درم بسفنج دو درم انیسون نمک لفظی از هر یک دو درم  
 بانگین بسر خنجر شکر تی چهار درم اطفال شاه هتره خداوند کرد خارش و سعه را سود دارد مسهل  
 است اخلاطش بلبله زرد سنارکی شاه تره فله جز آسنین رومی یک پنجدرم بکوبند و کشمش را گرفته اذق  
 مذکوره داخل نموده بسر شکر شربت جدید یکوز بعضی مردمان شاه تره و سنارکی از هر یک نیم جز و کند  
 بجای آسنین یک درم روپد چینی دو درم حوت کثیر کند و کشمش بسر شکر و بست درم بلغم عارضا



دهند و بعضی دیگر لبلبه زرد کبابی و بلبله آبله و شاهنره از هر یک جز و کنند و همه بروغن گاو چرب سازند  
 و کبشش بسرشد شربت چهارم تا پنجم فصل سنبل و هم سهل جوارش سفرجل سهل مغف است  
 مقوی محو و تویج بکشد و بادها بشکند سفرجل رسیده یک رطل پاره کند و در دو من خل یا شراب یا  
 بچوشانند و بعد از آن بگویند و همیشه از دو صافی کنند و بار طلی عمل بقوام آرند آنگاه نجیل و او چینی و او  
 قفل از هر یک دو درم اهل فاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیاده درم تربسی در یک  
 و در میان ریزند تا هم آمیخته شود آنگاه فردی در میان آتش تند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن  
 یا یک درم سقمونیانیم درم زنجبیل بگویند و بسل بسرشد شربی از آن یک درم باشد جوارش  
 مگر سندی قویج و او جاع معده را میفد بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطر اسالیون زنجبیل  
 فلفل بیک درم و نیم مغز بادام سرداب هر یک ده درم سقمونیان بریان کرده پنجم درم بگویند و خرمادانه  
 بیرون کرده بسبب درم شاربوزی در خل خرمخیا نندامل شود پس یا لایند و یا عمل بیایند و او دو  
 بر آن بسرشد شربت پنج مثقال باشد جوارش شتر یاران مسهل مغف است و در وقت معده  
 و کبر را میفد بود قویج بکشد و طبع نرم کند شیطرت زنجبیل فلفل دار فلفل قرصه فاقله شعار و کبک اثر نعل  
 ساذج نشات مصطکی دار چینی سنبل سیاه تخم کرفش رازیانه انیسون هر یک شش درم انیسون زرد  
 هر یک و از ده درم سقمونیانند سفید شصت درم بگویند و بسرشد شربی پنج مثقال جوارش طباشیر صفت آن  
 درق گل سرخ زنجبیل هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشات سه درم بگویند و باب زنجبیل  
 بچون سازند فصل چهارم در شراب با سه سه رطل مثل شراب در سه رطل مغف است حیات صفرا و میفد  
 بود و تسکین عطش و ملین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره آن طرفیت بقدر نصف کوزه کند  
 و ده من آب گرم بر سر ریزند و بچوشانند با طعم بوسه گل باب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را درون  
 بچاشنی نمند بقوام آرند و اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند و بچوشانند و صافی  
 کنند پس با قند بقوام آرند آن شراب در و مکرر گویند و اسهال و فاقله او پیش بود شراب بنفشه مسهل  
 است صفراوی و سعال و ذات الصدور ذات الجنب را میفد بود و تلین طبیعت و او را ربول کنند  
 بنفشه تازه یک من در چهار من آب بچوشانند و صافی کنند و هر یک من آب را درون قند بچاشنی نمند و  
 بقوام آرند خمیره بنفشه صفت آن برگ بنفشه سگ بالند و نیم من آب را یک من شیره قند بر سر کنند

در آفتاب نهند شراب آنرا مهسل میانه است بگیرند آب آنرا ترش و شیرین از هر یک یک تن تبره بنهند  
 تراغید و نیم من کوفته دو اوقیه تیر را در خرقة بندند در آب آنرا انگند و بجز شانند تا آب طعم تیر  
 گیرد پس خرقة را بماند و بقیه را در بیرون اندازند و یک من شکر بر انگند و کف بردارند و بخورم  
 سقمونیاز خرقة بندند و یک درم زعفران در شربت انگند و بمالند تا خرقة تهی گردد شربت یک اوقیه  
 تا دو اوقیه شراب آلو مهسل ضعف است آلو سیاه صد عدد و غاب کرکافی دانه بیرون کرده سی عدد  
 خرباهندی پاک کرده هر جا خرباهندی است مراد آن خرباهندی سه اوقیه دو اوقیه تیر و بعد از آن در خرقة بندند  
 و هم در پنج من آب صافی پیزند تا دو پیر و دو یک پیر بماند سیالانند و سی آتار ترنگین و نیم من شکر  
 انگند و کف بردارند و یک درم سقمونیاز نیم درم زعفران در روی ریزند و نگاهدارند شراب تیر مهسل ضعف  
 است اسهال بلغم کند بگیرند تیر سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در غشبه کنند و آب صافی بر سر آن کنند  
 چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر او باشد و سه روز در آب نهند و سیالانند دیگر پاره آب تازه کند و سه روز دیگر  
 در آب نهند همچنین آب تازه میکند تا تیر را هیچ شیر و نمماند پس یک من شکر ترین آب نهند و بقوام آن در شربت  
 دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیاز بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد و اگر  
 تیر بابت درم زنجبیل نیم کوفته بار کنند اسهال بهتر کنند شراب افستین مهسل ضعف است  
 معده ضعف را سپرز را و جگر و صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سمن انگبین مصفاک من  
 شراب را بر آتش نرم کند و انگبین دروی انگند تا بگذارد بگیرند قسط مطکی از خرما و ج هندی سمن گلشن  
 صبر غاریقون از هر یک دو درم آفستین روی هفت درم زعفران یک درم همه بیکوفته و در خرقة بندند  
 درین شراب و انگبین انگند و جوش چندان بدهند بسیار و همه در قراب کنند و با خرقة در دهفت روز  
 در آفتاب نهند و هر روز آن خرقة را بنجیسانند و در آن شراب انگند و در هفتم خرقة بیرون آرند شراب  
 بوقت حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه با نذکی شکر بنفشه پرورده مهسل ضعف است خداوند سرفه  
 گرم را سود دارد و سرد را نرم کند بنفشه تازه و اقاع او یعنی سبزی تلگ دور کنند بر یک جز و بنفشه و بجز  
 و شکر کوفته بر انگند و بمالند چنانکه گل شکر در آفتاب دارند و هر روز بنجیسانند تا تمام شود گل کند مقوی  
 معده و دافع بلغم بود از او قسم سازند یک قلم است که در آفتاب تیار میشود و ضعف آن در ق گل کهن  
 قند سفید ربع من یا نصف من هر چند کثیر در ق بود قوتش بیشتر بود در هم کوفته از غزال گد را بنده چنانکه

در آفتاب گذارند قسی دیگر آنست که در آتش نپزند صفت آن ورق گل یک من و قند ربع من در دو یک  
 کرده آتش دهند و کچهره زنده تا مخلوط شود و فصل پانزدهم در اقرص مسهله قرص طباشیر نیم  
 مسهل ضعف است طبیعت را نرم کند و حیيات محرکه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم  
 تربنجمین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خستخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم  
 بکوبند و بپود لباب بنکوبند و شربت شش مثقالی باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع در روز را  
 مفید مسهل ضعف است بنفشه دو درم تربدیک درم پنج نمک یک درم بلبله زرد نیم درم سقمونیا بیان  
 کرده نیم دانگ بکوبند و آب بسزند و این شربت را باشد قرص گل مسهل ضعف است اسهال صفرا کند  
 کبیرنگ سنج ده درم رب السوس نیم درم سنبل سد درم سقمونیا سد درم مصطکی دو درم بسزند و اقرص  
 سازند شربت و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص ماذریون مسهل ضعف است کسانی را  
 تب گرم طبع خشک باشد سود دارد و طبع فرو آورده داخلش ماذریون مدبر آرد و جو بلبله زرد و  
 شکر بلزرد در رات است شربت کیمشقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقرص غار لقیون سپرز  
 غلیظ را بگذارد داخلش غار لقیون پنج درم طباشیر اینر باریس از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم عصاره  
 غافق سنبل نمک مسلول ریون چینی پوست پنج کرد سر که فر غار کرده و خشک نموده از هر یک یک درم نیم  
 اقرص کند و از آن اقرص دو درم با سنگ نلین دهند فصل شانزدهم اندر تربیر شافا که جوینده رود با  
 را پاک میکند و شیان ماده نرودیک را فرود آرد و فصل آرد و اثر کند اگر چه شیان را از داروهای قوی  
 سازند قوت آن بران حد برسد که از قهر تن با دماغ فضل آرد و بقدر و لیکن تمام ترین منفعت او اندر  
 پشت و مگر گاه در دوسیرن و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیان خرد میزنگ موافق آن سازند  
 طریق ساختن شیان آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته همچون سازند بدین طریق است  
 که قند سیاه را بر آتش گذارند تا تمام الماء بقدر بهم رساند و اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شست  
 بندند ابدانکه دارد و های که اندر شافا بکار دارند پنج گونه است یکی در آرد و خشک است و آن کونستی  
 است چون بوره و نمک برگ سداب خشک و برگ ریون کوهی خشک و زیره بنفشه و تخم مظلوم و تخم  
 و سر کلین موش و عصاره قنار و الحار دو درم با صمغها است که آنرا اصل باید کرد چون بکنیم و جادو تیر داشت  
 و حقیقت سوم بطوبها است که خشک دارد و خشک آن تر کنند پس بسزند چون آب کلامه و آب کنند

و طبع حله و آب ترب و زهره گا و ولعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیز پاکه هم دارد و پادان بسند  
 چون انجین بقوام آورده ترنجبین دارد و هاست که آنرا ناکوفه و عمل بکرده بگیرند و آنرا بشکر کل و انوار  
 شیاف تراشد چون صابون در چنین و آن مردیست و ترب و انواع آن و بدانکه بعضی را بهیچ وجه نباید  
 و اندر حقه داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد و او پاکوفتی را باید گفت که باید تر کنند یا آب پیاز  
 یا فانیند و باز چنین بسند و اگر باشد صمغها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را میفید بود زهره گا و بوره قش  
 الحار هر یک دو درم بگویند و بشکر شیرند نوع دیگر محرومی مزاج را میفید بود و در عقب سبلی که تقصیر کنند  
 بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بگویند و بشکر شیرند نوع دیگر قوی  
 یعنی را میفید بود یکینج مثل تخم خطمی مساوی بگویند و بشکر شیرند فصل مفصل هم دارد و هاسی حقه در  
 انواع دارد و با او چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقه قوی تر باشد و زود تر بجایگاه رسد و خط  
 غلیظ بالای تن فرود آرد و بدانچه کسی را که هیچ خشک و نابالغی باشد که او را بدان سبب آردی سهل است  
 و او چون ضعیفی معده پدید آید غلیظان و ضعف بسبب دارد و خوردن بهم سه خاصه که اما در نقل را دفع کنند  
 چنانچه باید و غرض از داروی سهل تمام نشود و او را حاجت بچقه شود و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد یا اثر  
 و ملغ اما سی باشد حقه سخت سودمند بود از مسهل از زهر آنکه ماده را از دماغ فرزند و آن را که حقه ضعف  
 باشد باغیان آید از آرد و پیش از حقه تری که معده را قوت دهد بسیار داتاداروی از معده باز دارد و اگر  
 در رود کرده بود بسیار را بقفا باز خواهد آمد و حقه بکار برود و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او  
 افراشته باشد و سرین او نیز بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقه کنند بسیار که  
 که انگشتان و سر حقه را بر روغن چرب کنند و مشک حقه را آهسته آهسته بپشتش آرد و بیاید که در آن خود را کمال  
 تا سه سال و علت نکلند و اگر دارو که در معده رفته زود بر آید حقه را معادوت کنند یا بیکه دار و حقه انوک باشد که  
 بموضع نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفج و بیقراری آرد و باشد که زهر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و  
 اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد با نفج که زود اجابت نشود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند شاز را  
 رحمت دهد و برنجاند اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار خندل از جو شایند که بر آهسته طیار کرده از پنج  
 است و آب سبوس و نظرون روده را از نقل پاک کنند و طبع چقدر بازیت هم ازین فعل کنند و هفت درم  
 بوره یاوه درم فانیند که اخته دده درم روغن تازه قویلهای صعب را بکشاید و اندر حقه خدادند در حقه

در درد اندامها و بند پا و خالوند شده و قویج صعب بلغمی را از قنطور لیون چاره باشد از بهر آنکه همه غلظتها را  
 لطیف کند و از غسل در روغن نیز چاره نیست و از تخمنا تم حله و هزار اسفند تخم سداب و زیره سخت  
 نافع بود و اندر بعضی حقنه از آب کاسه نیز چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبک تر یا فرفسیون یا چند یا سه در روغن  
 بکادارند و از بهر درد سر و شقیقه کس و ما بخویا و عسسه و از بهر درد تخم کوش از تخم خنظل چاره نیست  
 و اندر حقنه صاحب مشانه بوره باید کرد و نمک از تپا حقه روغن گل باب نیم گرم حقنه و از بهر درد و تشنگی کبر  
 سن بلعانی سر و کشاکب حقنه کند از بهر سوزش درد و باد ریش آن از بلغم خشکاش و روغن حقنه سازند و اندر  
 شیخ حقنه ایون آب کشیز تر نشاید و از بهر آنکه خرد و سستی تولید کند و باشد که بیم لاک بود و از این که در آب  
 بمقدار شربت بگیرند باقی جدرس طبیعت اندیشه است که آب تقدیر یعنی بصد شقال کند تا بقدر بقا و شفا  
 باقی بماند بعد از آن بکار بند فصل همیرو هم اندر استفراغ و طلا یا محمد ذکر یا گوید و طلا یا که بر خشک ماند  
 و طبع نرم کند موم روغن نیست که از روغن سیدانجیر و سوم زرد و در وی روغن زیت و شمع خانه گل کسین  
 سازند و عصاره قنار الحار یا شیره سفرم یا سقمونیا یا شمع خنظل باز بهر گاه و در این همه یا یکی از نیمه یا دو یا سه  
 بدین روغن نرسد و طلا کند و استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندری ذکر کرده و هر گاه که خوار و تشنه  
 را طبع خشک باشد یا اندر شکم آس باشد بدان سبب طبع بار گرفته شود و روغن تازه باب نیم گرم دهند  
 و بسیار از آن با سبک اندر نان و شکم و جلوهای او بماند طبع کشاده شود و فصل نوزدهم در ادویه  
 مسهل اسرار الیها جهت بعضی کسان خصوصاً باهل تنم کر راحت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان  
 نفرت داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلا یا و ضما و شکم نرم گردان و جهت اطفال  
 و مشایخ و جماعت که عادت بخوردن مسهل نکرده باشد مناسب بود طلا مسهل شرف ثقل میکند این هر چهار را با  
 یک کف ترمس که آن با قنار مسهل نیز گفته مقشتر سازند و آرد کرده در دیگر مس اندازند و یک مس شیره تازه  
 بروی ریزند آنقدر که بدو انگشت بر آید بالای ترمس بعد از آن کپه زنند تا بقوام شیره بخورد پس روغن گاو  
 داخل کنند تا آرزایند و آن را در خرقه بمانند و اگر برین رضاد کنند اسهال مضر نماید و اگر بر سزنده اندازند  
 سود ابراند و اگر باین الی کین رضاد نمایند بلغم نام وضع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع گردد در قطر در اندر روغن  
 ضما و رباب سرد بشویند و این ضما و اسرار که موم اطباست جهت اطفال و مشایخ و هوک مناسب دارد  
 ضما و سلمهویه که چون بر سزده اند از ندقی آرد و اگر بر نبات ضما کنند اسهال نماید و اگر بر نبات خند لول بر آید

صفت برنج کابلی بپزدی یا برنگ گویند و عصاره قمار الحار از هر یک سه مثقال خربق سفید مزارنگ  
 از هر یک چهار مثقال پیرنج پیرم روغن زیت دو درم موم پیرم سوم رادر روغن زیت بگذرانند باقی  
 او در برابردان مخلوط سازند و کاغذ را باین ضماد آلوده ساخته بر موضعه مطلوب بزنند هلیله سهل و آن هلیله بود  
 که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد صفت چنانست که حکماء  
 چند دستان آنها را جوگی مینمایند اختراع کرده اند و این عملی لطیف است در بویه حنظل که یک حنظل و آن  
 باشد آن حنظل بکنگافد و در هلیله کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز پس بیرون آرند و بچونشانند  
 و همچنین بار دوم در حنظل دیگر کنند و از بویه آن حنظل جدا کنند و بار سوم در حنظل دیگر کنند همچنان در بویه  
 باشد و آنجای که کثافت باشد بر بالای آن پینه بگذرانند و هر بار که بگذرانند بجز شانه خشک کنند و اگر  
 نوبتی آنرا بدست گیرند و همچنان بود که در وی سهل خورده باشد و چون خواهد که هلیله را از دست بگذرانند و این  
 محراب است و این نقل است از کتاب زهره القلوب فصل سبعم اندر ساختن باد الجبین که بقایای شیر آب  
 می گویند تا از شیر تازه با شال سنگین بچوشانند و بچوب بیدار بخیر نمی توانند تا بچوشند و بست درم سنگین  
 در ده درم آب غوره بپزد کرده بروی پاشند تا شیر را سرد و آب نیز از جدا شود و در خرقة انداخته بچکانند  
 بگیرد و از هر تسکین حرارت اگر تخم خرقة درین باد الجبین بیکد و نیم رطل درم و دومی صندل سوخته و کافور  
 اندرین شربت بر بند بخت مفیدست سقوفی که مار الجبین که نافع بود صفت هلیله زرد و صفت هلیله  
 گل سرخ کثیر از هر یک انگلی و نیم سقمونیا انیسون نیم دانگ و اگر ازین صنفون حب کنند گنجایش دارد  
 خداوند در جگر و صده را باد الجبین یا آب کاسنی و شانه بتره دهند و یا آب لیلاب نوع دیگر باد الجبین از برآ  
 یا الجویا و کلف و صر و دار الفیل بدینگونه بسازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی که آن را از الفیه بپزنی  
 گویند پیرمایه انوروی حل کنند و بنوشند تا شیر بسته شود پس مقدار دو درم نمک سفید روی افکنند  
 و در خرقة انداخته بچکانند مقدار شکر اندر داخل کنند اندر میان روز باین سفون دهند صفت هلیله  
 زرد و هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یک دام افیتون اسلوخودس بسفون شفتی لسان الثور از هر یک  
 نیندرم نمک نیم دانگ و اگر برنج سخت باشد در و نیز بکنجین بزوری موافق مرض ساختند انداخته تا  
 کنند و بعد هندی ترتیب باد الجبین در هر روز سه نوبت یکسطل بود و سگ بخدای و میان هر نوبتی هلیله  
 دو ساعت بود با دانگی نمک کاربردند و تا یکسفتی در پی بدنند و باز یکسفته سوخته شوند

و اگر بر کار شود هفته دیگر نهند محمد زکریا گوید سفوفها و دارد با مسهل با الجبن با عیاطا باید داد و مقدار  
آن با اندازه باید کرد که اندر اسهال افزا کند و یا خفتر شود و جهت آنکه از اسهال شود آن با خطر باشد  
خاتمه در لطائف مسائل سهل اخلاط ثلاثه بطریق کلی نه جزوی که اسهال اطباست و از یک هفته مگر  
بنهان میدارند اما طریق منجیات و مسلمات در امراض چنانچه در حجب که پیش از سبب آن  
روز هفتم است هر روز تخم خیارین دو مثقال و شیره تخم کاسنی دو مثقال و شربت عناب و شربت  
بنفشه با قرص طباشیر نرم و عذاب بیدانه و عذاب بنگو این را در صفاوی شکر روز دهند از عناب و سپستان  
و اجاص تمر سندی و انبر بارسیس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاهتره و بعد از سه روز تخم کاسنی  
و از زیاده انستین از هر یک دو مثقال زیاده کند تا پنج روز چون دو قاروره نفع ظاهر شود مسهل سبب  
باید داد و در امراض بلغم اول منفع دهر پس مسهل منفع مثل گاؤ زبان و بالنگو و خوره از هر یک مثقال  
را از زیاده انیسون تخم کرفش از هر یک چهار مثقال سوز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست پنج از زیاده پوست  
تخم کرفش از هر یکی سه مثقال پستان سی دانه بجز شانه و صاف نمایان کل انگلیس ده مثقال اضافه نموده  
سه روز بنوشند و روز چهارم باین جوشانده انستین رومی بسفنج منقی از هر یک اضافه نموده سه روز  
بنوشند زیاده کنند هر آنچه در چهارم زیاده کرده آنگیز ترکی هر یک مثقال قنطاریون دقیق اسطوخودوس  
یک درم زنجبیل یک درم بعد از نفع مسهل بلغم آنچه مناسب باشد برده و اگر نفع نیافته مسهل بدر باز  
منفع مذکور دهد تا آنکه منفع منفع یا بدتریز که ایام را داخلی نیست در دادن مسلمات بواسطه آنکه عده  
نفع است و اگر مسهل را دو پاک نشد پس باز منفع مذکور را اخیر دهند زیاده کنند بران زربان و کمیثال  
دار چینی مثل آن سنبل الطیب مثله تا آنکه نفع میاید و بعد از نفع مسهل دهد غذا نخورد آب و منجیات امراض  
سودا باید که بدانند طیب نیکه سودا از چه قسم غلط بهم رسیده و بچه سبب آن محرق شده پس تنها محرق شده بواسطه  
ترکیب محرق شده پس روز بعد بنفشه دو درم شاهتره گاؤ زبان بالنگوره باو ترکیب و آن غیب الشلب  
است بھندی مگوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک دو درم عناب بست دانه پستان سی دانه  
اصفحانی و آن خوبانی است ده دانه انجیر سفید ده دانه سوز منقی ده درم تمر سندی از رشک خجیرم الوخی را  
ده دانه آو سیاه دو دانه بجز شانه و صاف نمایند و شیرین ساخته بشربت بنفشه یا گاؤ زبان آن  
هر یک پنج مثقال بنوشند و غذا سه روز مباح دهند و بعد از سه روز اقیتمون در کتان بسته چهار مثقال

انستین رومی چهارشقال جعبه اسطوخودوس از هر یک سه شقال اضافه نمایند و بعد از نفع مهل  
 مناسب دهد و سود را بخیزد و جبهه دفع کند هر چه نفع یافت دفع نماید بد آنچه که بودن آن در باقی اترق  
 زیاده نکند و با نفع نباید البته در سود اسهل بر بد بود اسطوخودوس آنچه لطیف است بر طرف شود و آنچه کثیف  
 باشد باقی بماند پس نفع دادن و دفع کردن آن شکست و حکما با تقدم سود را بان چیز تشبیه کرده اند که هر  
 میرسد صاحب آن جدا میکند و آن قسم سود ای که از بلغم محرق شده باشد یا بنفس خود محرق باشد در آنجا  
 حیوانات بدیدگردد کارشود اکتفا نکند بر تهری و اجاص و آن آلودی است فقط و سود ای که محرقه اصغر باشد  
 در نفع آن حیوانات بسیار نافع است و بعد از نفع در سود اسهل از قسم حیوانات یا مبرقات آن جها بناید  
 بعد از آنکه نیم برشت یا شربت تمام مهل بدید اگر شغای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد و بعد از آن در  
 دادن منفجات مشغول شود و السلام مقدم چون جوهر و الا بهای ستائش و سپهر در بیای در گران ارج  
 یائش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سود مند و این صنوا بط اطفالون پسند که در تمامی سنین بود  
 مشهور مستقدان آسوده خاطران این فن در انشوران فارغبال این علم را تالیف امین دسترس  
 فرصت نگشته است بهنگامی که از نینگ روزگار در یوزنگ چرخ کمن گذار سخن چون حنظل بر زبان ناگوار  
 و معنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود و تسوید آن در بیاض اوراق اتفاق افتاده تمام شد

خاتم الطبع

حجرت حکیمه که اضداد متخالف را با هم استزاج داده و منقبت طیبیه که بازاله امراض باطنه دست  
 اعجاز کشاده هملی الله علی خیر خلقه محمد و آل و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مبارک  
 که درین زمان فرخی عنوان کتاب دیاج ام العلان تصنیف لطیف حق آگاه حکیم امان الله  
 به مطبع فیض منبع جناب نامی جمهور منشئی لولکشور صاحب واقع کانپور بار چهارم در ماه  
 جولائی ۱۳۰۳ مع طبع رسیده فائده بخش خاص و عام گردیده چون حاصل کتاب  
 بسبب نایابی جز یک نسخه مندرس بدست نیتقاده لهذا خاتم تصحیح قدم  
 به جاده جمعیت منقول عنه نهاده العذر سئول  
 عند کرام الناس مامول



Presented to the Trustees of the

Wesleyan University

of

W. Carey Wood

1

Presents to the Medical Library  
McGill University  
by  
Dr. Casey Wood.

---

